

ماهنامه روشنگر

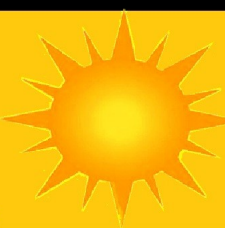
Rowshangar

www.rowshangar.ca

rowshangar1@yahoo.com

Tel:(905) 237-6661

ROWSHANGAR



روشنگر

Courage is not the absence of fear, rather a principle which has priority over fear!

گفت آن یار کز و کشت سردار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدای کرد

Rowshangar Publication Vol.5 Issue No.59 JUN 2012

شماره ۵۹

ماهنامه روشنگر . شماره پنجاه و نه جون 2012



انقلاب : طرح از سیمین رها

فهرست مطالب

کبکی ها مثل همیشه ص 2

فتوای ارتداد شاهین نجفی ص 6

نامه به سردبیر روشنگر ص 29/30

بیانیه سیامک ستوده در باره شاهین
نجفی ص 3

یک گزارش متفاوت از خیابان ناصر
خسرو ص 8

هر کجا آسمان همین رنگ است ص 7

نقدی بر نوشته سفرنامه ارواح ص 13

خشونت علیه زنان ص 10

بیکاری، فقر، روسپیگری ص 18

سفرنامه دنیای ارواح ص 12

بیراهه های انقلاب ص 24

اعتراض ها در اسرائیل ص 21

اخوان المسلمین ص 22

داستان انتخابات در عالم بالا ص 5

انسان اشرف چیست؟ ص 4

مناظره ادیان ص 14

در غرب چه می گذرد ص 20

بزرگترین کمپانی انرژی جهان ص 11

تاریخ اسلام ص 27

پیوستن هزار پلیس ص 4

خوشحالم که یک ایرانی به افغانستان
سفر می کند ص 31

سکس آزاد بی واسطه ص 28

ادبیات: داستان، شعر ص 17-16-15



کبکی ها مثل همیشه برای کل کانادا می جنگند

سیامک ستوده

مصاف تعیین کننده به میدان آمده اند، در مبارزه خود برای تمام مردم کانادا موفق خواهند شد؟ و مهمتر از آن، آیا مردم کانادا در سایر ایالات نیز به آنها خواهند پیوست، یا مانند گذشته، افتخار ایستادن در برابر دشمن را تنها برای کبکی ها خواهند گذاشت؟

www.siamacsotudeh.com



آذر درخشان زنی کمونیست بود و از مبارزان خستگی ناپذیر رفیقی، که تمامی عمر خود را در راه مبارزه بر سر اهداف انسانی گذاشت. و حتی در آخرین لحظه های زندگیش، با تمام رنجی که در اثر بیماری بر او وارد میشد از مبارزه خود بر علیه تمامی نا برابری ها دست بر نداشت. او یکی از زنان مطرح در راه مبارزه، برسر ستمی بود که بر تمامی زنان به وسیله ارتجاع مذهبی و سرمایه داری آوار می گردد.

سیمین رها

چونان آذرخشی بر صحنه گیتی فرود آمدی

دستانت همواره شکفته از گلهای عشق

و چشمانت در این آوار تیرگی

ستاره ای بود رخشان

چونان هزاران روزنه در دل این ظلمت

نگاهت، سر به دنبال دیدن این سیاهی

اما دریغ.....

و ما تنها روشنی سایه نگاهت را

به تیرگی خاک خواهیم سپرد

تا مگر ریشه دواند در او

هینت تحریریه نشریه روشننگر



در تاریخ کم نبوده اند شهرهائی که قهرمانانه بار مبارزه در راه آزادی را برای تمام اهالی دیگر کشور به دوش کشیده و همواره در دفاع از حقوق انسانی پیشرو تر از بقیه بوده اند. پاریس در جریان انقلابات قرون 18 و 19، پترزبورگ در انقلابات 1905 و 1917، برلین در آلمان 1918 و تورین در ایتالیای زمان گرامشی. در ایران نیز تبریز در جریان انقلاب مشروطه همین نقش را در قبال کل ایران بعهده می گیرد. جالب است که این قاعده، افراد، طبقات، کشورها و حتی قاره ها را نیز شامل می شود. اپیکور، دکارت و مارکس، سرمایه داری و طبقه کارگر، یونان، فرانسه و روسیه، آفریقا، آسیا، و اروپا هر یک زمانی پیشرو تر از بقیه بوده نقش برتری را در پیشبرد کاروان علم، آزادی و سعادت بشری بعهده داشته اند. حتی تمدن های گوناگون نیز هر یک در زمان معینی مشعل پیشرفت و ترقی بشری را به تنهائی بدست گرفته اند.

این روزها مقاومت چندین ماهه و قهرمانانه دانشجویان و مردم کبک، ایالت فرانسوی نشین کانادا، در برابر دولت شاقه و سیاست های زورگویانه ی او یادآور چنین نقشی برای این ایالت و بخصوص دانشجویان و مردم شهر مونترال، بزرگترین شهر ایالت کبک، در مقایسه با ایالات دیگر کانادا می باشد. چرا که اگر دولت شاقه موفق به عقب راندن دانشجویان و تحمیل افزایش 70 درصدی شهریه به آنها شود، راه برای اعمال فشارهای بیشتر به دانشجویان در ایالات دیگر کانادا باز شده و این حتی به تعرضات سرمایه به معیشت مردم در بخش های دیگر اجتماعی نیز شدت و جسارت بیشتری می بخشد. همینطور، پیروزی مقاومت و شورش مردم کبک بر علیه مصوبه ی سرکوبگرانه 78، به درس عبرتی برای کل سرمایه داری کانادا در حمله به حقوق و آزادی های مدنی مردم تبدیل خواهد شد. آری کبک، در حالیکه بقیه کانادا کم و بیش سکوت کرده و تنها به تماشای این رو در روئی نشسته است، در حال حاضر به تنهائی بار این مبارزه را به دوش می کشد.

باید توجه داشت که این اولین بار نیست که مردم کبک، پیشروتر و جلوتر از بقیه مردم کانادا، به مصاف دشمن رفته ، و آنرا به عقب نشانداده اند. هنوز در یادها بجا مانده است که در مسئله مهد کودک ها نیز که دولت فدرال قصد تقزیریا تعطیل آنها و ایجاد مشکل برای صدها هزار زن کارکن را داشت، با تودهنی کبکی ها بود که دست از تعرض خود برداشت و در طرح خود عقب نشست. تعرضی که در صورت موفقیت، بنا به محاسبه پی پر فورتین اقتصاددان، منجر به بیکاری 70 هزار زن می شد.

همینطور، در مسئله همراهی ژان کارتی، نخست وزیر کانادا، در همراهی با بوش برای کشاندن کانادا به باطلاق جنگ عراق، که کبکی ها در رفرا ندن خود، با 20 درصد آرای بیشتر خود در ضدیت با جنگ نسبت به بقیه کانادا عملا مانع افتادن کانادا به دام جنگ طلبی های امپریالیسم آمریکا شدند.

امروز هم کبک در یک جنگ نابرابر، به تنهائی، برای همه ی کانادا می جنگد. مبارزه دانشجویان کبک برای تحصیل رایگان در واقع جنگ سرمایه با کارگران و مستخدمین آتی خود است. مستخدمینی که در کسوت دانشجو در حال تربیت شدن برای مشاغل آتی خود هستند. واضح است که مانند هر دوره ی آموزشی که سرمایه دار برای کارگران خود، بهره برداری و استثمار بیشتر آنها، مقرر می کند، مخارج آن باید توسط خود او پرداخت شود. نه تنها مخارج آموزش یعنی شهریه تحصیل در دانشگاهها، بلکه حتی مخارج زندگی دانشجویان در دوره ی تحصیل. چرا که دانشجویان متخصصین فردای صنایع و ادارات سرمایه داری هستند که نفع تخصص آنها نه به جیب پدران و مادرانشان، بلکه به جیب کارفرمایان آنها می رود. بنابراین، نه تنها مخارج تحصیل، بلکه حتی مخارج زندگی دانشجویان نیز باید توسط دولت سرمایه دار، آنهم از طریق مالیات اضافی بر شرکت های بزرگ و نه کل مردم تامین گردد.

از این نظر موضوع واقعی کشمکش میان دولت شاقه و دانشجویان مسئله ی ضرورت بروز کردن استاندارد دانشگاه ها و غیرعادلانه بودن تحمیل مخارج این بروز کردن به گردن مردم و مالیات دهندگان، آنطور که مدیای جیره خوار آنها سعی در وانمود کردن آن می کنند، نیست. دانشگاهها البته که باید بروز شده و از لحاظ تجهیزات و غیره ارتقا یابند. مسئله اینجاست که چه کسی باید مخارج این بروز شدن و کلا مخارج تربیت دانشجویان برای کار در موسسات سرمایه داری را بپردازد؟ خود دانشجویان و والدین آنها؟ مردم مالیات دهنده؟ و یا سرمایه داران؟

طرح افزایش 70 درصدی شاقه مثل اینست که کارفرمایی برای چند روزی که شما قرار است قبل از استخدام رموز کار در موسسه او را بیاموزید، نه تنها به شما مزد نمی دهد، نه تنها مخارج این یادگیری را از شما می گیرد، بلکه قصد افزایش 70 درصدی انرا نیز دارد. این بی شرمانه ترین کلاشی است که سرمایه داری امروزه در غیاب یک جنبش کارگری سازمانیافته و قدرتمند در برابر خود، جرأت دست زدن به آنرا یافته است. یعنی در شرایط بحران اقتصادی که زندگی روزمره برای مردم سخت تر از گذشته شده است، بجای کاستن از مخارج زندگی و بار فزاینده ان از دوش مردم، صرفا برای سبکبالی و سود بیشتر خود، این بار را سنگین تر می کند.

مبارزه دانشجویان با دولت شاقه جزئی از مبارزه کار و سرمایه و از اینرو جزئی از مبارزه ایست که هم اکنون بر زمینه بحران جهانی سرمایه در همه جا جریان دارد. بی دلیل نیست که این مبارزه اکنون به رویارویی اکثریت مردم کبک بر علیه لایحه ی 78 انجامیده است. این مصوبه نشانگر اینست که بورژوازی کانادا قصد دارد سیاست تحمیل مخارج تحصیل به دانشجویان را به هر وسیله ای، حتی با سرکوب عریان، به پیش برد و پیروزی در آنرا مقدمه تعرضات بعدی اش به سطح معیشت و حقوق مدنی مردم کند.

آیا مردم کبک که قهرمانانه برای به عقب راندن شاقه در این -

بیانیه سیامک ستوده در رابطه با حکم مرگ شاهین نجفی جسارت در نقد مذهب مقدم بر خود نقد مذهب است

شاهین نجفی، مخالفت خود را با نحوه بیان او اعلام می کنند، بعضاً ترس و محافظه کاری خود در تابو شکنی بر علیه مذهب را توجیه می نمایند. این حکم، هدفش ایجاد رعب در جامعه ی هنرمندان از در افتادن بی پروا یانه با مذهب است. هنرمندان نیز باید با همان گستاخی که جوانان در خبابان ها به مصاف دولت مذهبی رفتند، به جنگ مذهب دولتی بروند. نقد سبز دیگر نقدی مرده است. چاره ی سیاهی شب، هجوم سرخ طلوع آتشین صبحدم است.

سیامک ستوده

28 اردیبهشت 1391

مذهب که اساساً بر پایه ی پوسیده و سست ترین خرافات شکل گرفته است، همواره در طول تاریخ، در وحشت از نور حقیقت، تنها به زور شمشیر و ترور و بستن دهان منقدین خود بوده است که پابرجا مانده است. از اینرو، همواره بعنوان مظهر خشن ترین سرکوب گری ها بر علیه آزادی بیان و سایر آزادی ها جلوه گر شده است. احترام به مقدسات که برای مذهبیون از جمله مقدس ترین احترامات است، در واقع چیزی جز آنروی سکه ی حفظ مذهب از طریق اشاعه ی ترس از نقد مذهب نیست. از اینرو، جسارت در نقد مذهب مقدم بر خود نقد مذهب است و شکستن هاله ی تقدس و ترس، مقدم بر شکستن پای استدلال چوبین محتوی این هاله است. هرچند نقد مذهب باید از این فراتر رود و نه تنها خود آن، بلکه "جهانی که مذهب آگاهی واژگونه از آنست" را نیز در بر گیرد. حکم مرگ شاهین نجفی، اعلام وحشت مذهب ترس از شکستن ترس از مذهب است. هنرمندانی که ضمن حمایت از



Shahin Najafi "To Azam Badet Mlad"

لیست کمک ها و گزارش مالی این ماه

خواننده از ایران	ایران	20 دلار
خواننده از ایران	ایران	10 دلار
خانم روشنگر	تورنتو	40
خواننده از تورنتو	-	20
آقای ناصر فرهی	-	50
آقای احمد و امژگان	-	45
خانم شیرین	-	60
خانم مهری از	دالاس	200
آقای عباس کافر	آمریکا	20
چشن روشنگر	تورنتو	1190
آقای ناصر	تورنتو	30
خانم فاطمی و منصور	-	100
آقای سیامک	-	20
آقای مسعود الوند	-	50
خانم هما فرید	-	25
سکولار سبز	-	25
آقای نادر	-	25
آقای شیراوند	-	50

1980

جمع کل

نشریه روشنگر، نشریه ای است آگاهی دهنده. با نظرات، انتقادات و پیشنهادات سازنده خود به هرچه پر بار تر شدن آن کمک نمایید. همچنین با کمکهای مالی خود به این نشریه، در این امر به ما یاری رسانید.

روشنگر نشریه ای است مستقل که با کمکهای مردمی اداره می شود

اشعار، داستان، نثر، و نقد های ادبی خود را برای چاپ در نشریه روشنگر به ایمیل آدرس زیر ارسال نمایید.

ارسال مطالب شما به نشریه لزوماً به معنای چاپ آن نمی باشد.

Simin.raha@yahoo.com

Publisher : Rowshangar

Editor in Chief: Siamac Sotudeh

Graphic: Simin Raha

Editor : Almas shoar

Graphic: Simin Raha

سر دبیر: سیامک ستوده

ویراستار: الماس شعار

گرافیک و صفحه آرایی: سیمین رها

مسئول ادبی نشریه: سیمین رها

تیراژ: 8000

تورنتو، مونترآل، اتاوا، نیویورک، هیوستون، دالاس نیوجرسی ویرجینیا آتلانتا آلمان (دورتموند-دوسلدورف-کلن-بوخوم-اسن-آخن-ماینتس-ویسبادن-گیسن-فرانکفورت-هامبورگ-هاتفر-برلین-اشتوتگارت-کارلسروه-مونخ-ین-فرایبورگ) هلند (امستردام-پاریس-بروکسل-استکهلم-وین-لندن-ماسترخت

توزیع روشنگر در لوئیس آنجلس: شرکت کتاب

نماینده روشنگر در آمریکا

پویان پویا

TEL: 1-440-673-1833

نماینده روشنگر در اروپا

آقای گودرز حسنونند

Tel: 49 - 178 - 7310 - 596

ggondaee@yahoo.de

نماینده روشنگر در لندن

مهر ناز نادری

تلفن: 00447787654122

Mahnaz.naderi@yahoo.com

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر و به آدرس های زیر ارسال نمایید. و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز کمک مالی خود استفاده نمایید.

کاتادا

TD Canada Trust

Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 79065218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

آدرس جدید پستی:

50 Weybright crt.suit # 46

Toronto on M1s_5A8

CANADA

Tel : (905) 237-6661

گزارش مالی

مخارج این ماه \$1480 (خرج چاپ) که با توجه به \$1980 کمک مالی، \$500 اضافی داشته ایم که با محاسبه \$2781 کسری از ماه قبل کل بدهی ما بالغ بر \$2281 می شود که امید است با یاری خوانندگان رفع گردد.

می



انسان اشرف چیست؟

حسین ارانی - می 14

غذایی ببرند در کره گوشت سگ در رستورانها سرو می کنند. حال از خیر این موضوع می گذریم که این انسان چه بلایی به روز حیوانات بیچاره می آورد ،بیایید ببینیم که این اشرف.....چه بلایی به روز هم نوع خود می آورد.سگ و گربه و گاو پیشکشتا جایی که به عمر من و شما قد میدهد، دو حکومت تاج و عمامه را دیده و تجربه کرده ایم. شکنجه های روحی و جسمی دو رژیم از قبیل شلاق ،ناخان کشیدن ،قیانی و غیره را جوانان فداکار و از خودگذشته ما تجربه کرده اند. اعدام ساده ترین نوع مجازات است. خمینی جلاد در دهه شصت بود. و بخاطر بقای رژیم جمهوری اسلامی دستور اعدام هزاران انسان زندانی را صادر کردند، مردمی که جرمشان انسان دوستی و وطن پرستی بود، اخیرا هم به لیست شکنجه های این مسلمین حامی سرمایه باید تجاوز به دختران و پسران را اضافه کرد. تا شاید این عده اگر بعد از مرگشان به بهشت نروند حداقل لذایذ بهشتی را در این دنیا ببرند در جای دیگری از این کره خاکی و شاید هم در ایران عده ای اعضای بدن دیگران را چه خریداری از افراد نیازمند و چه با آدم ربایی به دیگران بخاطر پول می فروشند.

دولتهای بزرگ سرمایه داری بخاطر پول و قدرت به دیگر کشورها حمله کرده و میلیونها انسان را با بمب و گلوله تحت نام آزادی قربانی میکنند و هم زمان برای سگشان اشک تمساح می ریزند. در امریکا یکی از موضوعات مود بحث ریاست جمهوری امریکا این است که رئیس جمهور چه سگی را با خود به کاخ سفید می برد؟ ببینید چقدر حیوانات را دوست دارند حال اگر هزاران عراقی و افغانی را بنام آزادی قربانی کنند کک کسی نمی گزد.

حال انسانی که حیوانات را بخاطر لذایذ خود و حتی هم نوع خود را به خاطر پول و قدرت له می کند شایسته چه عنوانی است؟

[Delete Reply](#) [Reply Forward](#) [Spam Move](#) [Print Actions](#) [Next](#) [Previous](#)



چند هفته پیش مطلبی در مورد خانمی به اسم خانم فاطمه معتمدی یکی از بنیان گزاران حمایت از حیوانات در ایران توجه مرا به خود جلب کرد. قصد من به زیر سؤال بردن افراد نیکوکاری که بفکر نجات سگ و گربه های ولگرد هستند نیست، در ایران سگهای ولگرد هدف گلوله ماموران شهرداری قرار می گیرند بنا بر این خانم معتمدی و دیگر همکاران ایشان در حد توان ،بخشی از این حیوانات را نجات می دهند که جای تقدیر دارد. اما واقعا انسانها چرا فقط سگ و گربه ها را نجات می دهند؟ اگر خوب دقت کنید می بینید که انسانها به حیوانات مانند هر چیز دیگر از درجه منافع شخصی نگاه می کنند، اینکه این حشره یا حیوان چه سودی بحال انسانها دارد. مورچه ها و دیگر حشرات کوچک را بدون اینکه کوچکترین آزاری به ما رسانده باشند زیر پا له میکنیم. بره و گاو و مرغ را می کشیم و می خوریم و به به و چهچه راه می اندازیم که چه کباب خوش مزه ای بود. تا بحال دیده اید که چطور حیوانات از دست انسان فرار می کنند، شاید می دانند که بزودی لبه تیز چاقو گلولی آنها را با بی رحمی میبرد تا این انسان خود خواه از آن لذت ببرد. جای تاسف است که این حیوانات را نه برای راز بقا حتی برای خدای "مهربان" هم قربانی میکنند. سالانه میلیونها بره را برای رضایت خدایشان در عربستان سعودی قربانی میکنند، بدون اینکه این انسان یک ذره ترحمی به خود راه بدهد. عده ای هم حیوانات دیگر را شکار می کنند بخاطر لذت شکار و پوست آن تا پالتو زیبایی از پوست خز و یا کفشی از پوست سوسمار بپوشند و به دیگران فخر بفروشند. ایکاش از این حیوانات فقط بخاطر راز بقا استفاده می کردند. داستان انشای فایده گاو را بخاطر می آورید؟ اینکه از این گاو چه استفاده های می بریم. چندی پیش بر حسب تصادف وارد یکی از مغازه های گوشت فروشی افریقایی شدم و بر حسب تصادف شیئی مچاله شده و بی ریختی توجه مرا بخود جلب کرد، از مغازه دار پرسیدم که این چیست؟ گفت چرم گاو است. گفتم در یخچال شما چه می کند؟ گفت ما از آن برای سوپ استفاده می کنیم و خیلی هم خوشمزه است، با تعجب و عجولانه گفتم که تا جایی که من میدانم از چرم گاه کفش درست میکنند، بعد متوجه شدم که حرف درستی نزده ام و این افراد بخاطر کمبود مواد غذایی یاد گرفتند که از تمام اعضای بدن این حیوان حتی چرم آن استفاده

یکی از معترضان خشمگین گفت: «این ما نیستیم که باید تاوان بپردازیم، کم دریافت کنیم و زیادتز کار کنیم در سایه بحرانی که دستپخت ما نیست.»



کاهش بودجه پلیس، انتشار گزارشی که اخراج ماموران پلیس را توصیه می کند و نیز افزایش سن بازنشستگی از مواردی است که اعتصاب کنندگان را به خیابانهای لندن کشانده است.

پایان

پیوستن هزاران پلیس

به کارگران اعتصابی لندن

10 مه

لندنی ها در اعتراض به سیاست های سختگیرانه مالی دولت دیوید کامرون، نخست وزیر بریتانیا، روز پنجشنبه ۱۰ ماه مه، دست به راهپیمایی بزرگی در پایتخت بریتانیا زدند.

هزاران مامور پلیس نیز که سرخدمت نبودند به دیگر کارکنان معترض دولت، از جمله ماموران اداره مهاجرت و زندان ها و کارکنان بخش بهداشت پیوستند.

پل مک کیور، رئیس فدراسیون پلیس با دفاع از اعتصابگران گفت «اگر ۲۰ درصد از نیروی پلیس بکاهید نتیجه اش افزایش بی نظمی، جنایت و نیز رفتارهای ضد اجتماعی است. در اعتراض به همین نکات اینجا مییم.»

در دهه ای که بحران مالی اروپا را فرا گرفته و بر انتخابات کشورهایی چون یونان و فرانسه و ایتالیا تاثیر به سزا گذاشته، دولت بریتانیا برای نخلطیدن به ورطه رکود اقتصادی، چاره را در صرفه جویی می بیند، چاره ای که حقوق بگیران شدیداً با آن مخالفت می کنند.

اثر خواندنی و جدید سیامک ستوده

منتشر شد

بازیگران عصر تمدن
سیامک ستوده

سفارش مستقیم

با تلفن های زیر تماس بگیرید

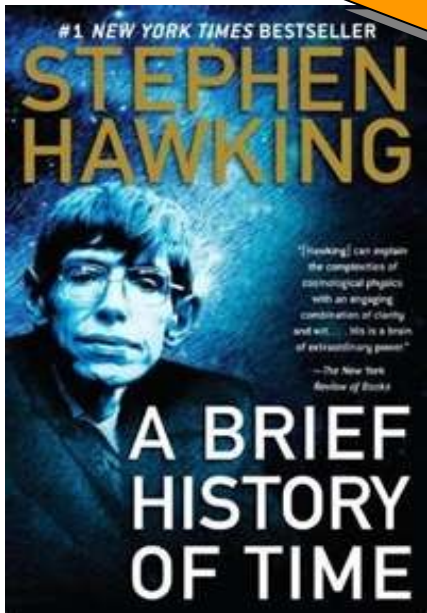
USA (440-673-1833)

CANADA 905-237-6661

EUROPE (0049-178-7310-596)

info@siamacsotudeh.com

هاوکنینگ و سؤالات خوانندگان تایمز



ج- اگرچه در ابتلا به بیماری موتور نوروں بسیار شوربخت بوده ام اما تقریباً در همه ی جنبه های دیگر بسیار خوش بخت بوده ام. خوش شانسى من این است که زمینه کارى من در فیزیک تئوریک است که ناتوانى جسمى اثر آنچنانى در آن ندارد و بخت دیگر من آن است که کتاب هايم در جهان این چنین پرتعداد است.

س- آیا از این که مردم انتظار دارند شما جواب تمام رمزهای (هستی) را بدانید احساس مسئولیتی بزرگ نمی کنید؟

ج- مطمئناً من جواب تمام مشکلات زندگی را نمیدانم. گرچه فیزیک و ریاضیات ممکن است به ما بگویند کیهان چگونه آغاز شد اما در پیش بینی رفتار انسانی کمک زیادی از دست آنان ساخته نیست زیرا در این جا تعداد معادلات چند مجهولی برای حل کردن بیشمار است. من در پیش بینی این که چه چیزی باعث میشود مردم، بویژه زنان، واکنش عصبی نشان دهند، نسبت به دیگران هیچ برتری ای ندارم.

س- آیا فکر می کنید زمانی خواهد رسید که مردم هر آنچه را که در حیطه فیزیک است بفهمند؟

ج- امیدوارم چنین زمانی نرسد زیرا من بیکار خواهم شد

ج- از (وجود) سیاه چاله ها باورنداشت؟ معادله میدانی تئوری نسبیت او حاکی از این است که یک ستاره بزرگ یا ابری از گازبرخود فرومی ریزد و یک سیاه چاله تشکیل می دهد. اینشتین از این امر آگاه بود اما به نوعی خودرا متقاعد می کرد که همیشه چیزی مثل یک انفجارتوده را از هم می پاشد ومانع ایجاد سیاهچاله می شود. اما اگر انفجاری اتفاق نیفتاد چه؟

س- چه کشف یا پیشرفت علمی را دوست دارید در زمان حیات خود شاهد باشید؟

ج- دلم می خواهد گداخت هسته ای یک منبع عملی تولید انرژی شود. در اینصورت از یک منبع بی پایان انرژی بدون آلودگی محیط زیست و بدون گرمایش جهانی برخوردار خواهیم بود.

س- به باور شما بعد از مرگ چه بر سر آگاهی ما می آید؟

ج- من فکر می کنم مغز اساساً یک کامپیوتر است و آگاهی مثل یک نرم افزار کامپیوتریست. (بنابراین) وقتی کامپیوتر خاموش شود نرم افزار کار نخواهد کرد. تئوری وار می توان گفت که این نرم افزار در یک شبکه ببرنگ (نوترال) باز آفرین خواهد شد. اما این بسیار مشکل خواهد بود زیرا نیاز به تمام خاطرات یک فرد خواهد داشت.

س- با توجه به شهرت شما به عنوان یک فیزیکدان درخشان، چه علائق معمولی ای دارید که ممکن است باعث تعجب مردم شود؟

ج- من از همه جور موسیقی، از پاپ گرفته تا کلاسیک و اپرا لذت می برم. همچنین به مسابقات (اتومبیلرانی) فرمول یک (فورمیولا وان) همراه با پسر م "تیم" علاقمندم.

س- آیا ناتوانی جسمی شما مانعی درمقابل پژوهش هایتان بوده یا به آن کمک کرده است؟

فیزیکدان سرشناس اخیراً کتاب جدیدی به نام "طرح بزرگ" (1) منتشر کرده است.

در این جا استفن هاوکنینگ (2) به سوال های خوانندگان مجله ی تایم پاسخ می دهد:

س- اگر خدا وجود ندارد پس چرا باور به وجود او تقریباً جهانگیر است؟

ج- من ادعا نمی کنم که خدا وجود ندارد. خدا نامی است که مردم برای دلیل وجود ما در اینجا گذاشته اند. اما من فکر می کنم این دلیل بیشتر قوانین فیزیکی است نه این که یک نفر وجود داشته باشد که بتوان با او ارتباطی شخصی برقرار کرد.

س- آیا کیهان پایانی هم دارد؟ در این صورت آنسوتر از آن پایان چیست؟

ج- مشاهدات نشانگر این است که کیهان با سرعت روزافزونی در حال گسترش است. این گسترش تا ابد ادامه خواهد داشت و کیهان خالی تر و تاریک تر خواهد شد. گرچه کیهان پایانی ندارد اما در بیگ بنگ آغازی داشته است. ممکن است کسی پرسد قبل از آن چه بوده؟ پاسخ این است که هیچ. همانگونه که جنوبی تر از قطب جنوب جایی وجود ندارد، قبل از مه بانگ نیز جایی وجود نداشته.

س- فکر می کنید تمدن بشر آنقدر باقی خواهد ماند تا جهش به عمق فضا امکان پذیر شود؟

ج- فکر می کنم شانس خوبی داریم بقایمان آنقدر ادامه داشته باشد که منظومه شمسی را به زیر یوغ خود بکشیم. اما در منظومه شمسی هیچ جایی مناسب تر از زمین (برای زیست انسان) وجود ندارد، بنابر این روشن نیست که اگر زمین را تخریب کنیم بتوانیم بقایی داشته باشیم. برای بقای خود در دراز مدت باید به ستارگان دست یابیم که زمانی دراز تر خواهد خواست. بگذارید امیدوار باشیم که تا زمانی چنین دراز بقا یمان ادامه خواهد داشت.

س- اگر می توانستی با آلبرت اینشتین حرف بزنی به او چه می گفتی؟

یکی از سناتورهای معروف آمریکا، درست هنگامی که از درب سنا خارج شد، با یک اتومبیل تصادف کرد و در دم کشته شد. روح او در بالا به دروازه های بهشت رسید و سن پیتر از او استقبال کرد: «خیلی خوش آمدید. این خیلی جالبه. چون ما به ندرت سیاستمداران بلند پایه و مقامات رو دم دروازه های بهشت ملاقات می کنیم. به هر حال شما هم درک می کنید که راه دادن شما به بهشت تصمیم ساده

ای نیست» سناتور گفت «مشکلی نیست. شما من را راه بده، من خودم بقیه اش رو حل می کنم». سن پیتر گفت «اما در نامهء اعمال شما دستور دیگری ثبت شده، شما بایستی ابتدا یک روز در جهنم و سپس یک روز در بهشت زندگی کنید. آنگاه خودتان بین بهشت و جهنم یکی را انتخاب کنید». سناتور گفت «اشکال نداره. من همین الان تصمیمم را گرفته ام. میخواهم به بهشت بروم». سن پیتر گفت «می فهمم. به هر حال ما دستور داریم. ماموریم و معذور». و سپس او را سوار آسانسور کرد و به پایین رفتند. پایین ... پایین... پایین... تا اینکه به جهنم رسیدند. در آسانسور که باز شد، سناتور با منظرهء جالبی روبرو شد. زمین چمن بسیار سرسبزی که وسط آن یک زمین بازی گلف بود و در کنار آن یک ساختمان بسیار بزرگ و مجلل. در کنار ساختمان هم بسیاری از دوستان قدیمی سناتورمنتظر او بودند و برای استقبال به

گذشت، گرچه به خوبی روز اول نبود. بعد از پایان روز دوم، سن پیتر به دنبال او آمد و از او پرسید که آیا تصمیمش را گرفته؟ سناتور گفت «خوب راستش من در این مورد خیلی فکر کردم. حالا که فکر می کنم می بینم بین بهشت و جهنم من جهنم را ترجیح می دهم». بدون هیچ کلامی، سن پیتر او را سوار آسانسور کرد و آن پایین تحویل شیطان داد. وقتی وارد جهنم شدند، اینبار سناتور بیابانی خشک و بی آب و علف را دید، پر از آتش و سختی های فراوان. دوستانی که دیروز از او استقبال کردند هم عبوس و خشک، در لباس های بسیار مندرس و کثیف بودند. سناتور به تعجب از شیطان پرسید «انگار آن روز من اینجا منظرهء دیگری دیدم؟ آن سرسبزی ها کو؟ ما شام بسیار خوشمزه ای خوردیم؟ زمین گلف؟ ...» شیطان با خنده جواب داد: «آن روز، روز تبلیغات انتخاباتی بود... امروز دیگر تو رای داده ای!»



انتخابات در عالم بالا

داستان آمریکایی



فتوای ارتداد و بازی جمهوری اسلامی نگاهی به شاهین نجفی و نقی رسانه ها و جمهوری اسلامی کامران پرند

مختلف است.

در دنیای رسانه-ها چه خبر؟

اظهارات گوناگونی از سوی چهره های هنری، حقوقی، اجتماعی و سیاسی با نظریه های مختلف صورت گرفته است. هم شاهین نجفی، هم متن ترانهٔ نقی، هم صافی گلپایگانی، هم مخالفین و موافقین ترانه و ... مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته اند. درفیس-بوک و خروجی های دیگر، کمپین های حمایتی گوناگونی را از سوی فعالین شاهد هستیم. اظهاراتِ ضد و نقیضِ برخی از این فعالین و کمپین هایشان بیش از آنکه روشنگری کند، فضا را مخدوش کرده است. به چند نمونهٔ مهم و عمده باید اشاره ای گذرا داشته باشیم؛ دستهٔ اول بخش وسیعی از فعالین چپ، حقوق بشری و ضد اعدام و میلیون ها انسانی هستند که برخوردی مشخص کردند: عده ای شاهین را بی گناه دانسته و آزادی بیان را در هر شرایطی مقدم دانستند. برخی دیگر دفاع-شان از شاهین بیشتر دلسوزی بود و اینکه «حرفی نزده، این خصلتِ ترانه های رپ است، ترانه اعتراضی بود و ...»، برخی دیگر بدرستی این فتوا را با جنایاتِ دوران سی و اندی سالهٔ جمهوری اسلامی یکی کرده و خواهان حمایت از شاهین نجفی شدند. بیانیه های احزاب و سازمانها نیز جنبهٔ حمایت از شاهین را با مبارزه با جمهوری اسلامی بدرستی پیوند زدند.دستهٔ دوم سبزها و ملی-مذهبی ها با پشتوانهٔ رسانه ای قدرت های بزرگ هستند. درمجموع باید برخورد سبزها و ملی-مذهبی ها را بُزدلانه و حقیر و عوام-فریبانه ارزیابی کرد. سبزها که علاوه بر فضاهای اجتماعی عمومی دسترسی کافی به ابررسانه ها نیز دارند موضع خود در دفاع از شاهین نجفی را به بندهای ایدئولوژیک خود گره زدند. روشنفکران و نظریه پردازان آنها وارد حوزهٔ اخلاق و نفس حکم اعدام و فتوا شدند. سبزها ضمن درنوردیدن مرزهای فتوا و اعدام در جمهوری اسلامی و رژیم های دیکتاتوری، به سیاق دو سال قبل خود، مخالفت با بخشی از روحانیون در قدرت را عمده کرده و به مخاطبین خود توصیه میکنند که حوزهٔ اخلاق عمومی را محترم شمرده و باور های مذهبی نباید مورد توهین قرار گیرند. مساله این-ست که توهین چیست و آیا تُرم اجتماعی ترانه توهین محسوب میشود یا نه و ... یعنی اگر حوزهٔ اخلاقیات جامعه را زیر سؤال برده خطا کرده ولی فتوای ارتداد جایز نیست! برخی چهره های سیاسی سبز مانند مجتبی واحدی رویکرد روشنتری در قبال شاهین نجفی و مخاطبان ترانهٔ نقی داشتند. وی در نوشته ای «تلاشِ مشکوک برخی رسانه های حکومتی و همراهی سؤال برانگیز بخشی از اپوزیسیون برای مرتبط کردن یک فتوا از آیت الله صافی گلپایگانی با این موضوع موجب تبلیغاتِ وسیع پیرامون تهدیدِ غیرواقعی علیه جان خواننده ترانه شد!» واحدی در مصاحبه ای تصویری با برنامهٔ «روی خط» صدای آمریکا، با تاکید بر مسلمان و شیعه بودن خود، موضع بُزدلانهٔ سبزها را به مسائل مشخصی مثل عَرِفِ جامعه وصل میکند. واحدی به شدت از واکنش مردم و رسانه های عمومی برآشفته بود و به صراحت اعلام کرد که این کار شاهین نجفی تابو-شکنی نیست و طرفداران ترانهٔ نقی موضوع را بزرگ کرده اند و او به کار این افراد اعتراض دارد! از نظر وی فعالین سیاسی و هزاران انسان دیگر که به این فتوا و جمهوری اسلامی واکنش داده اند شعور ندارند و جوگیر شده-اند. واحدی واقعاً تصور میکند هنوز حنای دوسال پیش-شان رنگ دارد که به مردم بگویند ساکت، و مردم سکوت کنند! واحدی کماکان دنبال فرصتی است تا ارادت و پای-بندی خود به نظام انس و الفتِ اسلامی را نشان دهد. واحدی در دفاع از شاهین نجفی تلاش میکرد وی را منحرف وخطای معرفی کند و از دینِ پاکی و راستی اسلام برای بخشش شاهین مایه بگذارد.

وی فتوای گلپایگانی را با توجه به تاریخ صدور و محتوای آن نامربوط به شاهین دانست و تایید فتوا توسط آیت الله مکارم شیرازی را نیز تاسف آور خواند زیرا مکارم شیرازی به صراحت اعلام کرده است که توهین به نام ائمه و حتی به «گن-بد» امام هشتم نیز موجب ارتداد و اجرای حکم است. البته واحدی با تخصصی مثال زدن به معیار و چشمهٔ زلالِ حقیقتِ سبزها –



–امام راحل- اشاره کرده و در مخالفت با فتوای اخیر دربارهٔ شاهین نجفی، تفسیر خود را اینگونه شرح میدهد: «با مشورت هایی که با روحانیون زیادی کرده ام ... چون همین قدر که شاهین اشاره کرده که قصد اهانت نداشته، فتوای قتل باطل است!»! یعنی اگر کسی از حق انتقاد یا توهین خود به هر عقیده و مذهب یا خرافه ای نگذرد، فتوای قتل شامل اش خواهد شد. واحدی در بخش سیاسی تحلیل خود به وجود خرافه در جامعه اعتراف کرد و اینکه در دوران جمهوری اسلامی افزایش یافته است اما توصیهٔ وی این بود که «ما اگر همکاری بکنیم که به نفع حاکمیت تمام شود، حتی اگر به قصدِ مبارزه- با خرافه باشد، غلط است»!!! می بینیم که سخنگویان سبز کماکان برای نسوختن سیخ و کباب و زیر ضرب نرفتن نظام الفتِ اسلامی موضع میگیرند و دلشان میلرزد که مبدا از یک-سو فرصت را از کف دهند و از سوی دیگر موضعی بگیرند و برانداز و مخالف نظام جمهوری اسلامی قلمداد شوند! واحدی در برخورد به صحبتهای شاهرخ مشکین قلم در انتقاد از سیاستهای حمایت از خرافاتِ دست اندرکاران رژیم از سی سال پیش تا امروز و ترور فریدون فرخ زاد، برخوردی آشفته و عصبی کرد و او را متهم به عدم شناخت و درکِ از هنر معرفی کرد!

در مجموع مواضع صدای آمریکا میانه داری بود و موضع بی بی-سی و رادیو فرانسه بیشتر تاکید بر فتوا و دفاع از شاهین برای بزرگ کردن وجهِ دیگر یعنی صدور فتوا. رسانه های دیگر اروپایی نیز –به ویژه آلمان- بساطِ حمایت امنیتی از شاهین را برجسته کردند ولی حتی از یادآوری ترورهای جمهوری اسلامی در خودِ آلمان خودداری کردند. رسانه های اینترنتی فارسی زبان، عمدتاً حق آزادی بیان را برجسته کرده و برخی جریاناتِ سیاسی نیز جنایاتِ رژیم را افشاگری کردند که ترور فریدون فرخ زاد در سالهای دور بحثی رایج در میان مباحث بود.

از زاویهٔ هنری و بررسی خودِ اثر نقی و از زاویهٔ سبکِ اجرایی آن، بحث زیادی درنگرفته ولی در یکی از مصاحبه ها که در برنامهٔ زمینه ها و زمانه های رادیو فرانسه انجام شده بود، نکاتِ جالبی از سوی مهدی آورند بیان شد. وی دربارهٔ موسیقی رَپ اشاره دارد که «این سبک از معیارهای ادبی و به ویژه نقد ادبی گریزان است و این تناقضی است که بخواهیم آن را با معیار ادبی مقایسه کنیم». کاری که تا امروز در اکثر بررسی های هنری ترانهٔ نقی انجام شده است. آورند در تحلیل کلی ترانهٔ نقی، آن را در قیاس با کارهای قبلی شاهین خالی از ظرافت های رَپ و اِلمان های طنز برآورد میکند و معتقد است که خواننده علیرغم شاخ و شانه کشیدن در برابر —



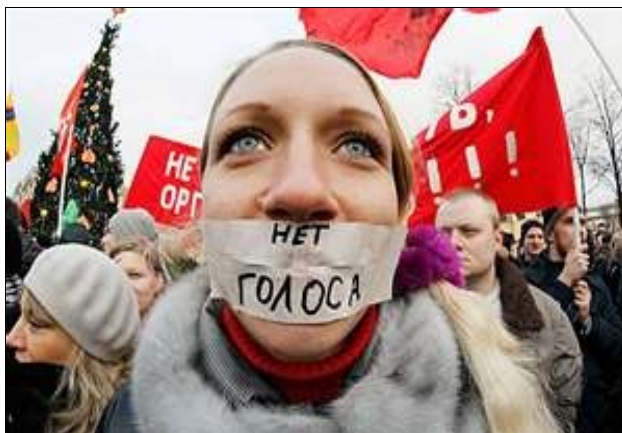


کبک
روسیه

به هر کجا که روی آسمان همین رنگ است

۱۲ هزار یورو جریمه شرکت در تظاهرات غیرقانونی

یورو نیوز - ۲۲ می



”در همین حال ولادیمیر پوتین رییس جمهوری روسیه هفت تن از نزدیکان خود را به سمت مشاوران عالی کرملین منصوب کرد. آگاهان هدف از این کار را تضعیف بیش از حد اختیارات نخست وزیر و تمرکز بیشتر قدرت در دستان رییس جمهوری اعلام کرده اند.

125 هزار دلار جریمه برای تظاهرات غیر قانونی

روشنگر - 17 می

دولت ایالتی کبک از ایالات کانادا در مجمع ملی خود قانون جدیدی را تحت عنوان قانون اضطراری برای کسب اختیارات تازه برای سرکوب جنینش دانشجویی که 14 هفته است بی وقفه جریان دارد به تصویب رساند. این قانون که در پی مذاکراتی ۲۱ ساعته در نیمه شب پنجشنبه 17 می، با ۶۸ رای موافق در مقابل ۴۸ رای مخالف به تصویب رسید، اعمال مقررات سخت و سخت بر اعتراضات از جمله اعمال جریمه‌های سنگین برای دانشجویان و فدراسیون‌های دانشجویی را در بر می‌گیرد.

بر اساس این قانون که اقدامی صریح بر علیه آزادی بیان و تجمعات می باشد هر شخصی که از ورود دانشجویان به موسسات آموزشی جلوگیری کند و یا نظم کلاس‌ها را بر هم بزند، از یک هزار تا ۵ هزار دلار کانادا و اگر رهبر دانشجویی باشد معادل ۷ هزار تا ۳۵ هزار دلار جریمه خواهد شد. در حالیکه این رقم برای فدراسیون و یا اتحادیه‌های دانشجویی تا ۲۵ تا ۱۲۵ هزار دلار افزایش می یابد.

قانون مزبور همچنین دانشجویان را ملزم می‌کند تا از قبل پلیس را از برنامه تظاهرات خود با تمامی جزئیات از جمله محل، مکان و زمان دقیق آن مطلع سازند. این قانون تاکنون مورد اعتراض اتحادیه‌های کارگری و نهادهای حقوق بشری قرار گرفته. از جمله لوئیس لوموند استاد حقوق دانشگاه کبک در مونترال، این قانون را با "قانون موازین جنگی" که در جریان بحران اکتبر ۱۹۷۰ (FLQ) تصویب شد، مقایسه کرده است.

این استاد حقوق دانشگاه کبک یادآور شد: "این بدترین قانونی است که من تاکنون به استثنای قانون موازین جنگی شاهد بوده‌ام. ما چیزهایی را پیش بینی می‌کردیم اما فکر نمی‌کردم که آن‌ها این قوانین را تغییر دهند و مقررات جدید را در مورد حقوق افراد در برگزاری تظاهرات اعمال کنند." در تظاهرات عظیمی که بلافاصله و بدون کسب اجازه از پلیس در اعتراض به این مصوبه در مونترال و شهر کبک بر پا شد صدها هزار نفر ضمن زیر پا گذاردن این قانون، خشم خود را نسبت به دولت لیبرال کبک اعلام داشتند. مبارزه دانشجویان که در ابتدا باخطر تحصیل رایگان و لغو شهریه‌های بالا بود اکنون با رویارویی با قانون اضطراری وارد ابعاد کاملاً جدیدی شده است.

پایان

دومای روسیه روز سه شنبه بررسی طرحی را در دستور کار خود قرارداد که به موجب آن جریمه نقدی سازماندهی تظاهرات غیرقانونی و یا شرکت در آن افزایش خواهد یافت. طبق این طرح پیشنهادی حزب در قدرت روسیه، جریمه نقدی شرکت در تجمعات غیرقانونی که در حال حاضر مبلغی بین سی تا پنجاه یورو است می‌تواند تا دوازده هزار یورو افزایش یابد. در واکنش به این موضوع، اپوزیسیون روسیه مقابل دوما دست به یک تجمع اعتراضی زدند. سرگئی میتروخین رهبر حزب یابلوکو به خبرنگاران گفت: "آنها می‌توانند در قدرت هستند پیام روشنی فرستاده اند: بنشینید و سکوت کنید! اگر شما فقیر هستید ما با سیاستهای بودجه‌ای خود محکومتان می‌کنیم تا ابد در فلاکت باقی بمانید و شما نباید هیچ مقاومتی کنید یا شهادت اعتراض کردن به خود بدهید."

در ادامه پلیس سرگئی میتروخین رهبر حزب یابلوکو و تنی چند از فعالان این حزب را دستگیر کرد. سوفیا روسووا یکی از فعالان شاخه جوانان حزب لیبرال یوبلوکو معتقد است: "یک راه مستقیم برای مردم بیشتر باقی نمانده یا مثل شورشیان مسلح به خیابان بریزند یا خیلی ساده در خانه بمانند. در صورت دوم البته هیچ چیز تغییر نخواهد کرد.

زمزمه کرده و تکیه‌کلام بسیاری شده بود. برای همین بود که با تمسخر روحانیون، سیاستمداران اسلامی و بلندکردن پرچم حق زن، به چالش کشیدن خرافات و ... در بین خوانندگان مردمی نسل خودت جای گرفت. حتی بعد از انتخابات 88 که حامی جنبش سبز و ادعاهای آنها شدی و تهی-بودن آن ایدئولوژی تو را به خواندن از توهم و هیچ و پوچ رساند، اما همچنان در میان نسل خودت مردمی بودی. برای همین از تو انتظار داریم که وقتی تنها نیستی، وقتی در نسل خودت جا باز کرده‌ای، وقتی قلم و صدا و اعتبار بی-چیزان، تبعیدی‌ها و زندانیان، جوانان و ... را پشت خودت داری؛ مقاوم باشی و ابرازِ پشیمانی نکنی و با صاحبان قدرت از هر قماش‌ی مماش‌ات نکنی! به موج بزرگتری نگاه کن که در پس حرکت تو به راه افتاده و به تضادهای دیگری نگاه کن که سر باز کرده اند و باز مثل قبل مسئولیت تو را در مبارزه به تو یادآوری می‌کند. خواست امروز همه مرتدین طرفدار کارگر، خلق، انسان و بشر، حقوق زن، ضیاعدام و آزادی از تو همین است.

مرتدین جهان، از شاهین حمایت کنید!

زنده باد ارتداد!

پایان

شورای دانشجویان و جوانان چپ ایران

هنجارها، به یک جور دست و پا بسته‌گی بزرگ هم دچار است که او را وامیدارد که بگوید «همه آماده تو گفتم!» یعنی برعکس اینکه ترانه رپ، ترانه اعتراض است و به نظر میرسد که این ترانه هم، اعتراضی است، در درونمایه و بطن و پشت این تصویر اعتراضی، یک جور انفعال و احساس شکست را می بینیم که به فضای منفعل تر جامعه گره خورده است و حتی به این منجر شده که نوعی تبلیغ ایده انتظار در کلام شاهین برجسته شود!

شاهین و ارتداد

ترانه‌ی نقی، یک اثر هنری منفی نیست و شاهین در این ترانه هم، مانند کارهای قبلی-اش، و رای تعریف خودش از آن، قصد بازنمایی واقعیات جاری جامعه را داشته است. البته همانند هر اثر هنری، اثرات اجتماعی آن میتواند از اراده خالق آن مستقل باشد. ترانه نقی شاهین هم اینگونه بود. مانند بسیاری ترانه های دیگرش. شاهرخ مشکین قلم هنرمند رقصنده و محبوبی است که به انعکاس زوایای اجتماعی دیگری از اجرای این اثر شاهین اشاره دقیقی دارد که فارق از قصد شاهین، باب جدل بر سر برخی موضوعات اجتماعی را باز کرده است. او نکات مهمی را در برنامه مشترک با واحدی در برابر ما میگذارد؛ او واحدی-ها را به پرسش میگیرد و در برابر استدالات اخلاقی و وحشت-زده سبزه‌ها از توهین به ساحت شیعیان و ائمه اطهارشان، وضعیت دیگر اقلیت های مذهبی در طول سالها و قرن‌ها حکومت شیعیان را مطرح میکند؛ او بیان میکند که این ترانه شاید آینه‌ای در برابر امثال واحدی-ها و میلیون‌ها شیعه-مذهبی که عرف جامعه ایران با آنها تعیین شده و اکنون بواسطه نقی به عقایدشان توهین شده، قرار دهد تا درک کنند اقلیت های مذهبی دیگر در این دوران چه کشیده‌اند. «به سنی-ها به کله‌ی عمرشان توهین میشود، یهودی را جهود و سگ-جهود، ارمنی ها را سگ-ارمنی، هندی ها را گاوپرست و زرتشتی ها را آتش پرست و گبری و بهایی ها را کثافت و نجاست خوانده ایم!» به نظر وی، در کشوری شیعه-مذهب که قرن‌ها به دیگر مذاهب و باورها توهین شده، این کار شاهین درواقع -خواسته و ناخواسته- به آنها و امثال واحدی «تودهنی» زده است! شاهرخ مشکین قلم در انتهای صحبت خود جمله‌ای از آنا تول فرانس را بازگو کرد که: «اگر میلیون‌ها آدم همصدا از یک حماقت دم بزنند، ذات آن حماقت همچنان پایدار است» و این حماقت که امروز بنام عرف و اخلاق دینی از آن نام برده میشود، اگر میلیون‌ها آدم از آن دم بزنند، همچنان حماقت است! بنابراین، اجرای ترانه نقی توسط شاهین بخش‌هایی از اعتراضات و فریادهای مردم را نمایندگی میکند. این همان چیزی-ست که مردم از شاهین انتظار داشتند و دارند و کارهای وی را فارغ از سطح تکنیکی و حرفه-اش جذاب میکند. این همان چیزی-ست که هزاران و بلکه میلیون انسان زنده و با شعور را در رسانه های عمومی و در خیابان به حمایت از شاهین واداشته است. ده ها کلیپ ویدیویی در این چند روز تولید شده که با محوریت حمایت از شاهین و ترانه نقی، به شدیدترین شکل، مقدسات شیعه را و مذهب را به تمسخر گرفته اند. آمار روبه فزونی آنها بیانگر واقعیتهای است که جامعه از مذهب و دین به حدی روی-گردان است که مبارزه با نمایندگان مذهبی حاکم را با تمسخر به سمیل های دینی و رسمی دنبال میکند. حمایت از شاهین، تبدیل به اعتراضی شده است که بررسی جنبه های درست و غلط آن بحث دیگری-ست، بحث ما برحق بودن اعتراض مردم بر علیه دین و سمیل های آن است. انتظاری که ما از شاهین داریم این-ست که مثل برخی ترانه هایش باشد. جا نزن! چندسال قبل در ترانه «آوازه خوان در خون» برای فریدون فرخزاد خوانده بود: «... آخه زندگی به سبک تو پُردردسره – قدم تو راهی که لحظه به لحظه خطر ... ! آری شاهین، این راه پُرخطر است و تو از ابتدا آن را میدانستی. این سبک خواندن و درکنار مردم بودن، پُر از خطر است و تو به ویژه در دوره آغازین کار هنری-ات مدافع و مبلغ این سبک بودی و برای همین محبوب شدی. برای همین محبوب بودی. برای همین وقتی در دوران انتخابات 88، با ترانه «چیز» به میدان آمدی، همه آن را

يک گزارش متفاوت

از خيابان ناصر خسروي تهران

حميد جعفري

بودن موادي است که اين امر را تسهيل مي‌کند. به غير از طناب در دسترس‌ترين مواد براي خودکشي سيانور و قرص برنج است.

خيابان «ناصر خسرو» در مسير شمال به جنوب زمزمه دارو، دارو، چنان در هم مي‌پيچد که نمي‌داني به سمت کدام صدا بايد برگردی. کور عصاکشي براي اموات مردم دعا مي‌کند. پيرمردی «چايي «داد مي‌زند. زندگي در مفهوم خريد و فروش جاري است. اما کسي مي‌تواند حدس بزند قرصي، گردي براي خودکشي در حال جابه‌جا شدن و دادوستد است؟ مرد ميانسالي در حال نوشيدن چاي است. به سراغش مي‌روم و مي‌گويم: «دنبال قرصي مي‌گردم که همه چيز را تمام کنم، سيانور، قرص برنج... «نشاني ديگري مي‌دهد: «از آن آقا بپرس که تي‌شرت سفيد به تن دارد. «به سراغ مرد جواني مي‌روم...

- سلام! دنبال سيانور مي‌گردم.

براي چه کاري؟

- براي خودم! مي‌خوام خودکشي کنم! داري؟ نداريم!

- چيز ديگه‌اي نداري؟

نيست، گير نمي‌اد، اينجا سيانور اصل بهت نمي‌دن!

- چي مي‌دن؟

آشغال!

- اون نشد، قرص برنج، نشد سم گراز...

سيانور مي‌خواي بايد 300 هزار تومن بدي، نمي‌دي که ...

- واسه چند گرم؟

يه ذره‌اش، نيم گرم. 300 هزار بده...

- الان آنقدر پول ندارم، اگر بخوام پيدات کنم همين‌جا مي‌تونم پيدات کنم؟

بازار قاچاق دارو چنين جواناني را تا به حال به خود ندیده بود که انگار شغل آبا و اجدادي‌شان شده باشد؛ به سراغ پسري جوان‌تر از فروشنده قبلي مي‌روم...

آره، بيا جلوي همين کبابي.

- دنبال سيانور مي‌گردم، داري؟

چند بهت قيمت دادن؟

- از 300 هزار تومن تا 100 هزار تومن

سيانور هم داريم.

- چند؟

چه مدلي مي‌خواي؟ چقدر پول مي‌خواي بدي؟

- معطلی نداشته باشه ديگه، درد نکشم.

واسه خودت مي‌خواي؟

- نه واسه پشت‌سريم مي‌خوام! واسه خودم مي‌خوام ديگه!

يه قرص وکيوم شده گردد. اون هم باهات 120 هزار تومن

حساب مي‌کنم.

- کجاييه؟



پشتش چيزي ننوشته، اما خارجيه. ايراني‌اش هم هست کپسول، مرگ موش قاطي مي‌کنن باهاش...

- مطمئنه؟

آره، اون هم فقط يه نفر داره که شيميائي فروش.

- مغازه‌داره؟

آره، مطمئنه توي وکيوم. اصل و تضميني... اما به يه شرط بهت مي‌دم؛ دنبال در دسر نمي‌گرديم.

- چه در دسري؟

فردا خدايي نکرده يکي بياد دنبال ما که از اينجا و از من گرفتي.

- مگه ميان؟

اون ديگه دست خداست. آدميزاده ديگه مي‌خوره وقت مردن ازش بپرسن چي خوردي، چي خوردي، از کجا خريدي و گرفتي خلاصه بيان دنبال ما.

- نه، خيالت راحت. تنها زندگي مي‌کنم... نمي‌دونستم قيمت‌ها اين‌طوريه وگرنه دنبال طناب مي‌گشتم.

چقدر مي‌خواي پول بدي؟

- 30 هزار تومن

تا 70-60 هزار تومن مي‌تونم برات جور کنم

- يه دوري بزنم... ميام پيشت

دوپاره چشمم روشن شد به جواني. همين که مي‌بيند با چند نفر در مسير پياده‌روي شمالي در حال گپ و گفت درباره سيانور و قرص برنج هستم به سراغم مي‌آيد.

قرص‌شو مي‌خواي يا پودرشو؟

- قرص.

پودر که بهتره، مي‌ريزي روي غذا مي‌خوري يك، دو، سه...

تموم.

- گرمي چند؟

50 هزار تومن. واسه چي مي‌خواي؟

- براي خودم.

آخه چرا؟

- بگذريم...

بيا توي کوچه بهت بدم...

- نه گرون مي‌گي...

اين همه راه هست، چرا مي‌خواي اين کار رو بکني؟ من نمي‌ارم واست.

- تو نمياري، بالاتر که واسم ميارن...

برو شيشه بکش، مغزت باز شه، بي‌خيال خودکشي شي!

کورش و یهودیان

از کتاب بازیگران عصر تمدن

کورش، محمد، چنگیز

سیامک ستوده



دلجوئی های کورش از روحانیون مرتجع یهود، نه تنها به منظور جلب اتحاد آنان برای فتح بابل، بلکه در ضمن، بخشی از نقشه ی وی برای دست و پا کردن یک جای پا در اورشلیم برای تصرفات بعدی وی در سوریه و مصر بوده است.

بنابراین، باین ترتیب و با این انگیزه است که کورش به شخصیت رهائی بخش یهود و یهودیان به ستایش گران اغراق گوی کورش تبدیل می شوند. انگیزه ای که کمتر به آنچه که ادعا می شود، یعنی به آزادی خواهی و انسان دوستی کورش ارتباط داشته.

می دانیم که کورش بنا به گفته ی بسیاری از مورخین فردی پراگماتیست و کاردان بوده که همانطور که من نیز نشان دادم، سعی داشته کشورهای دیگر را با استفاده از تضادهای درونی آنها و بر اساس یک برنامه عمل سیاسی تصرف نماید. در اینجا نیز هر چند وی فرمان می دهد تا بخرج او در اورشلیم معبدی برای یهوه بسازند، ولی در واقع او این خانه را برای جلب یهودیان اورشلیم بعنوان تخت پرشی برای تصرفات بعدی خود در سوریه و مصر بنا می کند.



مرگ با قرص برنج مرگ بسیار دردناکی است و فرد عطش زیادی به آب دارد. در این مرگ فرد تا زمانی که زنده است هوشیار و بیدار بوده و سوزش بدی در بدن خود احساس می کند. بر اساس علامت های بالینی فرد دچار خستگی و کمبود اکسیژن می شود. بطوریکه بدنش رو به کبودی رفته و دچار خفگی سلولی خواهد شد. این روند روندی غیر قابل برگشت است و مسمومیت با قرص برنج برابر با مرگ است.

وی افزود: اغلب قربانیان کمتر از ۳۰ سال سن دارند و طی سالهای اخیر خودکشی با قرص برنج افزایش داشته است. بطوریکه در یکی از بیمارستانهایی که در آن مشغول به کار هستم در فروردین ماه حدود ۶ نفر که اغلب آنها خانم بودند بر اثر مسمومیت با قرص برنج جان باختند.

مسمومیت با قرص برنج مساوی با مرگ حتمی پزشک بخش مسمومین بیمارستان الغدیر با اشاره به نبود نظارت های لازم بر فروش این قرص، اظهار داشت: متأسفانه برخی عطاری ها به راحتی این قرص را در اختیار مشتریان خود قرار می دهند. در یکی از موارد نادر زنی پس از مسمویت با قرص برنج زنده ماند. او بعد از بازگشت به زندگی اظهار داشت: برای گرفتن قرص برنج به عطاری رفتم که او پس از مشاهده اصرارهایم چند قرص به من داد. یکی دیگر از بیماران می گفت به عطاری رفته و ادعا کردم برای خودکشی قرص برنج می خواهم که او محل دیگری را به من معرفی کرد و گفت در آنجا قرص های برنج قویتری می توانم پیدا کنم تا راحت تر بمیرم.

این متخصص تاکید کرد، در مسمویت با قرص های دیگر ۹۹ درصد بیماران زنده می مانند اما در مسمومیت با قرص برنج ۹۹ درصد بیماران جان خود را از دست می دهند. اگر بشود قرص های برنج را از عطاری ها جمع آوری کرد و در فروش آن نظارت های لازم را داشت می توان آمار خودکشی با قرص برنج را در جامعه کاهش داد.

پایان

نزدیک مسجد پیرمردی نشسته روی صندلی. به هر حال هرچه باشد دود از کنده بلند می شود که شاید اگر دنبال اصل جنس سیانور بودم، مطمئن باشم. به سراغش می روم.

از بالا آمار سیانور گرفتم قیمت های پرت دادن، نفهمیدم چی باید بگیرم... سیانور اصل گیر نمیداد قربونت. کپسول خالی بر می دارن چیز های دیگه می دن جای سیانور - می کشه؟

نه! قرص برنج هست بهتره.

- چند؟

دونه ای 30 هزار تومن.

- می کشه؟

آره.

امیل دورکیم در اثر معروفش خودکشی را یک پدیده اجتماعی

تعریف می کند. او می نویسد:

خودکشی عبارت است از هرنوع مرگی که نتیجه مستقیم یا غیرمستقیم کردار منفی یا مثبت خود قربانی است که باید چنان نتیجه ای به بار آورد.» در ایران سال ها طول کشید تا مسوولان در قبال آسیب های اجتماعی از «انکار» دست بکشند. اما موضع «انکار» به اعلام نکردن آمار خودکشی بدل شده است. به گواه تحقیق جامعه شناسان، در ایران انگیزه خودکشی در گروه های ناموسی، اختلافات خانوادگی، تحصیل و ازدواج، شکست و ناامیدی، فقر و تنگدستی، بر ملا شدن حقایق و اسرار، استرس ها و فشارهای لحظه ای روحی و روانی، تنهایی، عشق و تمایلات شدید عاطفی و اعتیاد به موادمخدر و الکل، تقسیم بندی شده است. اینها همه مولفه های يك سوي تساوي است. در سوي دیگر انگار تنها چیزی که ارزان شده است، جان آدمی است. مواد لازم برای خودکشی در تهران همیشه در دسترس است.

مرگ ۴۶۰ جوان بر اثر مسمومیت با قرص برنج در یک سال

مهر: در حالی که آمار خودکشی رو به افزایش است، مطالعات نشان از افزایش ۱۴ درصدی مرگ بر اثر مسمومیت با قرص برنج دارد اما همچنان این قرص مرگ آور به راحتی در عطاریها فروخته می شود و برخی افراد سودجو با فروش غیرقانونی آن بیش از ۴۶۰ نفر را در سال گذشته رقم زدند، افرادی که اغلب آنها زیر ۳۰ سال سن داشتند.

به گزارش مهر، قرص برنج که به نام فسفید آلومینیوم نیز شناخته می شود قرصی است که یک عدد آن قادر است هزاران شته را از بین ببرد. این قرص از خود گاز فسفید تولید می کند و از آن برای جلوگیری از آفت زدگی برنج در انبار استفاده می شود. مسمومیت با این قرص هم از راه استنشاق، هم از راه تماس پوستی و هم به صورت خوراکی اتفاق می افتد. مصرف خوراکی آن باعث تهوع، درد معده، استفراغ، اسهال، تنگی نفس، احساس سرما، عطش، سر درد، تشنج و کما می شود.

مرگ ۴۶۳ نفر در یک سال

بر اساس گزارش پزشکی قانونی آمار مرگ بر اثر مسمومیت طی سال های اخیر روندی صعودی داشته به طوری که رقم ۲۱۴ مورد مرگ بر اثر مسمومیت قرص برنج در سال ۸۷ به ۴۶۳ مورد در سال ۹۰ رسیده است. ۲۵۹ نفر از فوتی های مسمومیت با قرص برنج در سال گذشته مرد و ۲۰۴ نفر زن بودند.

مرگ دردناک در هوشیاری

دکتر غلامعلی جعفری- متخصص سم شناسی- در این باره به مهر گفت: سم قرص برنج سمی است که بر روی سلولها تاثیر بدی می گذارد و تنفس سلولی را از بین می برد و باعث آسیب جدی به اعضا و ارگانهای دیگر بدن مثل کلیه ها و قلب می شود.

سوره مائده آیه 33

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ
يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ
أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِّنْ
خَلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِّنْ
الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ
خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي

سزای کسانی که با
دوستان خدا و
پیامبر او می جنگند و
در زمین به
فساد می کوشند جز این
نیست که کشته شوند
یا بر دار آویخته گردند
یا دست و پایشان در
خلاف جهت یکدیگر
بریده شود یا از آن
سرزمین تبعید گردند
این رسوایی آنان در
دنیاست و در آخرت

خشونت علیه زنان در کشورهای خاورمیانه

بخش ششم
ناهد جعفرپور



در کشورهای خاورمیانه یعنی کشورهای عربی که در کنار حکومت سرمایه، فرهنگ و سنن و دین هم نقش تعیین کننده بازی می کنند، بخصوص زنان اقشار تحتانی (زنان خانه دار، سرپرست خانوار، دهقان، کارگر و...) هر روز و هر دقیقه و هر ثانیه در معرض انواع و اقسام فشارها و خشونت ها قرار می گیرند ...

حقوق زنان در سرتاسر جهان نقض می شود. زنان جدا از ملیت، فرهنگ، مذهب و موقعیت اجتماعی همواره هر چه بیشتر مورد تبعیض های چندگانه و خشونت قرار می گیرند. خشونت علیه زنان علامت مشخصه تمامی جوامع پدرسالار است.

خشونت علیه زنان مرز نمی شناسد. اما هرچه جامعه عقب مانده تر و بیشتر تحت تاثیر فرهنگ و مذاهب قرار میگیرد این خشونت ها عریان تر خود را نشان می دهد. طبیعتاً شکل خشونت و درجه خشونت و درجه خدشه دار شدن حقوق بشر در کشورهای متفاوت با هم فرق میکند. برخی از کشورها تمامی ترم های جهانی حقوق بشر را زیر پا میگذارند و برخی بنوعی دیگر.

با نگاهی به کشورهای خاورمیانه یعنی کشورهای عربی که در کنار حکومت سرمایه، فرهنگ و سنن و دین هم نقش تعیین کننده بازی می کنند، بخصوص زنان اقشار تحتانی (زنان خانه دار، سرپرست خانوار، دهقان، کارگر و...) هر روز و هر دقیقه و هر ثانیه در معرض انواع و اقسام فشارها و خشونت ها قرار میگیرند و برخا از آنجا که قوانین زن ستیز ملکه این جوامع است و در تاروپود این جوامع رخنه کرده است، برای فرار از این همه بی عدالتی و ظلم و خشونت و بی حرمتی راهی جز خودکشی و خودسوزی و در بهترین حالت سوختن و ساختن با بیماری های عصبی و سایر بیماری های روحی و روانی و جسمی برای زنان باقی نمی ماند.

در برخی از این کشورها مثلاً چون افغانستان و عراق از یک سو جنگ و اشغال و فقر و بی بهره گی از تمامی نعمات یک زندگی شرافتمندانه انسانی زنان را دوره کرده است و از سوی دیگر رژیم های بنیادگرانی که با به غل و زنجیر بستن دست و پای زنان عملاً قصد زنده بگور کردن این نیمه فعال جامعه را در سر دارند. مسلماً در هر جامعه ای که جنبش زنان آن (مثال ایران) بطور فعال و نیرومند وارد صحنه شده و در مقابل تمامی این خشونت ها مبارزه نموده است در مقابل موفق هم گشته است قدمهای بزرگی در راه رفع تبعیض در حوزه های مشخص بردارد. در بررسی زیر به نمونه های افغانستان، عراق، فلسطین، لبنان و سوریه و عربستان سعودی می پردازیم.

عربستان سعودی: روزنامه سعودی عرب نیوز دو سال پیش نوشت، قاضی "حمد الرازین" در جریان سمیناری مربوط به خشونت های خانوادگی خطاب به حاضران اظهار داشت: "اگر زنان بیش از حد ولخرجی کنند شوهران آنها اجازه دارند که به صورت همسرشان سیلی بزنند."

این قاضی سعودی با ذکر مثالی در این زمینه افزود: "اگر شخصی مبلغ یک هزار و ۲۰۰ ریال سعودی (۳۲۰ دلار) به همسر خود بدهد و این خانم حدود ۹۰۰ ریال آن (۲۴۰ دلار)، یعنی بیش از نیمی از این مبلغ را صرف خرید یک چادر بلند مشکی کند آنگاه شوهر این حق را دارد در واکنش به اقدام همسرش، او را با زدن سیلی تنبیه کند."

به نوشته عرب نیوز، این قاضی سعودی، اظهارات جنجال آفرین خود را در زمانی ابراز کرد که تلاش می کرد توضیح دهد چرا حوادث خشونت خانوادگی در عربستان افزایش یافته است.

الرازین ادامه داد: "یکی از عوامل افزایش خشونت های خانوادگی در عربستان، رفتارهای ناشایست زنان و استفاده آنها از لغات توهین آمیز علیه شوهرانشان است". فعالان حقوق زنان در عربستان معتقدند خشونت علیه زنان به امری متداول در این کشور تبدیل شده است.

وجیهه الهویدر، یک فعال زن میگوید: "مردان سعودی با این فرهنگ بزرگ شده اند که شان یک زن را کمتر از یک شخص عادی میدانند. از نظر من تعجب آور نیست که یک قاضی یا یک فرد مذهبی اینچنین سخن بگوید، آنها در همین فرهنگ رشد یافته اند، فرهنگی که به شما می گوید بلند کردن دست بر روی یک زن جایز است."

جنجال آفرینی های قضات سعودی به همین جا ختم نمی شود به طوری که بعد از آن نیز یک قاضی سعودی دو بار با درخواست یک دختر ۸ ساله برای گرفتن طلاق از شوهر ۴۷ ساله اش مخالفت کرد که همین امر باعث بروز مشاجرات زیادی شد. سرانجام پس از اعتراضات گروه های حقوق بشر، این دختر خردسال توانست از شوهرش طلاق بگیرد.

زنان در عربستان سعودی حتی از حق رانندگی محرومند. سازمان عفو بین الملل با انتقاد از نحوه برخورد مسئولان عربستانی با زنان، از آنها خواسته است تا با این قشر از جامعه به عنوان شهروندان درجه ۲ برخورد نکنند. فیلیپ لوتر، معاون مدیر برنامه های خاورمیانه و شمال آفریقای این سازمان با اعلام اینکه زنان در عربستان به شدت مورد تبعیض قرار می گیرند، تاکید کرد: زنان عربستانی حق رای دادن ندارند و خشونت علیه زنان در خانواده های عربستانی به شدت افزایش یافته است. وی گفت: زنان عربستانی نمی توانند در کشور خود رانندگی کنند و این مسئله مانع بزرگی بر سر راه آزادی آنها برای رفتن به بیرون به شمار می رود. برای نخستین بار مطالبات علنی برای اعطای حق رانندگی به زنان در عربستان سعودی در سال ۱۹۹۰ مطرح شد. در آن زمان ده ها نفر از زنان سعودی در راهپیمایی در شهر ریاض (پایتخت) خواستار اعطای حق رانندگی شدند. بر اساس قوانین فعلی راهنمایی و رانندگی در عربستان سعودی، مانعی برای رانندگی زنان در عربستان سعودی وجود ندارد اما مفتی های سعودی و نهادهای دینی منتسب به وهابیت به شدت با این موضوع مخالف هستند و آن را حرام می دانند. بسیاری عقیده دارند که اقدامات اعتراضی زنان عربستان برای داشتن حق رانندگی نخستین قدم آنها برای به دست آوردن حقوق دیگر از جمله حق رای به حساب می آید. دولت عربستان اعلام کرده است که به زنان عربستان حق رای خواهد داد. وجیهه الحویدر، فعال حقوق بشر عربستان اعلام کرد که حرکات اعتراضی زنان تنها آغاز یک راه طولانی است. زنان عربستانی به خاطر منع رانندگی برای رسیدگی به امور روزمره خود مجبور به درخواست کمک از بستگان مرد خود یا استخدام راننده هستند. این در حالی است که بسیاری از مردان عربستان سعودی از مطالبات زنان در رانندگی حمایت می کنند.

روزنامه الرای کویت در اسفندماه گذشته براساس نتایج یک تحقیق فاش ساخت که علیه ۹۳ درصد زنان عربستانی برخورد خشونت آمیز در خانواده اعمال می شود. براساس این تحقیق که از سوی مرکز مطالعات اجتماعی ریاض صورت گرفته

است، زنان خانه دار بیش از زنان شاغل با خشونت مردان روبه رو می شوند. علاوه براین ۳۰ درصد زنان عربستان با خشونت اقتصادی دست و پنجه نرم می کنند. با این حال زنان شاغل نیز از حقوق مادی شغل خود نیز بهره مند نیستند به گونه ای که مزد آنان به طور کامل از سوی همسرانشان ضبط می شود و چنانچه زنی از این امر خودداری کند همسرش به او اجازه کار کردن نمی دهد. به عنوان نمونه، درموردی که یک زن سعودی از ارائه دستمزد خود به همسرش امتناع کرده بود، با رفتار کاملاً خشونت آمیز او روبرو شد. همسر این زن وسایل شخصی وی را به آتش کشید و او را از خانه بیرون کرد.

به گزارش موسسه فریدم هاوس" اگرچه زنان در بسیاری کشورهای عربی از جایگاه حقوقی درخوری برخوردار نیستند، اما بررسی ها نشان می دهد که وضعیت زنان در عربستان در ردیف بدترین هاست. طبق این گزارش ' تونس تنها کشور عربی است که به زنان حقوق مساوی مردان اعطا کرده و پس از آن به ترتیب کشورهای مغرب، الجزایر و لبنان قرار دارند و زنان سعودی هنوز از بسیاری حقوقی که زنان در سایر کشورهای عربی از چند دهه پیش، از آن برخوردار بودند، محروم هستند. البته زنان در مغرب نیز در برخی موارد در فقر شدیدی به سر می برند و قوانین این کشور نتوانسته راهی برای وضعیت ناپسامان اقتصادی زنان بیابد. در مقابل هرچند زنان سعودی وضعیت معیشتی بسیار بهتری از زنان مغربی دارند، اما درآمدهای نفتی این کشور نتوانسته مانع تبعیض علیه زنان شود و آنان هنوز ملک و دارائی مردان به شمار می آیند". زنان در جامعه سعودی در محیطی کاملاً بسته و تحت فشار شریعت خود ساخته وهابیون زندگی می کنند. جامعه ای که قوانینی برای حفظ، رعایت و حمایت از حقوق انسانی آنها وجود ندارد. در این کشور زنان از بسیاری حقوق اولیه اجتماعی محرومند. از نگاه وهابیون، زن همچون سایر اقلام، بخشی از اموال مرد و بدون کمترین حقوق محسوب می شود، به گونه ای که حتی حق داشتن شناسنامه جداگانه ندارد. در بعد اجتماعی - سیاسی نیز حق رای و کسب مجوز رانندگی برای این قشر از جامعه سعودی ممنوع است. محرومیت زنان از حقوق اجتماعی - سیاسی آنقدر در این جامعه ریشه دوانده که چندی پیش تعدادی از رهبران افراطی وهابی، ممنوعیت کامل حضور زنان در تلویزیون، روزنامه ها و مجلات را خواستار شدند.



(برتولت برشت)

کنار خیابان نشسته ام

راننده چرخ را عوض می کند

من از جایی که آمده ام راضی نیستم

و به آنجایی که می روم دل خونینی دارم

پس از چه رو عوض کردن چرخ را

با بیصبری مینگرم؟

تا علم تغییرات آب و هوایی را با شواهد غیرمعتبر سوءتفسیر کنند متوقف کنند.

الن بیثناث، سخنگوی زن Network بر این امر صحنه گذاشت که سازمان ۱۳۰۰۰ دلار از کمپانی نفتی دریافت کرده است. وی گفت: ما یک کانون فکر مستقل هستیم و در پیشبرد بحث علمی پیرامون مساله‌ی تغییرات آب و هوایی سهم داریم.

استفان پولارد، رئیس (سی ان ای) اظهار کرد: ما در قبال پروژه‌ای که هیچ ربطی به مساله تغییرات آب و هوایی نداشت در سال ۲۰۰۵ مبالغی را دریافت کردیم. او گفت تحت ریاست (من سی ان ای) از محل انکار تغییرات آب و هوایی کسب درآمد نمی‌کند.

اکسون موبیل نیز طی بیانیه‌ای اظهار داشته است: حمایت‌های ما گستره وسیعی از سازمان‌هایی را در بر می‌گیرد که در عرصه سیاست خارجی و داخلی روی موضوعاتی تحقیق کنند که ارتباط مستقیمی با کمپانی پیدا کرده و آن مباحث را به پیش برند

بزرگترین کمپانی انرژی جهان برای شبهه‌آفرینی میلیون‌ها دلار خرج می‌کند

اندرو بانکام – استفان کاسل

برگردان: بابک پاکزاد

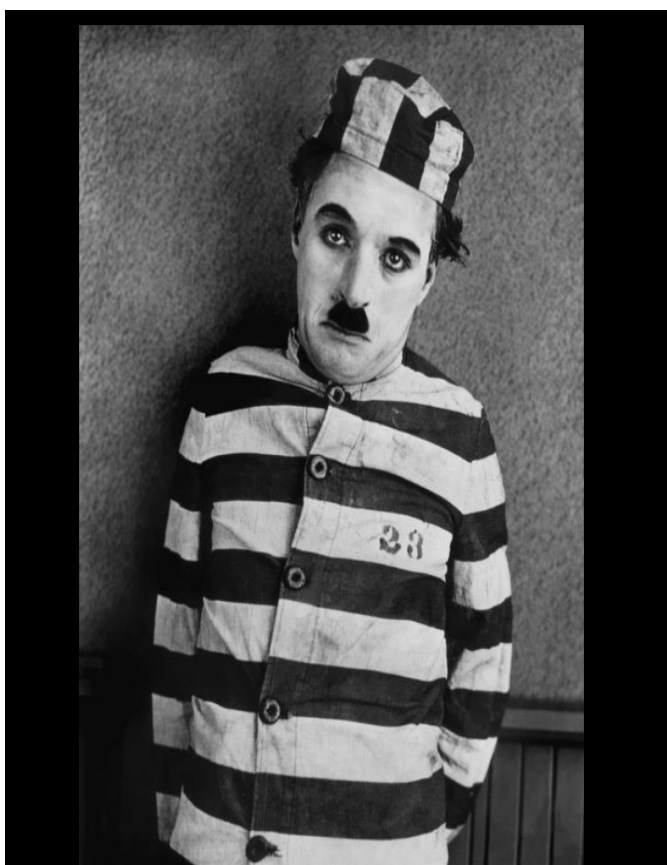
منتشر شده توسط مجله هفته

که ۵۰۰۰ دلار اخذ کرده است. موسسه تحقیقاتی اروپا Corporate Europe Observatory

همچنین مظنون است که اکسون گروه‌های دیگر درگیر در عدم تصویب قانون مذکور را نیز تامین مالی کرده است. این شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که برخی «گزارش تاکید می‌کند: متفکران متمرکز بر موضع‌گیری‌های اروپا به شدت از سوی شرکت‌ها تامین مالی می‌شوند و این امر نگرانی‌های جدی در مورد استقلال رای آن‌ها و همچنین برنامه‌هایشان ایجاد می‌کند. دو گروه نام برده در گزارش مدت‌هاست در جهت انکار واقعیت تغییرات آب و هوایی فعالیت می‌کند. وب‌سایت رازهای اکسون که از سوی صلح سبز راه‌اندازی شده اشاره می‌کند که در نشستی مطبوعاتی، پانل Network در سال ۲۰۰۴،

بزرگترین کمپانی انرژی جهان، سازمان‌های اروپایی را که درصددند پیرامون اجماع علمی در مورد گرم شدن زمین شبهه‌آفرینی کنند، تامین مالی می‌کند. این سازمان‌ها قصد دارند میزان حمایت‌ها از تصویب قوانین محدودکننده انتشار گازهای گلخانه‌ای را کاهش دهند.

اطلاعات جمع‌آوری شده نشان می‌دهد که کمپانی اکسون موبیل اقدام به تامین مالی پروژه‌هایی کرده است که معاهده‌ی کیوتو را مورد انتقاد قرار داده و یافته‌های گروه‌های علمی را زیر سوال می‌برند. فعالان زیست‌محیطی می‌گویند، شرکت اکسون که مقر اصلی آن در تگزاس است تلاش می‌کند دیدگاه کسانی که به افکار شکل می‌دهند را در بروکسل تحت تاثیر قرار دهد زیرا اروپا – برخلاف ایالات متحده – نیروی پیش‌برنده اقدام در جهت رسیدگی به معضل تغییرات آب و هوایی است.



من اگر پیامبر بودم

رسالتم شادمانی بود

بشارتم آزادی

و

معجزه ام خندانن کودکان...

نه از جهنمی می ترساندم

و نه به بهشتی وعده میدادم...

تنهامی آموختم اندیشیدن را

و "انسان" بودن را ...

چارلی چاپلین



Network در نشستی مطبوعاتی، پانل بین‌الدولی پیرامون تغییرات آب و هوا را به شدت مورد انتقاد قرار داده و گفته است: آنها با استفاده از سناریوهای غیرقابل قبول رشد فزاینده انتشار گازهای گلخانه‌ای، عامرانه در تخمین افزایش دما اغراق می‌کنند.

صلح سبز همچنین مجموعه‌ای از اظهارات وب‌سایت CNE را فهرست کرده که در آن ادعا شده است:

پروتکل کیوتو شکست می‌خورد چرا که غیرموثر، گران و نامطلوب است. آن همچنین یک انحراف علمی محسوب می‌شود. سال گذشته روزنامه ایندپندنت نشان داد که چگونه گروه‌های لابی هدایت شده از سوی آمریکا، که اکسون تامین مالی آن را بر عهده داشت درصدد برآمد تا شبکه گسترده‌ای از متفکران، روزنامه‌نگاران و کمپانی‌های بزرگ و عمده در سطح اروپا را جهت اقدام علیه تصویب قوانین مربوط به تغییرات آب و هوایی برانگیزد.

کرت دیویس از فعالان صلح سبز گفت: در عرصه سیاست‌گذاری مربوط به تغییرات آب و هوایی اروپا هم‌اکنون در جهان پیشرو است. اکسون می‌داند که اگر لابی‌کنندگانش را در این فرآیند دخیل کند، ممکن است بتواند روند امور را تا اندازه‌ای آهسته کند و این تاکتیک را هم‌اکنون در دستور کار خود قرار داده است.

نگرانی در مورد اقدامات اکسون موبیل باعث شد که انجمن سلطنتی که معتبرترین و پیشروترین آکادمی علمی بریتانیاست درخواست کند که گروه‌هایی را که تامین مالی شده‌اند

الیور هودمن از موسسه‌ی Corporate Europe Obsevatory

اروپا اظهار کرد:

اکسون موبیل مقادیر قابل توجهی پول را صرف متفکرانی که منابع معتبر و قابل احترامی‌اند می‌کند تا در مورد اقدام دولت‌های اروپایی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای شبهه‌آفرینی کنند. تامین مالی پنهانی شکاکان و شبهه‌آفرینان در مورد مساله‌ی تغییرات آب و هوایی عمیقاً مزورانه و با دورویی همراه است چرا که اکسون موبیل پول زیادی صرف تبلیغ خود در اذهان عمومی به عنوان یک کمپانی علاقه‌مند به محیط‌زیست می‌کند.

مدت‌هاست که می‌دانیم غول‌های نفتی میلیون‌ها دلار صرف شکاکان و شبهه‌آفرینان می‌کنند. میزان این مبالغ معلوم نیست اما بر اساس برخی تخمین‌ها از سال ۱۹۹۸ تاکنون ۱۹ میلیون دلار معادل ۹/۷ میلیون پوند به این کار اختصاص داده شده است.

گروه آقای هودمن در گزارش سال ۲۰۰۵ خود جزییات پرداخت‌های اکسون موبیل به دو سازمان را افشا کرده است.

شبکه‌ی سیاست بین‌المللی International Policy Network

که ۱۳۰۰۰ دلار دریافت کرده و مرکز اروپای جدید

Center For the NewEurope

هوشنگ معین زاده این بار به عزم دیدار از دنیای ارواح، بار سفرمی بندد و یک تنه عازم آن دیار تیره و تار میشود. قصد نهائی او از این تلاش های فرهنگی ـ اجتماعی در کنار دریدن پرده های اوهام، بیشتر، برای بیداری میلیون ها انسان مطیع و معتاد بندگی ست. انبوهٔ انسانهای ساده دل که در غل و زنجیر باورهای موعود ادیان بدوی به بندند و گرفتار وعده های دنیای پس ازمرگ. و شگفت اینکه در رهگذر دگرگونیها و تحولات تاریخی جهان، هراندازه که پیروان یهود و مسیح، به پیشگامی علم و دانش وتمدن جدید نائل آمدند و با حفظ پایه های دینی، چراغ پر فروغ دانش را نیز در جهان گستراندند، دراین میان اما تنها اسلام و مسلمانان بودند و هستند که همانگونه ماندند و مانده اند با همان شیوه های ازلی، بارکش انبائی از اوهام، غرق در بی اندیشگی. چشم به راهٔ پستوهای فرهنگ پوسیدهٔ بدوی تا معجزه ای رخ دهد. آن هم به دست متولیان آزمند و سوداگر، که به امت را برعهده گرفته اند.نیابت ازخدا رستگاری

هوشنگ معین زاده

چاپ اول فروردین ماه ۱۳۹۱

ناشر: انتشارات آذرخش

دراین بازار گستردهٔ طاعت و بندگی ست که استبداد دینی در جوامعی مانند ایران معنی پیدا می کند. و اگر امروزه می بینید که نمایندگان خدا غرق در فساد و فحشاء و دستبردهای شبانه از بانکها با چپاول بیت المال، بدآموزیهای کم سابقه را رواج میدهند، هشیار باید بود که هنوز سرشب عشق است ومقدمه ای برای محکم کاری. چرا که درپی چند قرن تلاش، تازه به سلطنت رسیده اند و زمینه برای چیرگی تمام عیار دوران برده داریست و ویرانی فرهنگ ملی که نمایش آن در چشم اندازاست.درچنین بحران ویرانگرس‌ت که عده ای از آگاهانِ معترض با احساس مسئولیت به شکافتن دردها میپردازند. با سلاح قلم در بیداری جامعه میکوشند. هوشنگ معین زاده یکی ازاین رهروان است.
همو با آفریدن آثاری مستقل، با طرح مسائل بنیادی و از همه مهمتر، عارضه های جهل مسلط را پیگیر میشود. اهداف اصلی سوداگران بهشت و جهنم را با مخاطبین درمیان میگذارد.نویسنده ازهمان مقدمه هشدار تکان دهنده ای میدهد و جامعه را برای درک درست و دقیقِ مفهوم سخنانش فرا میخواند. با طرح این پرسش که : «مگر نه آنکه می گویند در روز خلقت، خدا از روح خود به جسم “آدم” دمید. او جان گرفت؟ یعنی اگر خدا نبود و دست به ساختن آدم نمیزد و از روح خود در او نمی دمید، انسان درعرصهٔ هستی حضور پیدا نمیکرد...» شاه کلید بحث روشن میشود. تاریکی های جهان ارواح شکافته میشود. با معرفی متولیان بهره کش انگل، پیام های نویسنده معنی پیدا میکند و افق های تازه ای از دل سیاهی های یأس و پریشانی جرقه میزند.درتدارک سفریه هر دری میزند برای گزینش راه بری یا همسفری. دربارهٔ خدا و شیطان و فرشتگان و عقل و انبیاء مدت ها فکر میکند و خُسن و قبح هر یک را در ذهن خود سبک و سنگین میکند و بالاخره تصمیم میگیرد با خدا، آن هم به علت داشتن روح نزدیک شود با این باور که “منشاء حیات بودن خدا را” قبول ندارد. دلیل ردش را هم خیلی بی پروا میگوید: «این که گفته شود که خود خدا منشاء حیات بوده، درست نیست. چون میدانیم که حیات به معنی زنده بودن و به گفتهٔ تورات به روح مربوط است. این را هم می دانیم که موجود زنده تا زمانی که صاحب روح است، زنده است، لاجرم از این قاعده مستثنی نیست و خود او هم صاحب روح است. ... « پس از توضیحاتِ علمی و خیلی ضروری درباره روح که « آن را جوهر مجرد و غیر مادی قلمداد می کنند و حیات از درون ماده به وجود آمده است ...» تیشه به ریشه میزند و خدا را زمینی می کند.»اگر روح مبداء و منشاء حیات است، پس باید این اصل را هم بپذیریم که روح پیش ازخدا وجود داشته و باعث و بانی حیات خدا نیز روح میباشد. دلایل نویسنده در اثبات مدعاهایش با عقل و منطق همخوان است. اینکه روح، پیش از خدا نیز در هستی وجود داشته عقلانی ست. داستان « اینکه خود روح ازکجا آمده آفرینندهٔ آن چه چیزی یا چه کسی بوده داستانش مانند خداست » نه کسی میداند و نه کسی تا به امروز مبداء پیدایش آن ها را گفته اند. و تنها چیزی که با عقل و ذات منطق هستی و تکامل آفرینش همخوانی دارد این است که هر دو مقوله آفریدهٔ ذهن انسانند. روایت های ادیان ابراهیمی هم در این مورد متفق القول هستند که خلقت جهان هستی در شش روز به کمال رسید، اگر این قول راویان درست بوده باشد، مسئلهٔ تقدم روح برخدا مطرح میشود. «خدا فقط ناقل حیات یا روح به انسان بوده نه خالق حیات. چرا که این روح است که جوهر واقعی حیات محسوب میشود، نه خدا.»

هوشنگ

سفرنامه دنیای ارواح

رضا اغمنی

این روایت تورات درباره داستان آفرینش جهان در شش روز نیز، از آن حکایت هاست که زدودنش از ذهن مومنان نا ممکن است. اما در رابطه با تکامل و آفرینش انسان، ذکر مطلبی که اخیراً درکتابی خواندم بیفایده نیست راوی، خسته دل و نا امید، برای پیدا کردن راهبری دلسوز روزهای سختی را با خود آزاری میگذراند در بحرانِ یأس و درماندگی و در افتادن و رفتن به جنگی تیره و نافرجام خود را شماتت میکند. « غمین و اندوهگین، درمانده و ناتوان مانده بودم که چه کنم؟... ازشدت ضعف به پهلو روی تشک افتادم.»

ظهوری شگفت انگیز

نویسنده، به خواب میرود. در عالم بیهوشی احساس میکند چیزی از سرتاسر پوست تنش بیرون میریزد. «ذرات سفید در نقطه ای بالاتر از بدن من به هم پیچیدند و پس از لحظاتی، شاهد شبحی شدم که هر لحظه شکل و شمایل خاصی به خود می گرفت.» با همهٔ رفتارهای متواضعانهٔ دوسویه، روح، دلخوری خود را از این کار صاحب تن پنهان نمیکند. گفتگوها نشان میدهد که روح حق ورود بدون او به دنیای ارواح را ندارد و پافشاری اش بیجاست. روح میگوید : « این سفر خاص کسانی است که عمرشان به پایان رسیده، عمر تو هنوز به اتمام نرسیده است و نمیتوانی به وادی ارواح و سرزمین مردگان بروی.... بیش از تو نیز هیچ موجود زنده ای به این وادی نرفته است.»

سرانجام چانه زنی ها به آنجا میکشد که روح، مرغ خیال را بهترین راهبر و راهنمای این سفر پر مخاطره به صاحب تن پیشنهاد میکند و راوی هم میپذیرد. « توصیه میکنم برنامه س‌فرت را به دنیای وهمی ارواح مردگان، پی بگیر، به بال مرغ خیال خود بنشین و پرنده اندیشه ات را همسفر خود کن و برو! برو به جایی که پیش از تو هیچکس هوس و آرزوی دیدار آن را نکرده است.» و روح ناپدید میشود. و راوی در خواب سنگین فرو میغلتد.

آغاز سفر

در خیال، از آسمان های هفتگانه میگذرد و میرسد به جائیکه با دیدن تابلوی « ورود فقط برای ارواح مُردگان آزاد است» و مشاهدهٔ دو فرشتهٔ غول پیکر با گرزهای آتشین، با تردید و کمی دلهره به وادی ارواح وارد میشود. آنجا هم تابلوی «خروج ارواح مُردگان ممنوع است» را که در منظر دیدش نصب شده میبیند. در این ورود و خروج، از فرشته های غول پیکر مأمور عکس العملی مشاهده نمیشود. ورود و گردشِ جهان خُوفناکِ ارواح به راحتی صورت میگیرد. « این سرزمین با اینکه آن چنان وسیع و گسترده بود که آغاز و پایانش معلوم نبود.

ارواح انباشته در فضای آن ازسر و کول هم بالا میرفتند. در هر گوشه و کنار آن هزاران هزار روح مانند کرم روی هم انباشته بودند تعداد زیادی از آن هم آنقدر درهم و برهم پیچیده بودند که در مجموع به صورت تپه ماهور در آمده بودند.» نویسنده به ارواح سرگردان که در گوشه و کنار پرسه میزدند نزدیک میشود. سر صحبت را با آنها باز میکند. از درد دل ها آگاه میشود. به شکایت ها، از بیحاصلی وسرگردانی وآواره گیهای نافرجام گوش میدهد.

ارواح معتقدند که سبب ایجاد جهان مرده ها و بند کشیدن ارواح، روایت پیامبران است. کاری عبث و خیالی، جهت اعتبار دادن به صحتِ قداست پیغمبران و باور کردن مردم به حضور آنها در وایستگی به الوهیتِ پروردگار جهان. روایتگر، که متون تورات و اسفار خمس‌ه را می‌شناسد و از آن رهگذر است که با حدیثِ یهوه و روح و بقای روح و اثرات گسترده و شگفت انگیز تاریخی یهود آشنا شده است، در پرسش هایی که با ارواح دارد می‌گویند: «زنده نگهداشتن ارواح از خيلات و تصورات پیامبران نشأت گرفته است. آنها برای اینکه وقوع معاد روز قیامت را به مردم بقبولانند، چاره ای نداشتند جز اینکه ارواح انسانها را پس از مرگ زنده نگهدارند. خدا هم که در دسترس هیچ کس جز پیغمبران نبود که درستی یا نادرستی این گفته ها را تکذیب یا تصدیق کند.» راوی پخته و پرتجربه که نشان میدهد آدم محتاطی ست و دست به عصا راه رفتن از سلوک دیرینهٔ او، سخنان بودار کفرآمیز را از حلقوم ارواح بیرون میکشد تا متهم اصلی در جرگهٔ ارواح و از اقلیم درگذشتگان باشد.

و عصیان در دنیای ارواح شوند! این سفر، با این جملهٔ کوتاه به پایان میرسد: « خیس و آب کشیده از خواب بیدارشدم.»

فصل دوم کتاب بحث ها درباره مرگ و داستان روح و انسان و جاودانگی روح و ارواح خبیث و ... دنیای سیاه و خاموش و نفس گیر، که تنها درخاطره است که به خواننده فرصتی میدهد برای اندک استراحت و نفس تازه کردن و دیگری، آنجا که یادی ازخیام میکند. خیام نیشابوری، رند همیشه بیدار و آگاه کم نظیر سراسر تاریخ. همانکه دستگاه آفرینش و آفریننده را به سخره میگیرد : این کوزه گر دهر چنین جام لطیف / می سازد و باز بر زمین میزنندش. درهمین فصل دوم، نویسنده در کنار تیرگیهای توصیفی، تصویر دنیای سیاه وحشت و سکوت را مقابل چشمان وحشت زدهٔ مخاطبین میکشاید، اما از این نکته نیز غافل نیست که قبلاً بر پیشانی کتاب، محتوای روایت هایش را به خواننده تفهیم کرده و پیداست که در دنیای ارواح گردش درباغ های ارم و گوش دادن به آواز خوانی پرندگان و ترانهٔ آبشار عسل خبری نیست و نُقل و نبات هم نصیب هیچ مسافر و خواننده نمیشود، جز تماشایی خیالی از یک نمایش خیالی ارواح سرگردان در بیم و هراس تیرگیهای مطلق ابدیت در فضای نکبت بار جهنمی. با سخن آخر کتاب بسته میشود.

آنچه در باره این دفتر باید گفت این است که نویسنده، این بار هم در اثبات نظریه خود، باورمندان به اوهام و منادیان جهل را زیر تازیانهٔ نقد کشیده و با دریدن پرده های خیال، با برجسته کردن رسالتِ انسانی زیندگان امروزی و، با حفظ حرمت مواریث پیغمبران درگذشته، گذشته های تاریخی را به تاریخ وامیگذارد. تاکید دارد که واقعیتِ هستی و تمدن موجود جهان را مقابل چشمان ساده دلان و شیفتگان رجعت بگشاید. همو براین باور درست ایمان دارد که با انتقاد سالم از کردار و رفتار سوداگران دینی، و آشنا کردن مردم با معارف جدید انبوه ناآگاهان و مریدان را میتوان از چنگال جهلِ مسلط نجات داد.

اینکه نویسنده، این راه ناهموار و سنگلاخ را با گام های استوار پیموده و میپیماید، باید ارج نهاد و همدلانه به یاری اش شتافت. تردیدی نیست که ارزش های کهنه و گذشته، امروزه در زندگی بشر نه موثر است و نه کاربردی دارد. اساسا در جهان متحول کنونی که لحظه به لحظه علوم و دانش و هرگونه فن آوری ها زیر و رو میشود، و نظریه ها و تکنیک های دیروزی باطل و از مصرف روزانه روانهٔ زیاله دان میشود، هیچ عقل و منطق سالم نمیتواند به زیندگان امروزی توصیه کند که به احکام دوران شتر سواری پانزده قرن گذشته، حتماً و باید وفادار بماند! نباید فراموش کرد که شکوفائی علم و دانش نوین پرده های اوهام را دریده بشریت را با معارف تازه آشنا کرده است. در رهگذر این تلاش ها انسان نیز با جوهر فردیت، مقام خود را شناخته و جایگاه اصلی خود را پیدا کرده است. دانش امروزه بشر در تأیید رفتارهای نوین اثرات درخشان و شایستگی فردی انسان را توضیح میدهد. در چنین دگرگونی ها و تحولات جهانی، این سخن تورات که "جهان در شش روز افریده شده آن هم درپنج و شش هزار سال پیش" به گوش کسی نمیروود و نزد امروزیها پشیزی ارزش ندارد. گسستن عوام از اینگونه وابستگی های ریشه دار مشغلهٔ ذهنی نویسنده ایست که با پشتکار عجیبی میخواهد سایهٔ سنگین و ننگین این غول جهل هزاران ساله را از اندیشه ها بیرون بکشد.

***** اینجا باید اشاره کنم به اثری از ابراهیم هرندی که به تازگی ها ازطرف انتشارات **S&H** در لندن منتشر شده، و ازطریق آمازون به فروش میرسد به نام « برآیش هستی». برایش به معنی تکامل است. در این کتاب آمده است: داروین را به ریختن آبروی انسان متهم می‌کردن ... و داروینیس‌م به، "تنوری میمونی" شهرت یافته بود. روزی درگردهم آئی زیست شناسان در دانشگاه اکسفورد، پس از سخنرانی هاکسلی، که یکی از زیست شناسان نامدار آن روزگاربود، اسقف اکسفورد از او پرسید که، خب بفرمایید که خانواده پدری شما از نسل میمون ها هستند یا خانواده مادری تان؟ هاکسلی پاسخ داد که؛ من ترجیح می‌دهم که نیایم میمون باشد تا ابلهی که هوشمندی را برای نیشخند زدن به دیگران می‌خواهد و موقعیت اجتماعی خود را برای پرده پوشی حقیقت های علمی به کار می‌گیرد.» ص ۱۶ همان.



نقدی بر نوشته آقای اغمنی

در رابطه با معرفی کتاب آقای معین زاده

سیمین رها

مذهب تحقق افسانه ای ذات انسانی است

زیرا سرشت بشری دارای واقعیتی حقیقی نیست.

بنابراین مبارزه علیه مذهب

مبارزه مستقیم علیه آن جهانی است

که عطر معنوی آن مذهب می باشد.

” مارکس ”

زمانی که مقاله جناب آقای رضا اقنوعی به دستم رسید ترجیح دادم که در ارتباط با مقاله ایشان که در رابطه با معرفی کتاب آقای معین زاده نوشته اند نقد هرچند کوتاهی را بنویسم. من کتاب آقای معین زاده را خوانده ام و ترجیحا تنها به مطالب آقای اقنوعی بسنده کرده و به طور مجرد در مورد دیدگاه هایی که ایشان مطرح نموده اند سعی کرده در حد توان خود به آن پاسخی داده باشم.

ایشان در قسمتی از مقاله خود به این مسئله اشاره نموده اند که ادیان دیگر از جمله مسیحیت و یهودیت پیشگام علم و تمدن در جهان گذشته و چراغ دانش را با حفظ پایه های دینی خود روشن نگاه داشته، اما این مسلمانان هستند که عقب مانده وبا همان شیوه های ازلی همانی که بوده اند هستند و به مانند بارکشانی که انبائشان از اوهام وبی اندیشگی می باشد ره می سپارند.

بهتر است ما در شناخت ماهیت مذهب و کار آیی آن در جوامع به استدلالاتی که بر پایه های علمی و تاریخی استوار نیست روی ننماییم، چرا که تنها با جدا کردن مذاهب مختلف از باب عملکرد آن و بدون در نظر گرفتن مبانی شکل گیری و حرکت های تاریخی هر کدام از این مذاهب و انقلاباتی که بخشا به صورت مقابله و مبارزه با مذهب و در حد کوتاه نمودن دست مذهب از سیاست، که منجر به عدم دخالت مستقیم مذهب در مسائل روینایی جامعه گردیده دچار تحلیلی وارونه خواهیم شد. که این ارزیابی نمی تواند براساس واقعیات درون هر جامعه ای حرکت کند ، بلکه به پیش داوری هایی منجر خواهد شد که بر پایه نگرشی عمیق و مستدل نمی باشد. ادامه این عملکرد ما را به راهی می کشاند. که می آیم و استدلال می نمایم که بله ادیان یهودیت و مسیحیت پیشرفته تر از مذهب اسلام می باشد. و دلیل ما هم این باشد که ببینید جوامع غربی چه اندازه پیشرفت کرده اند. چرا که مذهبشان مسیحیت و یهودیت هست! و لی مثلا خاور میانه که اکثر ا مسلمانند به چه اندازه ساکنان آن عقب مانده هستند؟!!

باید حضور جناب آقای اغمنی با تمامی احترامی که برای ایشان به عنوان یک نویسنده قائم میباید متذکر شد. که پیشرفت های علمی، فرهنگی، هنری در هر جامعه بنا به انتخاب آن جامعه از مذهبی خاص نمی باشد. تمامی این پارامترها در هر جامعه ای منوط به تحولات تاریخی و اجتماعی آن جامعه دارد. که هر کدام از آنها در جای خود نیاز به بررسی عمیق بر اساس شناختی علمی را طلب می کند. که از حوصله این بحث خارج است.

این پیشرفت ها چه علمی چه فرهنگی ربطی به مذهب دنیای غرب یا مذهب دنیای شرق ندارد!! اگر در مذهب اسلام ما روبروی شویم با قوانینی به شدت متحجر و غیر انسانی، باید بدانیم که اکثر این قوانین عقب مانده در ادیان غرب نیز به مانند ادیان شرقی وجود دارد. همان خرافات، کونه بینی ها خشونت ها و تبعیضات همه و همه در مذاهب با اختلافات کوچکی وجود دارد. ما جنایات کلیسا را نسبت به مردم خود و دیگر ادیان را فراموش نکرده ایم. ما نمونه هایی از سوزاندن انسانها در آتش تنها به دلایل آزاد اندیشی و سنگسار زنان از طریق کلیسا را طبق مدارکی محکم و مستدل در دسترس داریم. ما در تاریخ خوانده ایم که چگونه کلیسا در شکنجه و آزار یهودیان نقش مهمی ایفا کرده است. ما نفع پرستی مذهب یهود را در تاریخ شاهد بودیم که به واسطه

همین آزمندی ها چگونه حق و حقوق دیگران را به زیر پا می گذاشتند. و همچنان نیز می گذارند. این همان نقش مذهب است. حال هر گونه مذهبی، و با هر نامی، که با ترویج قوانینی ضد انسانی سعی در کمک رساندن برای هرچه محکم تر نمودن قوام سرمایه داری را دارد. جناب آقای اغمنی این نفس مذهب است که مشکل ساز است حال چه شرقی آن و چه غربیش، حالا چرا مسلمانان عقب مانده هستند؟ دلایل آن را نه در مذهبشان بلکه می باید در روند تاریخی همین ملل ها جستجو نمود. عصر روشنگری در اروپا و به دنبال آن انقلابات و خیزش های توده ای بود که سبب گردیده جوامع غرب چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی جلوتر از جوامع دیگر به حرکت تاریخی خود ادامه دهند. و دلیل دیگر آن استعمارگری غرب بوده است که در چند قرن گذشته چه بلاهایی بر سر مردم مناطق دیگر جهان آورده است. و یکی از دلایل فقر و عقب ماندگی این مناطق و پیشرفت روز افزون تکنولوژی در غرب به بهای چپاول ثروتهای آنان به واسطه دولتهای سرمایه داری غرب بوده است. که متأسفانه تاکنون نیز ادامه دارد. کافی است نگاهی به کشورهای خاور میانه و نگاهی به کشور های آفریقایی بیندازید. در آفریقا جایی که خروار خروار از معادنش الماس، این سنگهای قیمتی، زیر نظر همان سرمایه داران متمدن و پیشرفته! غرب استخراج می گردد. مردم آنجا در کوچه و خیابان از گرسنگی تلف می گردند!.

آقای اغمنی در بخشی دیگر از مقاله شان گفته اند: در رهگذر این تلاش ها انسان نیز با جوهر فردیت، مقام خود را شناخته و جایگاه اصلی خود را پیدا کرده است. دانش امروزه بشر در تأیید رفتارهای نوین، اثرات درخشان و شایستگی فردی انسان را توضیح میدهد. اگر رهگذر تلاشهای انسانی رهگذری دقیق و علمی باشد انسان نه به جوهر فردی خود بلکه انسان به جوهر اجتماعی خود دست می یابد. چرا که انسان موجودی اجتماعی است و در جمع است که معنای واقعی خود را پیدا می کند. و می تواند برای زندگی بهتر مبارزه و تلاش کند. باید خاطر نشان کرد که اتفاقا این مذهب است که در بستر جامعه مدنی پیوسته به دنبال جوهره و منزلت فردی انسانهاست و آن را تبلیغ میکند.

به گفته مارکس تنها وقتی انسان نیروهای خود را به صورت نیروی اجتماعی تشخیص داده و سازمان دهد. تا دیگر نیروی اجتماعی به صورت نیروی سیاسی از او جدا نگردد تنها در این صورت است که رهایی بشر کامل خواهد شد.

حال نقش مذهب و راه های مبارزه با آن چیست؟ اصولا در این جهان، بندگی و عبودیت انسانها با ابزارهایی مختلف به وسیله سرمایه داری تضمین گردیده این ضمانت ها از درجات متفاوتی برخوردار بوده اند. که از شاخص ترین آنان میتوان مذهب را نام برد. در تاریخ طبقاتی همواره روحانیت به صورت آشکار و پنهان به وسیله حکومت های مهابت سرمایه داری حتی زیر پرچم دموکراسی و آزادیخواهی، در سیاست برای به بند کشیدن توده ها دخالت داشته است. بنابر این تنها این روایت فریب و تحمیق توده ها به واسطه مذهب، مختص به حکومت های مذهبی نبوده و نخواهد بود. هرچند که در حکومت های مرتجع مذهبی این یورش دد منشانه مذهب رami توان آشکارا لمس نمود.

ماهیت و سرشت واقعی مذهب در تداوم و حصول به نهادینه نمودن خرافات و توهم برای استثمار انسانهاست. که از آنان بهره کشی و سودجویی شود. حقوق حقه آنان پایمال گردد. و به دنبال آن بخش عمده ای از این سیاست به وسیله اربابان سرمایه و سرمایه داری جهانی با اتکا به مذهب اعمال می گردد. جنگ های مذهبی و قومیتی برای دریدن انسانها و متفرق نمودن آنان نیز در زمره همین ابزار می باشد.

و این همه، به وسیله صاحبان سرمایه و بخشا به کمک روحانیت انجام می پذیرد. آیا برای حل ریشه ای و واقعی این مسئله میتوان خواهان نابودی مذهب بدون عوامل نگه دارنده و زاینده آن بود؟ یامی باید با تمامی قوا معادلات در گیر در این مسئله را به چالش کشید؟ این همان دیدگاه طبقاتی در هر جریان است که ما را ملزم به شناختی دقیق از هر پدیده می گرداند. وظیفه هر فرد یا نیروی انقلابی در این است که او در جهت رهایی انسان از تمامی آنچه که او را در بند می کشد گام بر دارد. به طور مثال فاصله گرفتن دولتها در سیاست از مذهب به معنی سکولار بودن میتواند نوعی از آزادی روینایی را برای آن جامعه درمقایسه با حکومت مذهبی به ارمغان آورد. اما آیا این بخش از آزادی صرفا سیاسی، به معنای نابودی مذهب می باشد؟ آیا این سکولاریزم می تواند مانعی بر مداخله مذهب برای بردگی انسان و تبعیضات متفاوت گردد. اصل رهایی بشریت در استثمار او به وسیله سرمایه نهفته است. آیا این سکولاریزم می تواند مانع از انجام این همه جنایات که در جهان به وسیله دولت های سکولار و به زعم خود متمدن و پیشرفته انجام می گردد. جلوگیری کند؟ رهایی از مذهب به شکل کامل آن تنها با توسل جستن به رهایی از بند های تبعیضات اقتصادی است که محقق می شود.

وظیفه ما این است که مذهب را در شاخص های دنیوی آن بشناسیم و با آن به مقابله پردازیم نابودی مذهب بدون نابودی بردگی انسان به وسیله سرمایه میسر نمی باشد. در بطن جامعه است که مذهب زایش پیدا می کند. و به واسطه عواملش در آن به رشد و حیات خود ادامه می دهد. بدون قطع دستهایی که جامعه مدنی را به بند کشیده است، بدون بیرون کشیدن مذهب از شکل انتزاعی آن و در پی آن مبارزه نمودن با آن، نمی توان به شکل ریشه ای با مذهب به مبارزه پرداخت. مذهب استبداد و بندگی و نادانی را به صورتی امری مقدس برای توده مردم در آورده است. و هرگونه اقدام خلاف آن را به عقوبت و تحمل شکنجه های فراوان هشدار می دهد. به واقع به مانند سلاحی بازدارنده در مقابل توده مردم برای آگاه شدن به حقوق اجتماعی آنان در دست طبقات حاکم، برای حفظ منافع و مالکیت آنان بر ثروتی است که ثمره بردگی همان مردم است، عمل می کند. کدام نیرویی را سراغ دارید که بتواند چون اختاپوسی اینگونه چنگالش را بر هستی انسانها قلاب کرده و آنان را از حقوق اجتماعی خود دور نماید. تا بتواند بر انسانها حکم رانده و آنان را اسیر و بنده خود گرداند. بدون درک از چگونگی مرکز فرماندهی این هشت پا نمیتوان حتی یک پای او را به صورت کامل هم قطع نمود چرا که مجددا در اشکال دیگر شروع به بازسازی خود می کند در اشاره به نوشته آقای اغمنی باید متذکر شوم درگیر شدن بر سر اثبات وجود یا رد خدا چیزی را برای بشریت به ارمغان نمی آورد. مجادله با خود مذهب به شکل کتاب آسمانی آن نیز چیزی را به انسان نمی بخشد. تنها چیزی که ارمغان دارد درگیر شدن به شکلی مجرد با مقوله ای است که مهمترین ویژگی این دیدگاه که مذهب و سرمایه در جهت آن همواره تلاش می کند و آماده است تا برای مستحکم نمودن آن همه کار بکند. برخورد مخالفین به همان غالب انتزاعی بودن مذهب می باشد. یعنی همان کاری را که به اشتباه برخی از مخالفان مذهب انجام می دهند. یعنی مبارزه با مذهب به شکل انتزاعیش. چون با این طریق تو بر هر آنچه که انسان را به سمت نابودی می کشاند به مبارزه ای همه جانبه نمی پردازی. اما اگر بخواهیم با این تخیل دهنده افیونی به مقابله بپردازیم میبایست در راستای مبارزه خود انتخاب شیوه ای را که در افشای اشکال تقویت کننده مذهب و کاربرد های عینی آن که در جامعه عمل می نماید را جستجو نمود. و در نهایت به مبارزه ای عمیق که بر علیه دستیابی به امتیازات و برتری و بهره کشی طبقه ای از طبقه دیگر است، همت گمارد.

پایان

مناظره ادیان یک بازی دیگر

علی قائم مقامی



حدود یک سال است که برنامه تلویزیونی آقای علیرضا میبیدی در تلویزیون پارس و با پخش همزمان از رادیو صدای ایران (لس آنجلس)، روزهای پنجشنبه را به مناظره ادیان اختصاص داده که با حضور نمایندگان یا

مبلغان ادیان اسلام، مسیحیت، بهائیت، یهودیت و زرتشتیگری انجام می شود.

جالب آنستکه هیچ نماینده ای از طرف مخالفین اصولی ادیان، به این برنامه دعوت نشده مگر شخصی که حدود چند ماهی تحت این عنوان اما در واقع در حمایت از ناسیونالیسم ایرانی و در تلاش برای جایگزینی ناسیونالیسم با مذهب بود و نه نقد پایه ای دین که البته همان شخص هم به دلایل نامعلوم پس از مدت کوتاهی از مناظره کنار گذاشته شد تا منادیان ادیان الهی با خاطری آسوده سخنوری کنند بدون آنکه اصل مذهب و بنیاد دین مورد پرسش و پاسخ قرار گیرد بدین ترتیب نمایندگان پنج دین الهی چند جلسه ای را به انتقاد از قوانین یکدیگر پرداختند و در جهت به حق جلوه دادن دین خود تلاش می کردند و این اظهارات در اختلافات و تناقضات در ادیان کم کم مناظره ها را در مسیری انداخته بود که به نظر می رسید از عقب افتادگی، تحجر و ضد بشری بودن همگیشان کم کم پرده برداری میشود و مباحثات اندک اندک به بی آبرویی باورهای همگی می انجامید و خلاصه همه دینداران، بازنده جلسه را ترک می گفتند اما همین امر عاملی شد تا مبلغین ادیان در این مناظره، به زودی دریابند که بحث و انتقاد واقعی از یکدیگر به دلیل بی پایه بودن افکار همه آنها به شدت به ضرر همگی خواهد بود و موجب عریان شدن ماهیت عقب افتاده جملگی ادیان مورد بحث خواهد شد در نتیجه خطوط و محور های بحث و مناظره به سرعت تغییر مسیر داده و انتقاد از دیگران کاملاً حذف شد و ماهیت مناظره به کلی تغییر کرد.

دیگر از به پیش کشیدن اشکالات و ایرادات دین دیگری و یا تناقض در آیات خداوند یکدیگر خبری نبود و هر یک از منادیان و مبلغین صرفاً به ذکر نکاتی از دیانت خوبپرداخته و گریزی هم به اهمیت اصل دین باوری که باور مشترک میان ادیان است پرداخته و سخن تا پایان برنامه به همین شکل ادامه می یافت و هنوز هم پس از گذشت حدود یک سال بازی به همین ترتیب ادامه دارد که یقیناً موجب شادی همه مرتجعین مذهبی است.

چرا که اولاً اصل و پایه دین باوری مورد نقد قرار نمی گیرد بلکه توسط همه اعضای پنل به شدت تبلیغ می شود. ثانیاً اعضا از وحشت بی آبرو شدن باور خودشان (که البته اگر باوری توخالی و فاسد نباشد چنین ترسی اصولاً معنی ندارد) به نقد یکدیگر نمی پردازند بلکه هر کس تبلیغ دین خودش را میکند و به دیگری انتقادی ندارد. این دین باوران در واقع اعتقادات واقعی خود نسبت به یکدیگر را پنهان می کنند و نام مناظره به آن می دهند تا همگی در این نمایش مضحک به نوایی برسند.

آقای علیرضا میبیدی نیز در این میان مفتخرند که موجبات وحدت میان نمایندگان ادیان را در این برنامه فراهم کرده اند اما باید بدانند که اولاً پنهان کردن عقاید هم معنی، وحدت نیست بلکه یک نمایش مردم فریب است و ثانیاً هر وحدتی مایه افتخار نیست همانطور که متحد شدن دزدان و آدمکشها برای بشریت سودی ندارد متحد نمودن آنها نیز افتخار نیست.

پایان

بی اعتنایی شرم آور

به اعتصاب غذای دو هزار زندانی فلسطینی



لحظه ای تصور کنید که در کشور چین، دو هزار زندانی سیاسی به مدت چند هفته دست به اعتصاب غذا زده باشند؛ یا این که دو هزار زندانی سیاسی دیگر در روسیه اعتصاب غذا کرده باشند. تردیدی نیست که تلویزیون ها و رادیو ها با شتاب علیه نقض حقوق بشر در این کشورهای دوردست بسیج شده و عنوان نخست برنامه های خبری خود را به آن اختصاص می دهند و با نكوهش نقض حقوق ابتدائی بشر، از مقامات کشور شان خواهند خواست که نسبت به این مسئله واکنش نشان دهند یا حتی مداخله کرده و علیه پکن و مسکو مجازات هائی اعمال کنند.

اما، واقعیت چیست؟ دو هزار زندانی واقعا اعتصاب غذا کرده اند، اما در فلسطین! این رویداد ظاهراً توجهی به خود جلب نکرده است. مدت هاست که می دانیم، فلسطینی ها، اعراب و مسلمانان انسان هایی مساوی با دیگران نیستند (1).

به گزارش لوموند (6 مه 2012) «جنبش اعتصاب غذای زندانیان فلسطینی در اسرائیل، دو هزار زندانی را در بر می گیرد» (2).

«اسرائیل برای مهار جنبش اعتصاب غذای زندانیان فلسطینی با مشکلات روزافزونی مواجه است. این اعتصاب از 17 آوریل برای اعتراض به مقررات حبس اداری به راه افتاد. پیرو مقررات حبس اداری، افراد بدون محاکمه و دادگاه به مدت شش ماه قابل تمدید زندانی می شوند. بنا بر گزارش انجمن الضمیر، (به معنی وجدان که انجمن فلسطینی دفاع از حقوق زندانیان است) در این اعتصاب غذا، دو هزار زندانی شرکت دارند.»

دست کم «دو زندانی به نام های بلال دیاب، 27 ساله اهل جنین و طاهر هلاهل 33 ساله اهل الخلیل از اعضای جهاد اسلامی که از 29 فوریه اعتصاب غذا کرده اند، در شرایط وخیمی به سر می برند. پس از هفتاد روز بدون غذا، آنان در مرحله ای به سر می برند که پزشکان «مرحله بحرانی» می نامند. در روز 3 مه هر دو جوان را با صندلی چرخدار به دادگاه عالی اسرائیل بردند اما، دادگاه مزبور تصمیم آزادی احتمالی را به آینده موکول کرد.»

«دست کم، وضعیت جسمانی شش زندانی دیگر نیز نگران کننده اعلام شده است. این اعتصاب غذا به زندان های عمده اسرائیل نیز سرایت کرده و چندین رهبر گروه های مقاومت فلسطین از جمله احمد سعادت، رهبر «جبهه خلق برای —



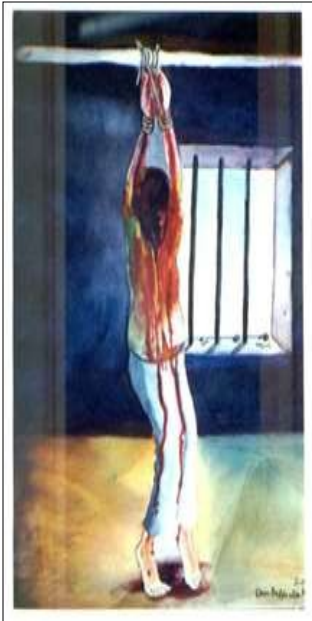
آزادی فلسطین» به آن پیوسته اند. در حالی که تظاهرات پشتیبانی از این جنبش چند شهر فلسطین را فراگرفته، دولت بنیامین نتان یاهو، نخست وزیر اسرائیل هیچ تصمیمی در این مورد ننگرفته است. «این اعتصاب، در درجه نخست، مسئله «حبس اداری» (یعنی بدون مدرک و محاکمه) را هدف قرار داده است که میراث دوران قیمومت بریتانیا است، هنگامی که بریتانیا (در سال های 1944 تا 1948) با «تروریسم صهیونیستی» مبارزه می کرد. همان طوری که در کتاب «فلسطین مظهر چه چیزی است؟» (3) یادآوری می کنم، حقوق دانان بسیاری از جمله دکتر موشه دونکل بوم، این قانون استثنائی را مورد نکوهش قرار داده اند. نامبرده بعد ها عضو دادگاه عالی اسرائیل گردید. او اعلام کرده بود: «این آئین نامه تهدیدی دائمی علیه شهروندان است. ما، حقوقدانان به آن به دیده نقض آشکار اصول اساسی برابری، عدالت و انضباط نگاه می کنیم. این آئین نامه خودکامه ترین تصمیمات مقامات نظامی و اداری را به نمایش می گذارد. (...)

این آئین نامه شهروندان را از حقوق شان محروم کرده و به مقامات کشور قدرت نامحدود می دهد.» اما، صهیونیست ها پس از رسیدن به قدرت، این انتقادات را فراموش کرده و از این قوانین بر ضد اعراب استفاده کردند. دادگاه عالی اسرائیل که برخی آن را به مثابه ضامن دموکراسی در این کشور معرفی می کنند، فرجام خواهی دو زندانی بلا تکلیف را که دو ماه است اعتصاب غذا کرده اند، رد کرد. (هآرتص، 8 مه 2012) (4). دادگاه عالی اسرائیل در کمال تزویر اعلام کرد که این روش حبس اداری «در زمینه قضائی، خطا بوده» و باید «تا حد امکان کمتر» مورد استفاده قرار گیرد، اما فرجام خواهی زندانیان را رد کرد. در گذشته، اسرائیل به طور رسمی، اعمال «فشار های بدنی معتدل» به زندانیان فلسطینی را مجاز می دانست: یعنی کمی شکنجه، نه زیاد!... این دادگاه عالی «بشر دوست»، تا سال 1999 از این تصمیم حمایت کرد (در آن هنگام، زمان اوج «مذاکرات صلح» میان اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین بود!).

ریچارد فالك*، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد برای حقوق بشر در سرزمین های اشغالی فلسطین، با گزارش اعتصاب غذای زندانیان فلسطینی اعلام کرد «از نقض دائمی حقوق بشر در زندان های اسرائیل منزعج شده است. از سال 1967، تعداد 750 هزار فلسطینی از جمله 23 هزار زن و 225 هزار کودک در زندان های اسرائیل زندانی شده اند. یعنی 20 درصد کل جمعیت فلسطینی سرزمین های اشغالی»

(5). نتیجه این است: سکوت بیشتر رسانه ها؛ عدم وجود کوچکترین فشاری بر دولت اسرائیل؛ عدم مشاهده هیچ برآشتگی اخلاقی در روشنفکران نامدار ... زمین همچنان می چرخد و برخی در شگفتند که چرا گفتمان اروپائیان در باره دموکراسی و حقوق انسانی، در جهان عرب بیشتر مایه ریشخند شده است.

پایان



ابرام را پس از چندین سال ، در زندان دیدم .حالا او زندانی بود و من بازجو . وقتی به اتاق رفتم او چشم بند داشت .من به سرعت او را شناختم و از اتاق خارج شدم .به رفقای بازجوییم گفتم که این بچه محل سابق من است و حتی صدای مرا می شناسد .ایکاش لال می شدم و این را نمی گفتم .تازه فهمیدم که ابرام اسم واقعی اش را نداده بود . رفتند و در محل تحقیق کردند و خبر رسید به رحیم قصاب که حالا شده بود رئیس کمیته .همان روز رحیم قصاب را در راهرو

دیدم که همراه همین سید جگرکی مادر به خطا ، با سرعت به طرف سلول ابرام می رفتند .از بازجو ها خواسته بود تا ابرام را در اختیار او بگذارند .رحیم قصاب و سید آنقدر ابرام را در همان شب اول زدند ،که از حال رفت .استخوانهای پایش شکسته ، و بیرون زده بود .چشمانش سیاه و متورم شده بودند .آخر هم درنیاخته بودند که ابرام با چه گروهی کار می کرده است.روز بعد ابرام در همان زندان مرد .ولی آن غرور و وقاری که علیرغم چشم بند در چهره داشت .و آن صحنه خونین چشمها و استخوان های پا را هیچوقت فراموش نمی کنم .رحیم قصاب را چند ماهی بعد ، بچه های مجاهدین ترور کردند . به درک . و سید جگرکی هم از آن محله جیم شد .می گفتند به اطلاعاتی ها پیوسته است .

حالا سی و یکی دو سالی از آن روزها گذشته است .میترا از من طلاق گرفت .دخترمان را برداشت و به خارج رفت .حالا در شیکاگو است و دخترم هم روانشناس شده است .هیچکدامشان به من زنگی نمی زنند .چند سالی پس از آن سال های شلوغ ۶۰ اعصابم حساسی به هم ریخت .شب ها حوصله سوال های میترا را نداشتم .هی می پرسید به دختر زندانی تجاوز کرده ای ؟و آیا کسی را زیر شکنجه کشته ای ؟ هرچه می گفتم به پیر و پیغمبر نکرده ام باورش نمی شد . می گفت توی خواب حرف می زنی و جیغ و داد می کنی . آخرش کفرم را درآورد .گفتم گورت را گم کن از این خانه برو.گفت بچه را می برم .گفتم به درک ببر .حالا هم به غیر از همان سید جگرکی که به سربازان امام زمان پیوسته ، کس دیگری را نمی بینم .اصلا حوصله کسی را ندارم .سید به سیاق همیشه ، عرق مرا می آورد . هنوز هم پول نمی گیرد ، و من نمی دانم کی ، از شر این زندگی سگی ، خلاص می شوم .



عکس ها از : یغما گلرویی

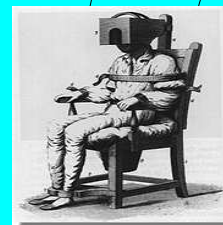


بینم .شب ها اگر آن یک گیلان عرق سگی سید را نمی خوردم ، خوابم نمی برد . از اولش می دانستم برای این کار ساخته نشده بودم .به خدا اگر به خاطر زن و بچه نبود ول می کردم می رفتم . هرشب چهره درب و داغون زندانی ها می آمد جلوی چشم .پاهای ورم کرده و بوی تعفن و چرک و خون حالم را به هم می زد .از همه بیشتر چهره ابرام بچه محل سابقمان ، حتی یک شب از چشمم دور نمی شد .هنوز هم پس از گذشت نزدیک به سی سال ، حتی یکشب هم قیافه ابرام ، از نظرم کنار نمی رود .

ابرام را از زمان کودکی می شناختم .او را در محل ، ابرام گری صدا می کردیم .با اینکه هم سن و سال ما بود ، موهایش ریخته بود .وضع خراب مالی و بدی تغذیه ، از شکل و قیافه انداخته بودندش .مادرش رخت شویی می کرد ، و ابرام در محله ما ، وردست کاسب ها بود .سبزی فروش و بقال و حلبی ساز و نانوا و دوچرخه ساز و خلاصه هرکس کمک می خواست ، ابرام یکی دو روزی کمک بود .اغلب صبح ها دم بوق سحر در نانوایی سنگکی به همراه حسن نانوا ، خمیر می زد .آن وقت ها همه چیز دستی بود .موتور خمیر هم زن نبود . آنقدر همراه حسن خمیر زده بود که ساعد هایش باد کرده بود .شده بود شبیه آن کارتون آمریکایی .آن مرده که یک پیپ بر لب دارد و ساعد هایش بیش از اندازه بزرگ است . بدون تناسب با دیگر اندام بدنش ، ساعد های ابرام بیش از اندازه بزرگ بودند .هروقت هم با بچه ها مچ می انداخت ، در یک چشم به هم زدن مچ بچه ها را می خواباند .در بازی های فوتبال ما شرکت نمی کرد .کنار می ایستاد و نگاه می کرد . وقتی توپ اوت می شد می دوید و می آورد و بعضی مواقع هم ، شوت می کرد و کفش های گل و گشادش ، از پایش جدا می شدند .اهل محله هرکس لباس و کفش کهنه داشت به مادرش می داد .داستان فلاکت ابرام و مادرش داستان دنباله داری بود .شایعه ها هم کم نبود .می گفتند همین رحیم قصاب که بعد از انقلاب رئیس کمیته شده بود ، یقه مادر ابرام را چندبار گرفته بود .گویا زن بدبخت نتوانسته بود سر موقع قرضش را بدهد و رحیم قصاب ، آنگونه که خواسته بود ، تسویه حساب کرده بود .این داستان عادی محله ما بود .روزها به مدرسه می رفتیم و بعد از ظهر برمی گشتیم .وابرام را می دیدیم که یا کنار سبزی فروشی نشسته یا دارد به بقال محل ، برای خالی کردن بار ، کمک می کند .

ولی در آن تابستان گرم ، زندگی ما از حال عادی خارج شد .در هوای داغی که حتی سگ حاضر نبود ، از زیر سایه کنار بیاید ، ما فوتبال بازی می کردیم .عرق از سر و کله مان جاری بود .صدای گرپ گرپ قلب همدیگر را می شنیدیم .از دور سر و کله ابرام پیدا شد .آمد کنار دروازه ، نگاهی به ما کرد و بعد بدون توجه به توپی که به اوت رفته بود ، از وسط زمین بازی شروع کرد به راه رفتن و از کنار دروازه دیگر ، بیرون رفت .نگاه عاقل اندر سفیدی هم به ما انداخت و دور شد .برای ما خیلی عجیب بود .ابرام که همیشه کنار زمین بازی می ایستاد و توپ های اوت شده ما را به سمت ما شوت می کرد و گهگاهی کفشش از پایش در می رفت ، و مایه خنده ما می شد ، حالا آمد و بدون توجه به ما ، از وسط زمین بازی رد شد .آن شرم همیشگی دیگر در چهره اش نبود .یک جوری شق و رق شده بود .سینه اش را بیرون داده بود و با غرور راه می رفت .آن چهار تا موی باقی مانده روی سرش را ، سامان داده بود .کچلی اش دیگر تو ذوق نمی زد .

و این آغاز تغییرات در محله ما بود .پیش از انقلاب ۵۷ ، همه دگرگونی ها در محله ما ، از همین حرکت ابرام و گذشتن از زمین بازی ، شروع شد .ابرام را کمتر در محله می دیدیم .به غیر از حسن نانوا که یار قدیمش بود ، دیگر به کسی کمک نمی کرد .می گفتند در مدرسه بزرگسالان درس می خواند .ما همه می خواستیم بدانیم چه شده که ابرام ناگهان عوض شده است .یک هفته بعد ، ابرام رحیم قصاب را گرفت زیر کتک .با آن دستان نیرومند اش رحیم قصاب را بلند کرده بود و انداخته بود توی جوی آب ، و تا خورده بود زده بودش .نوش جونش .کسی از این رحیم دل خوشی نداشت .بچه ها می گفتند که ابرام با یک دانشجوی کمونیست آشنا شده و او درسش داده .به هر حال سه چهار سالی پیش از انقلاب بود که ابرام و مادرش از محله ما رفتند .



زمزمه های

یک شکنجه گر

نویسنده: صادق افروز

۲۹ ژانویه ۲۰۱۲

سال ۱۳۶۰ بود ، نمی دانم دقیقاً چه ماهی .ولی بی گمان تابستان را رد کرده بودیم .از آن گرمای لعنتی در زندان خبری نبود .زندگی برای من دلپذیر تر می شد بویژه آنکه نخستین فرزندم بزودی به دنیا می آمد و من توانسته بودم با پدرمیانی حاج آقا کنی وامی تهیه کنم و در قسمت های مرکزی شهر آپارتمانی بخرم .از آن سوراخ موش و آن محله قدیمی و نگاه های پر از سوال همسایه ها و کنجکاوای های بقال و نانوا و قصاب و بچه های محل خلاص شده بودیم .در این قسمت شهر مردم آنقدر فضول نبودند .زیاد کاری به کار هم نداشتند ، و من به همسرم سپرده بودم که اگر کسی پرسید بگوید در وزارت کشور کار می کنم .برای فامیل هم ، این موضوع را جا انداخته بودیم .اولش خیلی پاپیج مان می شدند.بویژه از میترا زیاد می پرسیدند که شغل من چیست . ولی میترا با خونسردی دکشان کرده بود . اگرچه برای خودش سوال بود .می دانست که در زندان کار می کنم .و شنیده بود که زندان محل پذیرایی و شب زنده داری نیست .قطره های خون را هم بر لباس هایم دیده بود .خیلی می کوشیدم پس از کار روزانه دست ها و سر و صورتم را بشویم و مطمئن باشم با لباس کاملاً تمیز به خانه می روم .ولی ، خب ، بعضی شب ها واقعا خسته و کوفته بودم وبویژه اگر زندانی سر موضع بود و همکاری نمی کرد . بازجویی از زندانیان سیاسی ، کار ساده ای نیست . براستی اعصاب خرد کن است . ولی برای من مهم این بود که کارم را به نحو احسن انجام دهم .اولین بچه مان در راه بود و اقساط خانه جدیدمان را باید سر موقع می دادم .راستش ، این زندانیان سیاسی آدم های خوبی بودند .دزد و قاچاقچی و کلاهبردار هم نبودند .یک مشت آدم های ساده بودند که به خیال خودشان برای ایجاد جامعه بهتر مبارزه می کردند .نمی دانم چطور آدم های تحصیل کرده و دانشگاه رفته ای مثل این ها آنقدر ابله بودند که نمی دیدند آخوند ها چقدر قدرت دارند و همه چیز را قبضه کرده اند و بر خر مراد سوارند . راستش من اصلاً مذهبی و این چیز ها نبودم .بدم نمی آمد شب ها بعد از کار یک گیلان عرق هم بزنم .خستگی را از تنم می کند . سیدی داشتیم سر کوچه ، که در کمیته محل کار می کرد .پیش از انقلاب هم جگر و دمبلان می فروخت ومنقل باد می زد .پس از انقلاب ، سیخ و منقل را گذاشت کنار و رفت در کمیته همراه رحیم قصاب . این سید ، با عرق کش های ارمنی رفیق بود .برای من هر از گاهی یک بطر می آورد .پدر سوخته هرکارش می کردم پول نمی گرفت .می دانستم که روزی درخواستی خواهد داشت .ته ریشی گذاشته ، و خودم را شبیه بقیه کرده بودم .اصلاً حال نمی کردم کسی سرزده به خانه مان بیاید .من نمی دانم این چه رسمی است که ما ایرانی ها داریم ، بدون خبر راه می افتیم می رویم خانه همدیگر .دیگر اهل فامیل دور ما را خط کشیده بودند .آنقدر بدخلقی کرده بودم که کسی حاضر نبود به خانه ما بیاید .میترا از این وضع کلافه بود ، می گفت دوست دارد خواهران و برادرانش را دعوت کند برای شام یا ناهار روز های جمعه دور و بر هم باشیم .اما راستش من آنقدر کلافه بودم که نمی خواستم کسی را



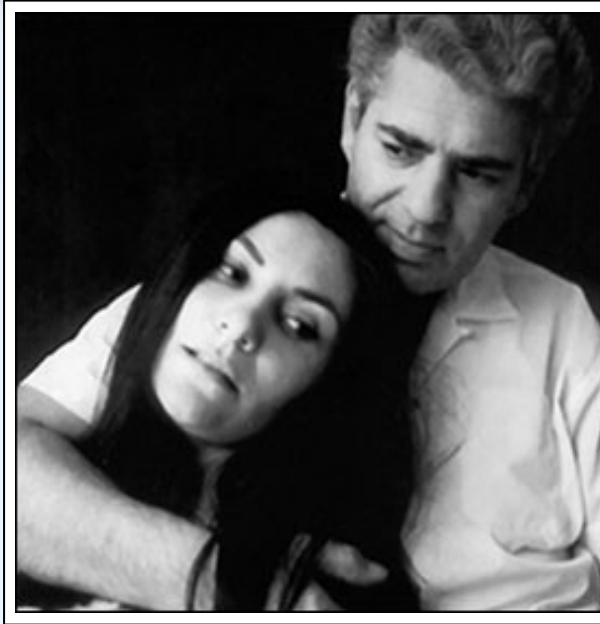
تکه های زیبا از چند نامه فروغ فرخزاد

دهنم مغشوش و دلم گرفته است و از تماشاجي بودن ديگر خسته شده‌ام. به محض اينكه به خانه برمي‌گردم و با خودم تنها مي‌شوم يك مرتبه حس مي‌كنم كه تمام روزم به سرگرداني و گم‌شدگي ميان انبوهي از چيزهايي كه از من نيست و باقي نمي‌ماند، گذشته است. از فستيوال كه به خانه برمي‌گشتم مثل بچه‌هاي يتيم همه‌اش به فكر گل‌هاي آفتاب‌گردانم بودم. برايم بنويس چقدر رشد كرده‌اند؟ وقتي گل دادند زود بنويس... از اين‌جا كه خوابيده‌ام دريا پيدايت روي دريا قايق‌ها هستند و انتهاي دريا معلوم نيست كه كجاست. اگر مي‌توانستم جزيي از اين بي‌انتهايي باشم آن وقت مي‌توانستم هر كجا كه مي‌خواهم باشم... دلم مي‌خواهد اين‌طوري تمام بشوم يا اين‌طوري ادامه بدهم. از توي خاك هميشه يك نيرويي بيرون مي‌آيد كه مرا جذب مي‌كند. بالا رفتن يا پيش رفتن برايم مهم نيست. فقط دلم مي‌خواهد فرو بروم و همراه با تمام چيزهايي كه دوست مي‌دارم، فرو بروم و همراه با تمام چيزهايي كه دوست مي‌دارم در يك كل غير قابل تبديل حل بشوم. به نظرم تنها راه گريز از فنا شدن، از دگرگون شدن، از از دست دادن و از هيچ و پوچ شدن همين است.

ميان اين همه آدم‌هاي جوراجور آنقدر احساس تنهائي مي‌كنم كه گاهي گلويم مي‌خواهد از بغض پاره شود. كاش در جاي ديگري به دنيا آمده بودم. چه دنياي عجيبتيست. من اصلاً كاري به كار هيچ‌كس ندارم و همين بي‌آزار بودن من و با خودم بودنم باعث مي‌شود همه دربارۀ ام كنج‌كاو باشند. نمي‌دانم چطور بايد با مردم برخورد كرد. وقتي تفاوت‌ها را مي‌بينم، مغزم پر از سياهي و نااميدي مي‌شود و دلم مي‌خواهد بميرم. بميرم و ديگر قدم به تالار فارابي‌نگذارم و آن مجله‌ي بيست و پنج ريالي فردوسي را نبنيم. در اين مدت اين را فهميده‌ام كه تا به خود آزاد و راحت و جدا از همهي خودهاي اسيركننده‌ي ديگران نرسي به هيچ چيز نخواهي رسيد. تا خودت را درست و تمام و كمال در اختيار آن نيرويي كه زندگيش را از مرگ و نابودي انسان مي‌گيرد نگذاري موفق نخواهي شد كه زندگي خودت را خلق كني.

پريروز در اتاق پهلوي اتاق من در هتل، زني خودكشي كرد. نزديك‌هاي صبح صداي ناله از آن اتاق بلند شد. فكر كردم سگ است و زوزه مي‌كشد. آمدم بيرون گوش دادم. ديگران هم آمدند. بالاخره در را شكستند و زن را كه خاكستري شده‌بود و خيلي زشت و کوتاه بود و با وضعي فقيرانه روي تخت از حال رفته بود كتك زدند و بعد پاهایش را گرفتند و از پله‌هاي طبقه‌ي چهارم كشيدند تا طبقه‌ي اول. زن تقريباً مرده بود. اما بعد بطور كلي مرد. از چمدانش كه ميان اتاق افتاده بود و ميان لباس‌هايش چيزهاي مضحك و عجيبی-به‌چشم مي‌خورد – تابخواهي پستان‌بند و زير پوش كثيف، جوراب‌هاي پاره، كاغذ رنگي و عروسك‌هايي كه با كاغذ رنگي چيده‌بودند، كتاب‌هاي قصه كودكان، قرص‌هاي جوراجور، عكس حضرت مسيح و يك چشم مصنوعي. نمي‌دانم چرا مرگ اين‌قدر به نظرم بي‌رحمانه آمد. دلم مي‌خواست دنبالش به بيمارستان بروم اما همه اين‌قدر با اين جسد خاكستري رنگ به خشونت رفتار مي‌كردند كه من جرات نكردم ترحم و همدردي كنم. آمدم توي اتاقم دراز كشيدم و گريه كردم. اين مضحك نيست كه خوشبختي آدم در اين باشد كه آدم اسم خودش را روي تنه‌ي درخت‌ها بگذارد؟ آيا اين آدم خودخواه نيست و آن آدم‌هاي ديگر آدم‌هاي شريف‌تر و نجيب‌تري نيستند كه مي‌گذارند بپوسند بي‌آنكه در يك تار مو، حتي يك تارمو، باقي مانده باشند؟ مي‌داني؟

خوشحالم كه موهايم سفيد شده و پيشاني‌م خط افتاده و ميان دو ابرويم دو چين بزرگ در پوستم نشسته. خوشحالم كه ديگر خيال‌باف و رويابي نيستم. ديگر نزديك است كه سي و دوسالم بشود. هر چند كه سي و دو ساله شدن يعني سي و دو سال از سهم زندگي را پشت سر گذاشتن و به پايان رساندن، اما در عوض خودم را پيدا كرده‌ام!



نامه به آيدا

ساعت چهار يا چهار ونيم است. هوا دارد شبيري رنگ مي‌شود. خوابم گرفته است اما به علت گرفتاري‌هاي فوق العاده‌اي كه دارم نمي‌توانم بخوابم. بايد «كار» كنم. كاري كه متأسفانه براي خوشبختي من وتو نيست براي رسالت خودم هم نيست براي انجام وظيفه هم نيست براي هيچ چيز نيست براي تمام كردن احمد توست. براي آن است ديگر - به قول خودت - چيزي از احمد براي باقاي نگذارند. اما ... بگذار باشد. اين ها هم تمام مي‌شود. بالاخره «فردا» مال ما است. مال من وتو با هم. مال آيدا و احمد باهم ... بالاخره خواهد آمد آن شبيهايي كه تا صبح در كنار تو بيدار بمانم سرم را روي سينه ات بگذارم و به تو بگويم كه در كنارت چقدر خوشبخت هستم. چه قدر تو را دوست دارم! چقدر به نفس تو در كنار خودم احتياج دارم! چه قدر حرف دارم كه با تو بگويم! اما افسوس همه حرفه‌اي ما اين شده است كه تو به من بگويي «امروز خسته هستي!» يا «چه عجب كه امروز شادي!» و من به تو بگويم كه: «ديگر كي مي‌توانم ببينمت؟» و يا تو بگويي: «مي‌خواهم بروم. من كه هستم به كارت نمي‌رسي» من بگويم: «ديوانه زنجيري حالا چند دقيقه ديگر هم بنشين!» و همين! - همين و همين! تمام آن حرف‌ها شعرها وسرودهايي كه در روح من زبانه مي‌كشد تبديل به همين حرف‌ها و ديدار هاي مضحكي شده كه مرا به وحشت مي‌اندازد: وحشت از اينكه رفته رفته تو از اين ديدارها و حرفها و سرانجام از عشقي كه محيط خودش را پيدا نمي‌كند تا پر و بالي بزند گرفتار نفرت وكسالت و اندوه بشوي. اين موقع شب (يا بهتر بگويم: سحر) از تصور اين چنين فاجعه‌اي به خود لرزيدم. كارم را گذاشتم كه اين چند سطر را براي تو بنويسم: آيداي من: اين پرنده در اين قفس تنگ نمي‌خواند. اگر مي‌بيني خفه و لال و خاموش است به اين جهت است... بگذار فضا و محيط خودش را پيدا كند تا ببيني كه چگونه در تاريخ ترين شب‌ها آفتابي ترين روزها را خواهد سرود. به من بنويس تا يقين داشته باشم كه تو هم مثل من در انتظار آن شب‌هاي رو به سفيد هستي، به من بنويس كه مي‌داني اين سكوت و ابتدال زاننده زندگي در اين زنداني است كه مال ما نيست، كه خانه ما نيست، كه شايسته ما نيست... به من بنويس كه تو هم در انتظار سحري هستي كه پرنده عشق ما در آن آواز خواهد خواند.

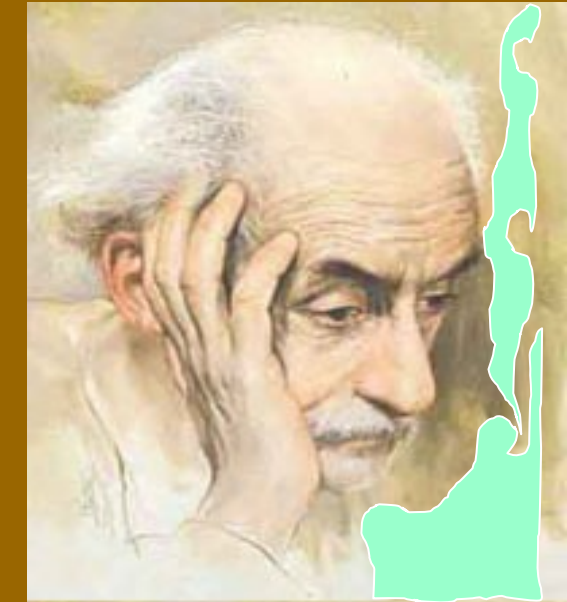
تا افراد ياد نگيرند

كه در پس هريك از اظهارات و وعده و وعيدهاي اخلاقي، ديني

سياسي و اجتماعي منافع طبقات مختلف را جستجو كنند

در سياست همواره قرباني: فريب، ناداني و حماقت خود خواهند شد

ولاديمير ايليچ لينين



عاليه عزيزم!

امروز صبح، تا كنون، خيلي دلواپس هستم! نمي‌دانم چرا! مثل مقصري كه مي‌خواهند او را به محبس ابدی بسپارند. حس مي‌كنم انقلاباتي در زندگاني من، به من نزديك است. بدون سبب دلم مي‌خواهد گريه كنم. شايد خوابهاي آشفته‌ي ديشب سبب شده باشد به هر حال به قلب شاعر چيزهايي مي‌گذرد كه در قلب ديگران نمي‌گذرد

شعر «بوته ضعيف» را بخوان. به واسطه‌ي مخالفت با باد سرنگون شد.

من ميل دارم با من دوست باشي نه كسي كه به خودت عنوان زن و به من عنوان شوهر را بدهي. من از بچگي از كلمه‌ي زن و شوهر بيزار بودم. واضع كلمات: احتياج يا طبيعت، خوب بود از وضع اين دو كلمه خودداري مي‌كرد. به تو گفته‌ام تو را دوست دارم در صورتي كه.....

اگر با من يكي شدي كارهاي بزرگ صورت خواهي داد. بين ساير دخترها سر بلند خواهي شد. اگر جز اين باشد آگاه باش: پرنده‌ي وحشي با قفس انس نخواهد گرفت.

اين كاغذ چندي است كه مي‌نويسم. يا شوخي فرض خواهي كرد يا سرسري خواهي خواند. در مقابل، من به خودم خواهم گفت: او به طبيعت واگذار کرده است. ولي اين خطاست. براي اين كه انسان عقل دارد تا بر طبيعت غلبه كند و آن را، تا حدی كه ممكن است به دلخواه خود در آورد. كاغذ بعدي را وقتي خواهي خواند كه بعد از خواندن آن، ديگر آن پرنده‌ي وحشي را در قفس نبيني و در ميان يأس و پشيماني و اندوه كه ناگهان ضربات قلبت را نامرتب كرده است، تعجب كني او از كجاي قفس پريد. پره‌اي او كه ابدًا با حرف‌هاي تو بريده نمي‌شود. پره‌ايي كه او را تا اعماق پرواز داده است، عبارت از خيال و عشق اوست. نيما





شب‌نم آدر

سکوت‌مان را کشتند

سکوت‌مان را کشتند
تنی را که با دهان به خیابان کشانده بودیم
دستی را که سلاح سردمان بود
صدایمان را کشتند

نه! ما هیچ چیز را پنهان نکرده بودیم
نه در جیب‌ها
نه در مشت
تنها چراغی می‌خواستیم
که تاریکی این بغض را روشن کند

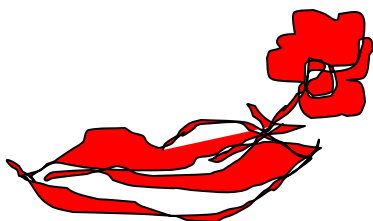
دستی
که اشک هایمان را
به گوشه‌ی دستمالش پس دوزی کند
کلامی که ناممان را به یاد آورد
نه! ما هیچ چیز را پنهان نکرده بودیم

سکوت‌مان را کشتند
حنجره‌ای را
که جهان کوچکمان بود
تکه نوری
که به گلویمان چسبیده بود؛ صدایمان
صدایمان را کشتند

چقدر می‌توانیم صبور باشیم
تا دستی
که تنور جنگ را گرم می‌کند
روزی
در دهان صلح نان بگذارد؟

صبرمان را کشتند
زیبایی سکوت‌مان را

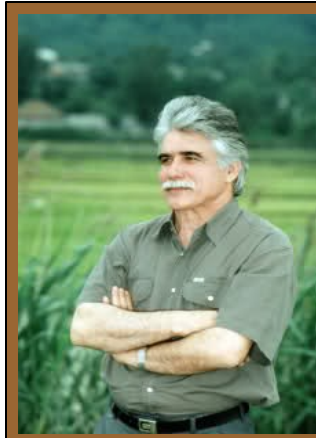
نه!
ما زیبایییم
لبخند سرخی هستیم از زخم
برتنِ مرده‌ی زمان
گلی هستیم
که فردا خواهد شکفت



اکبر اکسیر

شاعر و منتقد استرالیایی

با عرض پوزش از آقای اکبر اکسیر به دلیل آنکه شعر ایشان از دفتر : پسته لال سکوت دندان شکن است در شماره قبل اشتباهاً به نام شاعر دیگری (آقای حسین پناهی) چاپ شده بود.



از آجیل سفره عید
چند پسته لال مانده است
آنها که لب گشودند؛ خورده شدند
آنها که لال مانده اند؛ می‌شکنند
دندان‌ساز راست می‌گفت
پسته لال سکوت دندان شکن است!
من تعجب می‌کنم
چطور روز روشن
دو نیدروژن
با یک اکسیژن؛ ترکیب می‌شوند
و آب از آب تکان نمی‌خورد!

بهزیستی نوشته بود
شیر مادر، مهر مادر، جانشین ندارد
شیر مادر نخورده، مهر مادر پرداخت شد
پدر یک گاو خرید
و من بزرگ شدم
اما هیچ کس حقیقت مرا شناخت

که همیشه میگفت
گوساله، بتمبرگ!

با اجازه محیط زیست
دریا، دریا دکل می‌کاریم
ماهی‌ها به جهنم!
کندوها پر از قبر شده‌اند
زنبورهای کارگر به عسلویه رفته‌اند
تا پشت بام ملکه را آسفالت کنند
چه سعادت‌ی!
داریوش به پارس می‌نازید
اما به پارس جنوبی

رخش، گاری کشی می‌کند
رستم، کنار پیاده رو سیگار می‌فروشد
سهراب، ته جوب به خود پیچید
گردآفرید، از خانه زده بیرون
مردان خیابانی برای تهمینه بوق می‌زنند
ابوالقاسم برای شبکه سه، سریال جنگی می‌سازد
...وای
موریانه‌ها به آخر شاهنامه رسیده‌اند!

صفر را بستند
تا ما به بیرون زنگ نزنیم
از شما چه پنهان
ما از درون زنگ زده ایم!

در چهارم اسفند 1332 در محله آبروان شهرستان مرزی
آستارا متولد شد. دوران دبستان و دبیرستان را در آستارا و دوره
کاردانی و کارشناسی ادبیات را در رشت به پایان رساند. دبیر
ادبیات دبیرستانهای آستارا شد. در سال 1357 با **ملیحه نظمی**
ازدواج نمود که حاصل آن دو پسر به نام های **عرفان و ایثار**
می باشد. بازنشسته آموزش و پرورش آستارا و در حال حاضر
همراه با طراحی آرم و گرافیک به شعرونقد شعر مشغول است.

شعر را از سال 1347 شروع نمود و در انواع قالب ها
شعر را ادامه داده است. در سال 1361 اولین مجموعه شعرش به
نام **"درسوگ سپیداران"** توسط انتشارات **امیرکبیر** (11 هزار نسخه)
چاپ و منتشر نمود که شامل شعرهای قبل
و بعد از انقلاب می باشد. در طول مدت شعر و شاعری نقد شعر را
با فعالیت های هنری در زمینه گرافیک ادامه داد.

در سال 1372 تا سال 1381 از شعر کناره گرفته و بعد از
ده سال با پیشنهاد شعر فرانو به جامعه ادبی دوره جدید شعری
خود را آغاز نموده است و طنز به مفهوم مطلق را با شعرهای
جدیدش عرضه نموده

اولین آلبوم این نوع شعر به نام **"بفرمائید بنشینید صندلی عزیز!"** (سال 1382 از سوی انتشارات نیم نگاه تهران در سه
هزار نسخه چاپ و منتشر شد که بلافاصله نایاب شد.

در سال 1385 دومین آلبوم شعر فرانو با نام **"زنبورهای عسل دیابت گرفته اند"** از سوی انتشارات ابتکار نو چاپ
و منتشر شد و بلافاصله به چاپ دوم رسید (1386)
همزمان با چاپ دوم مجموعه شعر **"زنبورهای عسل دیابت گرفته اند"** انتشارات مروارید سومین آلبوم شعر فرانو را با نام
"پسته لال سکوت دندان شکن است" را در 1650 نسخه
(بهار 87) منتشر نمود. هم چنین انتشارات مروارید اولین آلبوم
شعر فرانو را (بفرمائید بنشینید صندلی عزیز!) به چاپ دوم
رساند.

شعر های اکبر اکسیر به ترتیب :

شعر 1- (اخطار) از دفتر : پسته لال سکوت دندان شکن
است.

شعر 2- (نکته) از دفتر: پسته لال سکوت دندان شکن است
شعر 3 - (پداگوژی) از دفتر : زنبور های عسل دیابت گرفته
اند!

شعر 4- (ایزوگام) از دفتر: پسته لال سکوت دندان شکن
است

شعر 5 - (میدان فردوسی) از دفتر : زنبور های عسل دیابت
گرفته اند!

شعر 6 - (صرفه جوئی) از دفتر : زنبور های عسل دیابت
گرفته اند!

بی کاری، فقر و روسپی گری

محمد قراگوزلو



دریغا که فقر

چه به آسانی

احتضار فضیلت است.

(احمد شاملو)

متنی که می خوانید مقاله ئی پژوهشی و بهره مند از مبانی روش تحقیق نیست. حکایتی بر پایه ی اصول شناخته شده ی داستان نویسی نیز نیست. به متدولوژی علمی جامعه شناسی نیز متکی نیست. تلفیقی ست از مولفه های پیش گفته. تیغی بر دُمی. گیرم این تیغ ها بارها بر این دُمَل فرو رفته و گند عفونت اش پس کوچه های شهر را نیز برداشته است. قصه ئی ناگفته نیست. یا دردی در خفا مانده. جراحاتی ست که با هزار زبان بیان شده. از قلم من نیز بشنوید که حامل سمفونی غمناک زحمت کشان و ریتم دردمندان و ملودی نسل های خاکسترنشین شده است. ما نه سناریو سازیم. نه عریبه کش مزدور مراکز امپریالیستی. نه تئورسین جسارت بخش گردنه بگیر بخش های بیمارستانی. و نه قهرمان جاده های غیر استاندارد کوهستانی. نق و نوق پیر زنان راوی افسانه های حسین کرد شبستری را به پشیزی نمی گیریم. ما نویسنده ایم. و پیش از آن، خدمت گزار یک لاقبای کارگران و زحمت کشانیم. نه امید واهی داریم و نه یاس فلسفی. آدمی با ضعف و قوت های مشهود، که دست کسی را نمی بوسد و از آزار دیگران تن و جان اش می لرزد و با حضور کارگران پیش رو به آرامش می رسد. ما نویسنده ی کارگران و زحمت کشانیم. نزدیک به سه دهه است که از مال و مثال (به گردی یعنی بچه، فرزند) گذشته ایم. متنی در کار نیست. کار و زندگی شفاف و علنی گواه آگاه زندگی ماست. و اینک سال هاست با "چراغی در دست، چراغی در دل" به خانه ی فرودستان می رویم. ژست "کارگر پناهی" پیش کش نظاره گان منظره ی تلخ شهر پیر.

1. حکایتی واقعی

الف. خرداد 1355 بود به گمانم. یک سال زودتر از بقیه ی بچه ها دیلم گرفته بودم. در فقدان 14 ساله ی پدر و غیاب سال های طولانی مادر، خیلی زود قاتی سیاست شده بودم. از کُنج کوچه های باریک و خیابان های تاریک جنوب تهران، پرت شده بودم وسط میدان جامعه. در انتظار کنکور و رشته ی جامعه شناسی بی تابی می کردم. با بر و بچه های سلسبیل و چهار راه وثوق دار و دسته ئی شده بودیم برای خودمان. پول تو جیبی من از باشگاه فوتبال قصر یخ و بعد کیان و هما در می آمد. که دفاع وسط بودم. و خوب زیر توپ می زدم! در امجدیه...! از سه سال قبل سردبیر هفته نامه ی دیواری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شده بودم. هر چه دستم می رسید می خواندم. تنها یا با بچه ها. مائوئیسم بی داد می کرد، آن زمان. کتاب سرخ مائو بود که مثل قند آب می شد. خرداد 55 بود احتمالاً. هفده سال ام بود. با سی چهل تومنی که حمید کمک کرد پول یک دوربین عکاسی ردیف شد. لوبیتل 2 روسی. اولین حلقه ی فیلم را در شیرپلا و توچال خراب کردیم و بعد که دست مان راه افتاد، راه افتادیم به طرف قلعه ی شهرنو. مویز نشده انگور شده بودیم. ادعای جامعه شناسی مان می شد. شهرنو جانی در جنوب غربی تهران. دروازه قزوین. نزدیک میدون اعدام. دلم لک زده بود برای یک روایت مصور از مشهورترین فاحشه خانه ی کشور. کفش و کلاه کردیم و رفتیم. با حمید و غلام. و دو حلقه فیلم.



ب. ساعت حدود ده صبح یکی از روزهای آخر خرداد. قلعه غلغله بود. سخت شلوغ. اولین تجربه ی من و غلام بود. اما حمید می گفت قبلاً دو سه بار آمده است. برای دیدن یا هم خوابه گی نیامده بود. نه پولش را داشت و نه اعتقادش را. شاید از سر کنجکاو ی. نمی دانم. پس، حمید شد راه نمای ما. جانی را نشان می کرد، غلام زاغ سوژه را چوب می زد و من عکس می گرفتم. با چند روسپی ارتباط برقرار کردیم. پس از گرفتن عکس. همین که فهمیدند قصد گپ و گفت داریم پس زدند. چند تا فحش آبدار هم شنیدیم که تازه بود. آن هم برای ما که جزوه ی "اسرار مگو" [نوشته ی ابوالقاسم حالت یا مهدی سهیلی یا...؟] را حفظ بودیم. هنوز به انتهای خیابان اول قلعه نرسیده بودیم که دخترکی توجه من را جلب کرد. وسط خیابان. چادرش را انداخته بود روی شانه های نیمه برهنه اش و ران های عریان در هر قدم، به نوبت و موزون پیدا می شد. نزدیکش شدم و با احتیاط سلام گفتم. نیم نگاهی انداخت و گفت: "سام" و به راه اش ادامه داد. عطر تندش در دماغم پیچید. نزدیک تر که شدم با کمی لکنت و خجلت و بریده، تقاضایم را گفتم. نه رغبتی. نه حال و حوصله ئی. و نه دل و دماغی برای حرف زدن. هیچ نداشت جز چهره ئی مضطرب و پریده رنگ. زیبا اما خسته و درهم شکسته. جوان اما پیر و گسسته. تا دم خانه اش برسیم همین قدر می گوید که نامش مژگان است و امروز سرش شلوغ است و برای صحبت کردن با من شخصاً مشکلی ندارد، اما... حالا به در خانه ی او رسیده ایم. پیر زن واسطه منتظر است. و بیست سی نفری نیز. اجازه می خواهم عکس بگیریم. می پذیرد. من جمعیت را کنار می زنم تا حمید عکس بگیرد. (عکس شماره ی 1). هنوز برای عکس دوم حاضر نشده ایم که ضربه ئی به سرم می خورد. دفتر یادداشت هابم ولو می شود و خودم نیز. حمید در می رود. غلام را نمی بینم. دوربین زیر پای مردی قوی هیکل درب و داغون شده است. از دهان من خون می آید. پلیس می رسد. دست بند و بعد هم کلانتری پاچنار. بچه ها ندا را به برادر بزرگ ترم می دهند. خلبان هوا نیروز است. صدایش از بیرون بازداشتگاه می آید که با کلانتر صحبت می کند.

پ. از سه حلقه فیلم، حمید توانسته یک حلقه ی آن را نجات دهد. بقیه با دوربین نفله شده. دو هفته بعد موتور غلام را می گیرم و راهی قلعه می شوم. صبح اول وقت. گوشه ئی می ایستم تا بیاید. و می آید. نزدیک می شوم و با احترام تمام سلام می کنم. مثل سابق لاتی جواب نمی دهد. سلامی می گوید: "از رو نرفتی؟" بعد از کلی سماجت من، می خواهد بروم. و چهارشنبه (به گمانم یا چند روز دیگر یادم نیست)، ساعت 2 میدان منیریه باشم.

ت. با کمی تاخیر می آید. بدون چادر. ناهار نخورده است. من نیز. می گوید مهمان من. باری نتیجه ی چند ساعت صحبت ما – که شرح آن –

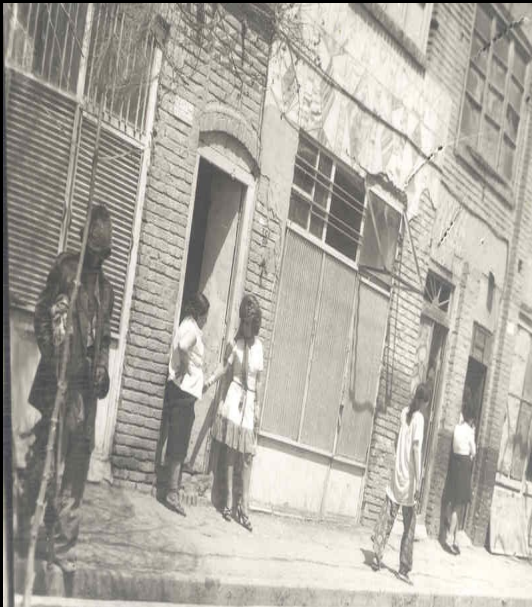
محتاج مجال دیگری ست - می شود این که:

نام اصلی اش شهلا رضوی ست. متولد 1335. اهواز. شغل پدر کارگر شرکت نفت. هشت خواهر و دو برادر. در 16 ساله گی شوهرش داده اند تا یک نان خور کم تر شود. یک سال بعد طلاق گرفته و به تهران گریخته. نزد خاله اش و بعد در دام فردی افتاده که قول خواننده گی و هنرپیشه گی به او داده و حالا قوادش است. اسمال دادا. اسم طرف را با ترس می برد. می گوید حتا از فکر فرار می ترسد. خانه ئی در خیابان لشکر برایش گرفته. و کلی درد دل دیگر. می نویسم. اجازه می گیرم ویادداشت بر می دارم. گوشه ئی از این نوشته ها بر حسب اتفاق چند سال پیش در خانه ی رفیقی پیدا شد. به همراه این چند عکس. شرح صحبت هایش بماند. نشانی خانه اش را با احتیاط می دهد و خطر اسمال دادا را با لرز و رعشه به یاد می آورد. دو سه بار دیگر می بینمش. هر بار افسرده تر و پژمرده تر شده است. و بعد گرفتاری های سیاسی و جدا شدن از متن جامعه ارتباط ما را به طور کلی می بُرد. ث. برای روسپی شدن و "کار" در قلعه ی شهرنو [اشتغال از نوع شاهنشاهی و تمدن بزرگ]، بوروکراسی پیچیده ئی در کار نیست. چهار قطعه عکس. شناسنامه. گواهی طلاق در صورت تاهل. کارت سلامتی از بهداشت. تایید کلانتری محل پس از مراجعه به شهرداری منطقه. همین. روسپیان به محض ورود به شهرنو تحت کنترل یکی از اشار و اوباش باند قوادان قرار می گرفتند. قواد از طریق ضرب و شتم و چک و سفته، تصور فرار را در همان روز اول می کشت. روسپیان قلعه به دلایل دشواری توان فرسا و جان کاه تن فروشی، حداکثر تا سن 30 ساله گی امکان بهره دهی داشتند و روز به روز تحلیل می رفتند و پس از خروج از چرخه ی روسپی گری به کارهای مختلف – از جمله پادوئی، نظافت، دلالی، آشپزی، توزیع مخدر و غیره - در همان شهرنو می پرداختند.



برخلاف نوشته ی سایت های "مدرسه ی فمینیستی" و سایت (مقاله ی روسپی گری در ایران - www.womeninIran.net شیوا زرآبادی) پلیس شهربانی مستقر در شهرنو – که در جاهای مختلف قلعه می چرخید – نه فقط از ورود جوانان کم سن و سال جلوگیری نمی کرد. بل که خود یک پا مشتری دائم، مجانی و شریک قوادان بود و بر پخش مواد مخدر نیز نظارت می کرد. (عکس های ضمیمه - همه تصاویر متعلق به صاحب این قلم است). ج. دو ماه پس از انقلاب 57 (اواخر اسفند) به سراغ شهلا رفتم. هنوز قلعه ی پیر پا برجا بود. کسی نمی شناختش. یا این گونه وانمود می کردند. پس از اصرار و انکار سرانجام یکی از واسطه ها گفت، شهلا کله ش بوی قرمه سبزی می داد. چند بار فرار کرده بود. اون هم از دست کی؟ اسمال دادا!! رفته بود اهواز سراغش. تا.





- واردات سالانه 5 تا 6 میلیارد دلار کالای قاچاق به کشور از اسکله ها و ورودی های نامرئی.

- به ازای ورود یک میلیارد دلار کالای قاچاق دست کم 25 هزار کارگر بی کار می شوند.

(در افزوده: کسانی خود را به سفاقت زده و مخالفت ما با واردات، رکود تورمی و به تبع آن بی کارسازی گسترده ی کارگران را به حساب دفاع از بورژوازی داخلی؟ ملی! نوشته اند. بالاخره آدمی که حرفی برای گفتن نداشته باشد باید هم به پارازیت افکنی انگلی تقیل یابد)

- اکثریت قاطع کارگران کشور به صورت قراردادی کار می کنند و تعداد کارگران رسمی کم تر از 25 درصد است.
- اخراج کارگران در 4 ماهه ی ابتدای سال جاری (1389) نسبت به مدت مشابه در سال گذشته دست کم دو برابر شده است.
- آمار رسمی از نرخ 16 درصدی بی کاری و 5/3 میلیون نفر بی کار سخن می گوید.

(در افزوده: خبرگزاری ایلنا روز سه شنبه 9 شهریور 1389 نوشت: اگر نسبت 41 درصدی جمعیت فعال در پایان سال 1384 را به عنوان شاخص بپذیریم، نرخ بی کاری در پایان بهار 1389 به 73/18 درصد خواهد رسید!!)

باهوده است که فعالان آگاه جنبش کارگری اخیراً در مقالات خود از زوایای مختلف به ضرورت شکل بندی جنبش اجتماعی بی کاران نگریسته اند. صرف نظر از شکل و لونتاریستی پیش نهاداتی که در این مقالات آمده است، نمی توان از این مساله ی مهم به ساده گی گذشت.

گذشته از آمار ضد و نقیضی که درباره ی نرخ بی کاری ارائه می شود، تعریف اشتغال نیز در ایران با کج فهمی های بسیاری مواجه است. در صورتی که زنان خانه دار، کارگران ساختمانی با مشاغل فصلی و دیمی، هفته ای دو ساعت کار؛ کارگران بی کار خانه نشین و برخوردار از بیمه ی بی کاری کم تر از هیچ، کارگران در جستجوی کار (ثبت نام نشده در اماکن کاریابی)، فارغ التحصیلان بی کار – که گفته می شود نرخ بی کاری شان در حدود 70 درصد است – به صورت واقعی بررسی شود معلوم نیست نرخ بی کاری در ایران تا کجا صعود خواهد کرد.

در هر صورت بی کاری و به تبع آن فقر از دلائل عمده و اصلی روسپی گری به شمار می رود. داور شیخوندی (جامعه شناس در رشته ی جرم شناسی) – که از 5 دهه ی پیش تاکنون تحقیقات وسیعی در زمینه ی علل بزه کاری در ایران انجام داده است، با اشاره به معضل بی کاری در ایران، فقر را یکی از پی آمدهای بی کاری بر شمرده، و خاطر نشان شده است در جامعه ی که شب و روز از بی کاری سخن می گویند، گسترده شدن پدیده ی روسپی گری دور از ذهن نیست.

(اکرم دادخواه، مقاله ی: عوامل موثر بر روسپی گری زنان در ایران، شنبه، 2 / دی 1384)

اشاره می کند و می نویسد:

«اظهارنظر درباره ی میزان رواج روسپی گری در ایران و شکل های بروز این پدیده، با توجه با حساسیت های حول این محور، بررسی این پدیده ی پنهان اجتماعی را نیز سخت تر می کند. شاید بتوان گفت آخرین آمار و بررسی پژوهشی درباره ی میزان رواج این مساله در تیرماه 1388 منتشر شد. در آن مقطع سید کاظم رسول زاده ی طباطبائی – مدیر گروه روان شناسی دانشگاه تربیت مدرس – گفت: "در دهه ی 60 و 70 سن روسپی گری بالای 30 سال بود. اما اکنون سن روسپی گری از 15 سال به بالا رسیده است." یکی از کامنت گزاران هوشمند ذیل این گزارش – مقاله ی پخواننده نوشته است: "حضررات محترم! فقر فرهنگی و اقتصادی در هر جامعه ی محصول انباشت سرمایه است. فقر در هر جامعه ی محصول تقسیم ناعالانه ی ثروت، الیگارشیک تکنوکراتیک و رشد بوروکراسی است." (پیشین - تاکیدها از من است)

همچنین درباره ی عوامل و سن روسپی گری در ایران بنگرید به مقاله ی طولانی در این نشانی:

http://www.Iranian.com/main/2007-44 - 44
تحت عنوان "روسپی گری و قاچاق انسان" نوشته ی فروزان جهرمی. در گزارشی دیگر پیرامون تقلیل سن روسپی گری و افزایش آن در تهران به نقل از کارشناس ارشد جامعه شناسی و عضو کارگروه زنان و دختران آسیب دیده در ایران گفته شده سن روسپی گری در ایران به 13 سال کاهش یافته است و یازده درصد روسپیان تهران با اطلاع همسران شان دست به این کار می زنند. در این http://www.peiknet.net/08-augusti/news.asp?d:30856 گزارش از فقر به عنوان عامل اصلی روسپی گری یاد شده است.

فقر
هر انسان شریفی که تا کلاس دوم اکابر درس خوانده باشد به درست می داند که فقر از عوامل مهم انواع بزه کاری های اجتماعی، از جمله روسپی گری ست. سایت آفتاب - متعلق به حسن روحانی رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت – طی گزارشی به نقل از روزنامه ی مردم سالاری می نویسد: «ایران دومین کشور دارنده ی ذخائر گاز و نفت در جهان است و طبق گزارش بانک جهانی با سرانه ی درآمد ناخالص ملی 3540 دلار بیست و چهارمین قدرت اقتصادی جهان در سال 2010 است. اما به دلیل سیاست گزاری های ناکارآمد [؟] فقر، بی کاری، اعتیاد، نابرابری، تصادفات راننده گی، کم سواد، طلاق و جرائم قضائی زنده گی مردم را بی کیفیت [؟] کرده است. مردم از ناراحتی های روحی و روانی رنج می برند. به طوری که طبق گزارش انجمن روان شناسی حدود 21 درصد مردم ایران به بیماری های روانی مبتلا هستند. فقر و بی کاری به عنوان مادر مشکلات بوده... در حال حاضر (26/2/1389) بیش از 3 میلیون کودک محروم از تحصیل و 5/1 میلیون نفر کودک کار به دلیل فقر وجود دارند. سوءتغذیه و...»

http://www.aftab.ir/articles/economy...
(تمام تاکیدها از من است. علامت [؟] نیز از من است)
در مورد رابطه ی فقر و روسپی گری بنگرید به:
- سرگذشت واقعی سارا دختری که از فقر به روسپی گری تن داده است:
www.sara-sh.persianblog.ir
نیز به دو فایل تصویری ذیل در ارتباط با فقر و روسپی گری
www.youtube.com/watch?v=QJOVYZDIOHE
www.youtube.com/watch?v=2 MHSNKG DYWS

همچنین درباره ی سرگذشت ناتاشا – ملکه ی زیبایی نیکاراگوئه – که به دلیل فقر به روسپی گری تن داده است. بنگرید به:

www.uzakyol.blogspot.com/2008/02/blog-post-3359.htm /
منبع اصلی این وبلاگ – که حاوی چند تصویر از ناتاشاست – روزنامه حریت ترکیه است که گزارش را به نقل از "گاردین" آورده:
www.millyet.com.tr/content/galeri/yeni/goster.asp

در کشوری که چهل میلیون انسان زیر خط فقر مطلق و نسبی زنده گی می کنند (آمار عادل آذر رئیس مرکز آمار ایران) رواج روسپی گری نباید چندان شگفت ناک باشد. پدیده ی علنی که هر شهروند پیاده یا سواره یی با نیم ساعت خیابان گردی مصادیق فراوان آن را خواهد دید!

بی کاری = فقر
دعوا بر سر آمار واقعی نرخ بی کاری در ایران هرگز به جایی نخواهد رسید. در تاریخ 6 / شهریور 1389 دهقان کیا، عضو هیات مدیره ی کانون شوراهای عالی کار استان تهران از موارد ذیل خبر داد:
- افزایش 40 درصدی اخراج حجم کارگران از واحدهای تولیدی.
- ورشکسته گی بیش از 90 درصد از واحدهای تولیدی واگذار شده به بخش خصوصی.



و این که یه روز تریاک زیادی خورده بود و نفت ریخته بود و خودش رو سوزنده بود... جز غاله شده بود طفلی.
همان جا خراب شده بودم و ناگهان شاملو به خاطر م خطور کرده بود که:

«در برابر کدامین حادثه

آیا

انسان را

دیده یی

با عرق شرم

بر جبین اش؟» (احمد شاملو، 1382، ص: 605)

عرق شرم نه جبین، که وجودم را به سیلاب برده بود.

2. سی و چهار سال بعد

سی و دو سال از انقلاب بهمن 57 سپری شده است. انقلاب شد که بساط کثیف فقر و فحشا و بی کاری و بی خانمانی و کاخ نشینی و فاصله ی طبقاتی و بورژوازی ملی! و کمپرادور و سگ زنجیره یی امپریالیسم و غارت و گرسنه گی و کار کودکان و جمع شود. انقلاب نشد که یکی در زعفرانیه و دبی و تورنتو برج بسازد و دیگری رخت خوابی به اندازه ی یک کارتن برای خوابیدن گیرش نیاید. باری بدون شرح به دو خبر – گزارش به نقل از دو سایت رسمی دولتی اشاره می کنم. سایت فرارو – متمایل به اصلاح طلبان دولتی – در تاریخ 28 تیر 1389 چنین نوشته است:

«اینک مسوولین وزارت بهداشت برای کنترل وضعیت ایدز بر سر یک چهار راهی قرار دارند. سامان دهی وضعیت روسپیان مستلزم به رسمیت شناخته شدن آن ها توسط مسوولین است که این امر خود تبعات قانونی روانی و اجتماعی فراوانی خواهد داشت. به گزارش فرارو وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی [دولت دهم] در جمع معاونان بهداشتی دانشگاه های علوم پزشکی سراسر کشور سخنانی گفته که در نوع خود بی سابقه و مهم هستند. مرضیه وحید دستجردی در خصوص مساله ایدز در کشور اظهار داشته است: "زمانی نگران انتقال ویروس ایدز از طریق خون بودیم، اما در حال حاضر مسائل جنسی نگرانی ما را در این زمینه تشکیل می دهد. چرا که یک (روسپی) می تواند در سال 5 تا 10 نفر را به sex worker ویروس ایدز مبتلا کند و متأسفانه این گروه در سراسر کشور (تاکیدها از من است. {www.fararu.com پراکنده اند." (در افزوده: آیا ممکن است با وجود این اعتراف روشن خانم وزیر؛ رئیس دولت در جلسه یی – حالا سازمان ملل یا هر جای دیگری – منکر وجود روسپی و رواج مهار نشده ی روسپی گری در ایران شود؟)

سایت فرارو در گزارش دیگری به تاریخ 12 اسفند 1388، تحت عنوان "روسپی گری زیر ذره بین - روسپیان در ایران



همین محقق پس از نقل دو نظریه از دورکیم و کوئینگ، به درست و با دقت می نویسد:

«در ایران به دنبال تجربه ی خصوصی سازی و تجربه ی بازار آزاد در فاصله ی سال های 68 تا 76 طبقه ی نو کیسه ئی با ویژه گی های زنده گی اشرافی پا گرفت که نماد تبعیض و تناقض شد. تا آن جا که به نوشته ی رسانه ها 90 درصد ثروت در دست 10 درصد افراد و 10 در صد ثروت در اختیار 90 درصد مردم است. چنین است که عدم تعادلی ناگزیر فقر عمومی را گسترش داده و عوارض جانبی چون فحشا و سرقت را به دنبال داشته است.»

نویسنده به نقل از ساترلند بر بی نتیجه گی روش های قضائی و مجازات متخلفین و بی اثر بودن سیاست تهدید و ارباب اشاره کرده و یادآور شده:

«در ایران مجازات هائی که برای این زنان صورت می گیرد عبارت است از:

1. اجرای حدود که صد تازیانه را در برمی گیرد.
2. سنگ سار در موارد خاص.

در ادامه ی مقاله موضوع "صیغه" مورد انتقاد شدید قرار گرفته و گفته شده:

«اگر روسپی گری را فروش تن در مقابل پول بدانیم، در ازدواج موقت همین امر با پشتوانه ی قانونی صورت می پذیرد و زمانی بر آن واقع می شود.»

(سایت پایان: رساله ی گروهی جمعی از دانش آموخته گان دانشگاه صنعتی امیرکبیر یا پلی تکنیک)

واقعیت این است که اگر بی کاری، مردان را به ارتکاب جرائمی مانند سرقت، توزیع موادمخدر؛ قاچاق و... سوق می دهد در مقابل زنان بی کار با توجه به وضع بیولوژیک خود مستقیماً به گرداب روسپی گری پرتاب می شوند. بی هوده نیست که اقتصاددان پاچه ورمالیده ئی به نام جگدیش باگواتی، طی مصاحبه ئی تلویزیونی در پاسخ به آثار مخرب جهانی سازی امپریالیستی در کشورهای عقب مانده و ارائه ی راه حل برای برون رفت از این معضل (بی کاری و تقلیل دستمزد کارگران زن) با وقاحت کم ماندی دختران فقیر را به اشتغال در صنعت سکس یا پذیرش فقر بیش تر فراخوانده است. (نامردی و رذالت را ببین!)

جهانی سازی و روسپی گری

واقعیت تلخ این است که جهانی شدن (سازی) سرمایه داری در جهان معاصر و به ویژه در عصر سلطه ی سیاه نولبرالیسم به شدت کالائی کردن وجود انسان را دستور کار قرار داده است. این نیز لابد از دست آوردهای پیش رفت تکنولوژی اطلاعات (است که شبکه های فحشا و روسپی گری را با تنوعی شگفت IT ناک به صنعتی جهانی و سخت پول ساز تبدیل کرده است. فقط در یک قلم بازار تولید فیلم های هرزه نگاری در آمریکا سالانه نزدیک به 12 میلیارد دلار سود به جیب سوداگران و سرمایه داران ریخته است. در شکل دیگر —

ماجرأ، مهاجرت های ناگزیر بین المللی کارگران بی کار شده و فقیر به گسترش صنعت تجارت سکس و توربسم جنسی افزوده است. مناطق داغی در اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین عملاً مسوولیت حل مشکل مازاد اقتصاد سرمایه داری کازینو را به عهده گرفته اند. در این اقتصاد پر سود زنجیره ی هتل داران پا اندازان حرفه ئی باشگاه های رقص، روسپی خانه ها، سالن های ماساژ و شبکه های تلویزیونی ماهواره ئی همه ساله یک میلیون کودک را وارد باز آزار تجارت سکس می کنند

سازمان جهانی کار (ILO) آمار دقیقی از تجارت جنسی کودکان ندارد ولی تعداد آنان را بیش از 2 میلیون نفر ارزیابی می کند، که 98 درصد آنان را دختران و 2 درصد آنان را پسران بین 12 تا 17 سال تشکیل می دهند. به گزارش ILO بیش از 28 درصد اقتصاد تایلند و اندونزی و فیلیپین بر پایه ی صنعت سکس می چرخد. وجود شرم آور 400 هزار کودک روسپی در هند؛ 75 هزار فیلیپین؛ 800 هزار تایلند؛ 100 هزار تایلوان؛ 200 هزار نپال؛ 300 هزار آمریکا؛ 500 هزار آمریکای لاتین و 2 میلیون برزیل، همان مدینه ی فاضله ئی ست که قرار بود سرمایه داری برای کودکان به ارمغان آورد. در چرخه ی این جنایات هولناک گفته می شود یک کودک در هر سال خدمات جنسی اش را به دو هزار نفر می فروشد. این است آرمان شهر سرمایه داری.

پایان سخن

بی کاری عامل هول ناک عصر معاصر و افزایش آن نتیجه ی مستقیم بحران های سیکلیک سرمایه داری ست. از بی کاری زنان بارها به مراتب بیش تر از مردان آسیب می بیند. به این جدول توجه کنید:

فاکتورهای اقتصادی	زنان	مردان	نسبت زنان به مردان
نیروی کار	33	77	43%
درآمد به دلار آمریکا	77/5	15/14	41%
کادرها و متخصصین	13	87	15%
کارکنان حرفه ئی	34	66	51%
درصد بی-کاری بزرگ-سالان	72/15	29/9	

نتیجه-ی تحقیقات فوروم اقتصاد جهانی در مورد ایران (2009)

به نقل از: مرجان افتخاری 2010 فقر و تهی-دستی زنان و کودکان در جهان و ایران

بدیهی-ترین نتیجه ئی که از این جدول بر می آید این است که درآمد روزانه-ی 15/14 دلار مردان و دستمزد متوسط 77/5 دلار زنان در روز نه فقط موید یک آپارتاید جنسی شدید است بل که نشان دهنده ی فقر مضاعفی ست که زنان ایران تحمل می کنند. مرز این فقر با روسپی-گری وقتی نازک تر می شود که بی کاری زنان تنها و بی پناه را نیز بر سیاهه ی آن اضافه کنیم. در چنین شرایطی یادش به خیر فروغ که گفته بود:

"خانه سیاه است."



آنکه ثروت خود را باخت

زیاد باخته است

ولی آنکه شهامت خود را باخت

پاک باخته است

سروانتس

در غرب چه می گذرد!

نویسندگان: مریم طاهری- مسئول تشکل پلاو فادیمه را هرگز فراموش نکن- مالمو، فریده آرمان- مسئول کمیته دفاع از حقوق زنان- مالمو، حسن صالحی- عضو هنیت مدیره تشکل پلاو فادیمه را هرگز فراموش نکن- مالمو



در سوئد ما فقط از راسیسم رنج نمیبریم بلکه از راسیسم وارونه نیز رنج میبریم. این راسیسمی است که انسانها را بر حسب اینکه از کجا آمده اند، چه باور مذهبی ای دارند و یا فرهنگشان چیست دسته بندی می کند و به آنها اجازه میدهد که تحت عناوین مذهب و فرهنگ و برخلاف ارزشهای انسانی هر کاری دلشان خواست انجام دهند... اخیراً دادگاهی در شهر بورس سوئد، همه متهمین پرونده " دفع ارواح خبیثه " از بدن دختری را تبرئه کرد. متهمین که از جمله نامادری و پدر کنگویی این دختر ۱۴ ساله هستند طی ده سال گذشته این دختر را مورد آزار و خشونت فیزیکی قرار داده اند تا "اجنه" را از بدن وی بیرون کنند. متهمین این دختر را " ساحره " می خواندند، تن او را با چاقوی داغ می سوزاندند و او را در حبس و انزوا نگه میداشتند تا " بیماری اش" به کس دیگری سرایت نکند. دخترک را چنان کتک می زده اند که او از شدت جراحات وارده با آمبولانس به بیمارستان منتقل می شد. دادگاه منطقه ای بورس به خاطر آنچه که "فقدان مدارک کافی برای اثبات جرم" خوانده شده و با اتکا به قانون آزادی مذهب در سوئد و استناد به اینکه آزار روحی کودکان غیرقابل مجازات است همه متهمین این پرونده را تبرئه کرد. از سوی دیگر ماریا دختر ۱۹ ساله کرد یک روز بعد از ۱۹ ساله شدنش در تاریخ ۲۳ آوریل ۲۰۱۲ در شهر لندسکرونای سوئد به خاطر مسائل "ناموسی" درآپارتمانش به قتل رسید. متهمین این پرونده برادر ۱۶ ساله وی و همچنین مادرش هستند که گفته میشود او فرمان قتل را صادر کرده است. این دختر جوان را در خارج از سوئد و علیرغم میل خود زمانی که او فقط ۱۴ سال داشت به مردی شوهر داده بودند. وی یک سال پیش به سوئد بازگشت. از نظر خانواده ماریا، او مایه ننگ خانواده شده بود و باید به قتل می رسید. ماریا بارها از این حرف زده بود که در آپارتمانی که زندگی میکند امنیتی ندارد و همواره با ترس زندگی میکند. با اینهمه مقامات کمون لندسکرونا کمکی به او نکردند و او را به خانه امن منتقل نکردند تا اینکه سرانجام به قتل رسید. از نظر ما میان حکم تبرئه درمورد متهمین به "دفع ارواح خبیثه" از بدن آن دختر نوجوان و قتل ناموسی ماریا رابطه مستقیمی وجود دارد. دادگاهی که متهمین به کودک آزاری را تحت عنوان آزادی اجرای مناسک مذهبی تبرئه می کند، عملاً راه برای ارتکاب قتل و جنایت تحت عنوان مذهب و یا " فرهنگ دیگران " باز گذاشته است. وقتی که قوانین موجود سوئد در قبال ازدواج کودکان و ازدواج اجباری متداول در محیط های مردسالار و مذهبی کارائی ندارد، عده ای دست خود را باز می بینند که تحت عنوان " تفاوت های فرهنگی " زندگی دختران جوان خارجی را به جهنم تبدیل کنند و حتی مانند پلا، فادیمه و ماریا به ضرب چاقو و یا باشکیک گلوله به زندگی آنها پایان دهند. **ادامه درص 26**





از سرگیری اعتراض ها به اوضاع اقتصادی در اسرائیل

رادیو فردا- 19 می

یکی از تظاهرات اعتراضی به افزایش قیمت مواد غذایی و

حامل های انرژی در اسرائیل در سال ۲۰۱۱.

هزاران اسرائیلی در اعتراض به وضعیت اقتصادی و معیشتی خود شنبه شب در سه شهر بزرگ این کشور دست به تظاهرات زده و خواستار پاسخگویی دولت اسرائیل شدند. تظاهرات شامگاه شنبه در خیابان ها و مراکز عمده در سه شهر اورشلیم، تل آویو و حیفا با شرکت اقشار مختلف اسرائیل برگزار شد. تظاهرکنندگان این بار یک شعاری غیر عادی برای خود انتخاب کرده بودند: «مردم چیزهای مختلفی می خواهند!»

شعارهایی نیز مانند «بهار عبری» (بر سبک «بهار عربی»؛ اشاره به تلاطم های سیاسی یک سال و نیم اخیر در برخی از کشورهای عرب و اسلامی خاورمیانه و شمال آفریقا) روی دست برخی از تظاهرکنندگان دیده می شد. شعار تظاهرات تابستان گذشته با عنوان «ملت عدالت می خواهد، نه صدقه» نیز در تظاهرات شامگاه شنبه تکرار شد.

بزرگ ترین تظاهرات تاریخ اسرائیل که به امور سیاسی و امنیتی ارتباط نداشت، ماه سپتامبر گذشته (شهریورماه) با شرکت حدود نیم میلیون نفر برگزار شد.

حال پس از حدود ۹ ماه وقفه و تنها چند روز پس از آرایش سیاسی جدید دولت و پیوستن حزب کادیما به ائتلاف دولت بنیامین نتانیاهو، برگزاری این تظاهرات چالشی جدید برای این دولت محسوب می شود.

حزب کادیما در زمانی که رهبر اپوزیسیون بود، در انتقاد از دولت و در دفاع از خواسته های مردمی نقش فعالی داشت. شائول موفاز، رهبر کادیما گفته بود که فرزندان خودش نیز در این تظاهرات شرکت کرده بودند.

ناظران می گویند، بسیاری از تظاهرکنندگان خواسته اند که نیات واقعی دولت تازه نتانیاهو را در حالی که از حمایت ۹۴ نماینده از میان ۱۲۰ نماینده کنست برخوردار است، به چالش بکشند.

سال گذشته تظاهرات مردمی موجب تشکیل کمیسیونی به ریاست یک اقتصاددان اسرائیلی شد که کمیسیون زیر نظر او سلسله پیشنهادهایی را به دولت ارائه کرد. اما بسیاری از آن پیشنهادها با این استدلال که «نیازهای امنیتی و دفاعی» مهم تر است، اجرا نشد.

کمیسیون «تراختنبرگ» خواهان کاهش بودجه نظامی و دفاعی و اختصاص آن به نیازهای مردمی شده بود. اما اهود باراک، وزیر دفاع، و نیز فرماندهان ارتش با تأکید بر وجود «خطرات مرتبط با وضعیت جدید خاورمیانه پس از بحران های منطقه ای» و نیز «چالش های ناشی از برنامه هسته ای ایران»، مانع از کاهش ۲۰ درصدی بودجه این نهادها شدند. تظاهرات سال گذشته از اعتراض پدر یک خانواده اسرائیلی به بهای نوعی از پنیر آغاز شد که به کاهش بهای محصولات لبنی و برخی کالاهای دیگر برای مدتی کوتاه منجر شد اما با فروکش کردن اعتراض ها، دوباره بهای انواع کالاهای خدمات گران شده است؛ قیمت بنزین، برق و آب و ارتباطات در هفته های اخیر شدیداً افزایش یافته اند.

بر خلاف وعده های دولت، بهای مسکن نیز که بخش بزرگی از درآمد اقشار متوسط را می بلعد، کاهش نیافته است.

دولتمردان را به آزمون کتبه نوشته روزنامه هآرتص، ماه مه ۲۰۱۲ برای تظاهرات جهانی در اعتراض به سرمایه داری و گوش ناشنوای دولت ها تعیین شده است و مردم اسرائیل نیز می خواهند که بخشی از اعتراض های جهانی باشند.

شامگاه دوازدهم ماه مه که شاهد تظاهرات وسیع اسرائیلی ها بود، سالگرد تظاهرات مردمی اسپانیا نیز بود و اسپانیایی ها شامگاه شنبه تجمع های اعتراضی وسیعی را در کشور خود سامان دادند.

هآرتص نوشت: مردم از احزاب چپ و راست و میانه که معلوم شده است که سران آن تنها برای منافع شخصی خود کار می کنند، احساس نفرت پیدا کرده اند و حال که ائتلاف دولت به شدت گسترده شده است، مردم می پرسند که با چنین دولتی، آیا قرار است که وضع ملت به راستی دستخوش تغییر مثبتی شود؟

پرسشی که مردم اسرائیل منتظر پاسخ آن در طول زمان نشده و با احساس نومیدی نسبت به این دولت، حضور اعتراضی دوباره خود را در خیابان ها الزامی تشخیص داده اند. بسیاری از مردم اسرائیل، دولت «وحدت ملی» این کشور را دولت «فلج ملی» نامیده اند.

در کنار بهای بنزین، قیمت انواع حامل های انرژی نیز در هفته های اخیر به شدت افزایش یافته است. مردم اسرائیل یکی از گران ترین قیمت ها را برای بنزین می پردازند؛ دو دلار و نیم برای هر لیتر و ده دلار برای هر گالن. این در حالی است که مالیات ها در اسرائیل نیز یکی از سنگین ترین مالیات ها در سراسر جهان است و دولت شدیداً وابسته به درآمد مردم است و به گفته مردم اسرائیل، دست دولت مرتب در جیب مردم است.

با وجود این وضعیت، بر شمار سرمایه داران و میلیاردرهای جدید در این کشور افزوده شده است؛ در سال ۲۰۱۱ شمار میلیاردرهای این کشور به ۱۱۶ نفر رسید و صدها سرمایه دار بزرگ بر بسیاری از امور چنگ انداخته اند.

بسیاری از این سرمایه داران با دولت و نهادهای وابسته به آن، ارتباطات گسترده و پیچیده ای دارند؛ امری که همواره مورد اعتراض مردم این کشور است.

مسئولان دولت اسرائیل در ماه های اخیر گفته بودند، در حالی که اعتراض های مردم در بخش های وسیعی از اروپا و نیز نا آرامی کشورهای عرب همسایه در اوج خود است، «ثبات سیاسی و اقتصادی اسرائیل» بیانگر «عملکرد درست دولت» است؛ اما اکنون از سرگیری تظاهرات مردمی، این ادعاهای

SELL YOUR HOUSE

For all it worth with lowest commission (As low as 0.5%)

When you list with Masoud you get:

- LOW COMMISSION (As Low As 0.5% Listing Agent Fee) for full MLS services
- Access to An Extensive Network of Qualified Buyers
- Your Property Marketed to Millions on different Websites
- Your Home Featured in Full Colour Print Ads, Flyers & Brochures
- Your Home Marketed to Thousands Through Direct Mail

Call Today For A Free Market Evaluation
No Cost • No Obligation

Call Me Direct At (416) 579-1860

KINGSWAY
REAL ESTATE BROKERAGE
Office : 905-268-1000

Not intended to solicit those currently under a Agency Agreement

Masoud Behbahani
Sales Representative



اخوان المسلمین مصر گرفتار

در دام پلورالیسم

علالدین عرفات- ۱۵ می

مترجم : محمد جعفری



جامه عمل بپوشاند. کاری دشوار پیش روی اخوان المسلمین است؛ به این صورت که یک بخش از اعضا فعال و طرفداران، همچنان پایبند ارزش های سنتی هستند، امری که به همراه تعارض نسل ها، وضعیت تناقضات موجود در سطح این سازمان را وخیم تر می کند. بویژه آن که این جنبش دیگر فاقد نظریه پردازان دینی است که توان فکر کردن به دورانی جدید را داشته باشند. این امر پس از مرگ بنیانگذار جنبش یعنی حسن البنا که البته بیشتر یک بنیانگذار بود تا یک متفکر، و نیز تأثیراتی که جنبش از سید قطب - اعدام شده در سال ۱۹۶۶ -، گرفت، مشهود است. از آن زمان، برای اخوان المسلمین دیگر کسی جز یک واعظ کهنسال یعنی شیخ یوسف القرضاوی (متولد ۱۹۲۶) که از طریق پخش برنامه در شبکه الجزیره قطر معروف شد باقی نمانده است اما او نیز در ماههای اخیر نسبت به اخوان المسلمین و تاکتیک سیاسی این سازمان برای کسب انحصاری قدرت، موضع بسیار منتقدانه ای گرفته است. مشکل دیگر این سازمان ظهور پلورالیسم در مصر است که در سطح اخوان المسلمین نیز انعکاس یافته است. گروهی از اعضای سازمان از حامیان قدیمی هستند. عده ای متعلق به نسل های جدید سازمان هستند که اغلب نسبت به تحولات و افکار نو، برخورد بازتری دارند. تعدادی از اعضا گرایش صوفی دارند و گروهی نیز سلفی هستند (۲). اما این سازمان در طول تاریخ خود همواره از ورود به بحث آزاد ناتوان بوده است و ترجیح می داده است که وجود تناقضات در درون خود را انکار کند.

یکی از مهمترین مسایلی که سبب چند دستگی در سازمان شده است موضوع حق حاکمیت است: این که این حق از مردم سرچشمه می گیرد یا از خدا؟ و این که از همین دریچه، معنای دموکراسی چیست؟ درحالی که نسل جوان اخوان المسلمین و بال های گشوده جنبش، نشانگر پیوستن آنان به دموکراسی و مفهوم شهروندی است، نسل گذشته اخوان المسلمین بر مفهوم «حاکمیت» یعنی حاکمیت الهی پایبند است.

گونه گونی یا تفرقه

اظهارنظرهای ناهماهنگی که از زمان سقوط حسنی مبارک از میان صفوف اخوان المسلمین بیرون می آید، هر چند نشانگر یک زبان دوگانه نیست اما ترجمان تنوع و گونه گونی درونی این سازمان است. به هر حال این دسته بندی ها می تواند موجودیت اخوان المسلمین را به خطر بیاندازد. وضعیت امروز اخوان، ما را به یاد تحولات درونی اتحاد سوسیالیست عرب (USA) می اندازد، گروهی که توسط جمال عبدالناصر در سالهای ۱۹۶۰ میلادی راه اندازی شد. این تشکل که جریان هایی از چپ افراطی تا راست افراطی را در خود جای داده بود، به محض گشایش فضای سیاسی در

اخوان المسلمین به ایفای نقشی دو پهلوی در جریان انقلاب پرداخته بود؛ این که حکومت دشمن دموکراسی و یک نیروی متعلق به گذشته است. با این همه، ماه عسل چندان طولانی نشد و حتی خطر احتمال رویارویی میان دو طرف بوجود آمد. این امر سه دلیل اصلی دارد: اخوان المسلمین در نوامبر ۲۰۱۱ پیش نویس قانون اساسی را که از سوی علی السالمی معاون نخست وزیر ارایه، و در آن به نظامیان مصونیت داده شده بود رد کرد. اخوان المسلمین همچنین به یک نقش سیاسی عمده برای ژنرال ها در نهاد قانون اساسی آینده تن نداد. و سرانجام این که اخوان المسلمین تحت فشار مردم، خواستار یک محاکمه واقعی برای حسنی مبارک رییس جمهوری سابق شد درحالی -



که شورای عالی نیروهای مسلح ترجیح می داد یک محاکمه ظاهری برگزار شود و از این طریق مسوولیت شماری از اعضای آن همچنان پس پرده بماند. اخوان المسلمین می تواند به همان راهی برود که حزب عدالت و توسعه (AKP) در ترکیه پیموده است. این حزب نظامی را پذیرفت که در آن ژنرال ها نقش مهمی داشتند و بتدریج آنها را آهسته به سمت خروج از قدرت سوق داد. اما آیا اخوان المسلمین چنین ظرفیتی دارد؟

جنبش اخوان المسلمین از ابتدا با نشانه ای ویژه شناخته شده است؛ پافشاری بر اصل «دعوت» (فراخواندن مردم به تعلیم و تربیت دینی)، و حمل پیامی که در نقطه نهایی خود، برقراری یک خلافت اسلامی را می بیند. این جنبش برای نخستین بار در تاریخ خود، تصمیم به تأسیس یک حزب سیاسی- ملی به نام آزادی و عدالت (PLJ) گرفت. این گونه است که این نیرو نه فقط درحال ترک موضع خوش نشین خود در جایگاه اپوزیسیون است بلکه در حال دست برداشتن از برخی ادعاهای جهانشمول خود نیز هست تا بتواند.

به آمال و آرزوی بخشی از رای دهندگان خود در حوزه اشتغال، آموزش، بهداشت، حمل و نقل، و مبارزه با فساد و...



اخوان المسلمین بر خلاف تعهدی که پیش از این مبنی بر عدم معرفی نامزد برای انتخابات ریاست جمهوری داده بود، با ۵۶ رای در برابر ۵۲ رای در سطح رهبری، تصمیم به معرفی نامزد گرفت. این امر تنها به تشدید تفرقه در درون سازمان منجر خواهد شد، سازمانی که به نوبه خود قربانی روابط پیچیده با نظامیان و رقابت میان سلفی هاست.

نتیجه ای که اخوان المسلمین در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۱ - ۲۰۱۲ مصر بدست آورد یک پیروزی درخشان بود. آن ها نزدیک به ۴۷ درصد از آرا و ۲۳۵ کرسی از ۴۹۸ کرسی را کسب کردند و احزاب سلفی در حدود ۲۸ درصد از آرا یعنی ۱۲۳ کرسی را از آن خود کردند. اخوان المسلمین از این پس در جایگاه قدرت در سطح نهادهای پارلمانی، باید با چهار چالش تازه از راه رسیده که موجودیت این سازمان را به خطر می اندازد، مقابله کند: پیامدهای ورود این سازمان به میدان سیاست و درگیری مستقیم آن با «امور [اجرایی]»؛ دشواری های ناشی از تحولات سیاسی و فکری در درون سازمان؛ تناقضات درونی؛ و فشار سلفی ها (۱). اخوان المسلمین، بنیانگذاری شده در سال ۱۹۲۸ میلادی بدست حسن البنا، در طول تاریخ خود همواره هم پیمان هایی عمل گرایانه (پراگماتیک) با نیروها و دولت های مختلف در مصر داشته است؛ با ملک فاروق که در سال ۱۹۳۶ به تخت پادشاهی نشست؛ با «افسران آزاد» که ملک فاروق را در سال ۱۹۵۲ سرنگون کردند. و با رییس جمهور انور سادات پس از سال ۱۹۷۰.

البته سازمان اخوان المسلمین از سال ۱۹۵۴ مخالفت خود را با جمال عبدالناصر آغاز کرد و مورد یک سرکوب وحشتناک قرار گرفت. هم پیمانی در زمان انور سادات بگونه ای بود که وی از اخوان المسلمین برای مبارزه با ناصری ها و نیروهای چپ استفاده ابزاری می کرد. در پی رسیدن حسنی مبارک به مقام ریاست جمهوری مصر در سال ۱۹۸۱، روابط اخوان المسلمین با «رییس»، میان مصالحه، تحمل نسبی و سرکوب گزینشی، در نوسان بود. بدین گونه، اخوان که هیچگاه توسط دولت وقت برسمیت شناخته نشده بود، توانست ۲۰ درصد کرسی های مجلس را در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۵ از آن خود کند. (البته آن ها در انتخابات یاد شده به عنوان نامزدهای مستقل، شرکت کرده بودند.) این سازش های تاکتیکی در منظر عموم انجام می شد و حتی رهبر سابق اخوان المسلمین در سال های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۹ محمد مهدی عاکف نیز آن را برسمیت شناخته بود. اینها گواه خمش پذیری (انعطاف) بزرگی است که این سازمان دارد، که در عین حال با همین کار به چهره خود به عنوان یک نیروی اپوزیسیون آسیب نیز زده اند.

این سنت مصالحه جویی، حتی پس از سرنگونی حسنی مبارک در فوریه ۲۰۱۱ و بدست گرفتن قدرت از سوی شورای عالی نیروهای مسلح (CSFA) نیز ادامه یافت. این شورا نیز مانند -

النور توانست ۱۰۷ کرسی را در انتخابات مجلس از آن خود کند. این درحالی است که حزب سازندگی و توسعه، جناح سیاسی جماعت اسلامی که به تفکر جهادیسیم نزدیک است، در رتبه بعدی قرار گرفت. در سطح حزب النور نیز رهبرانی چون م. نادر باکر، محمد نور و یا یوساری حمد هستند که با نسل جوان اخوان هم دل و هم فکرند. تشابه میان حزب آزادی و عدالت PLJ و النور، آینده این دو حزب را رقم خواهد زد. با این همه وادار شدن به درپیش گرفتن یک سیاست عملگرایانه تر، ممکن است سبب سرخوردگی بدنه اجتماعی این گروهها شود، بدنه ای که بویژه در روستاها مستقر است و به خاطر برقراری «خلافت اسلامی»، «آزادی سرزمین فلسطین» و پیاده سازی شریعت، به این احزاب رای داده است. بویژه آن که این احزاب حتی قادر نیستند خواسته های رای دهندگان در بخش اقتصادی و اجتماعی را نیز تامین کنند. همین امر ممکن است سبب شود که آنها نیروی محرکی که سبب پیروزی شان در انتخابات مجلس شد را از دست بدهند.

۱- فرانسوا بورگا، مقاله «سلفی ها بر ضد اخوان المسلمین» ژوئن ۲۰۱۰، لوموند دیپلماتیک. <http://ir.monddediplo.com/article...157>

۲- سلفی گری یک جریان بسیار متنوع است. گرایش سلفی ها، بازگشت به رفتار حضرت محمد پیامبر اسلام و اصحاب او (سلف یا نیاکان) و همچنین یک قرائت تحت اللفظی و اخباری از قرآن است. صوفیسم یک مکتب عرفانی است که به شکل انجمن های اخوت و توسط شیوخ و استادان دینی تاسیس می شده است.

برگرفته از ایران تربیون



آنها با استفاده از قدرت سازمان های خیریه خود و نیز کنترلی که بر تعدادی از مساجد دارند، توانستند به نفع اخوان کار کنند. بنابراین خطا است اگر ادعا شود که سلفی ها در دوران مبارک دلبستگی به سیاست نداشتند.

با این حال، پس از انقلاب سال ۲۰۱۱، جناح های سلفی اخوان، احزاب سیاسی خاص خود را ایجاد کردند و خود را از زیر سلطه سازمان بیرون کشیدند. اما سلفی های همچنان مردد، هنوز باقی مانده اند که باید درباره آنان سخن گفت، بویژه جناحی که حامی شیخ حازم صلاح ابواسمعیل برای ریاست جمهوری است که البته کاندیداتوری وی از سوی کمیسیون انتخابات رد شد. ابواسمعیل خود نیز نمونه ای از مسوولان اخوانی است که یک دل با اخوان دارد و دل دیگرش با سلفی هاست.

با این حال تحول اساسی شاید از درون خود گروه های سلفی برخیزد؛ یعنی ظهور بخش عملگراتر. هم اکنون شاهد سربرآوردن این بخش در حزب النور هستیم که قوی ترین حزب سلفی هاست.

حداقل یک دهه گذشته وجود داشته است اما در فوریه ۲۰۱۱ با رسمیت قانونی یافتن حزب الوسط (مرکز) به رهبری مهندس أبو العلا ماضی پس از ۲۰ سال انتظار، بیش از پیش آشکار شد. الوسط به مثابه نسخه ای مصری از حزب عدالت و توسعه ترکیه، و بازتاب دهنده آرمان های نسلی از اخوان است که در سال های ۱۹۷۰ و پس از یک دوره سرکوب های شدید، وارد عرصه سیاست شد. این حزب به دموکراسی، اصل شهروندی و پیشرفت زنان وفادار است و از برداشتی از اسلام دفاع می کند که با مدرنیته سازگاری دارد. الوسط در واقع معرف نخستین انشعاب بوجود آمده در سازمان اخوان المسلمین از زمان تاسیس در سال ۱۹۲۸ است. دومین انشعاب در بدنه اخوان المسلمین از زمانی رخ داد که محمد حبیب، معاون اول محمد بادی رهبر عالی سازمان، حزب النهضه را در ژوئیه ۲۰۱۱ تاسیس کرد. سازمانی که او بنیان نهاده است به حزب آقای ماضی نزدیک است و از نظر فکری متعلق به همان نسل است. حبیب با وجود سن بالا یعنی بیش از ۶۰ سال، بر سر پست رهبری اخوان به رقابت با رهبر عالی این سازمان در سال ۲۰۰۹ پرداخت اما در جریان انتخابات داخلی شکست خورد. هر چند محمد حبیب و محمد بادی هر دو در یک دوره به اخوان پیوسته اند اما با هم از نظر فکری و گرایش سیاسی تفاوت دارند؛ اولی مروج یک «اسلام تمدن گرا (مدرن)» است و دیگری به گرایش قطبیسم (مربوط به سید قطب) نزدیکی بیشتری دارد.

سومین انشعاب ایجاد شده در بدنه اخوان المسلمین زمانی رخ داد که عبدالمنعم ابو الفتوح عضو دفتر ارشاد اخوان المسلمین، بدون جلب حمایت سازمان، خود را نامزد ریاست جمهوری در انتخابات سال ۲۰۱۲ کرد. او یک جناح سرکش و قوی را در درون اخوان نمایندگی می کند، نسل «کیوتر» که همچنان در درون سازمان باقی مانده و در مبارزات انتخاباتی به نفع او فعالیت خواهد کرد. محمد سلیم العوا یکی دیگر از افراد نزدیک به اخوان است که وارد کارزار انتخاباتی شد. این بسیاری نامزد سبب شد، سازمان اخوان المسلمین برغم تعهدات پیشین خود مبنی بر معرفی نکردن نامزد، اقدام به معرفی یک نفر برای انتخابات ریاست جمهوری کند: او کسی نبود جز خیرات الشاطر، یک بازرگان، اما پس از آن که صلاحیتش از سوی دولت رد شد، به جای او محمد مرسى به عنوان نامزد اخوان المسلمین معرفی شد. این تصمیم بطور ناگهانی از سوی شورای مشورتی اخوان و با اکثریتی ضعیف در میان صدها عضو این شورا اتخاذ شد. چنین اختلافی در تاریخ اخوان المسلمین بی سابقه است و تصمیم یاد شده نیز نتوانست پایانی بر شکاف های درونی اخوان باشد. این درست درحالی است که روابط میان اخوان المسلمین و شورای عالی نیروهای مسلح (CSFA) بویژه پس از آن که این شورا با انحلال دولت فعلی و تشکیل یک دولت جدید توسط مجمع ملی این کشور مخالفت کرد، سخت تر می شود. از سوی دیگر، این سازمان باید با خطر یک روند سلفی شدن (سلفی سازی) مقابله کند، هر چند خود سلفی ها نیز توان تحت تاثیر قرار دادن اعتبار اخوان و نگاه سیاسی آن را دارند. رهبر عالی اخوان المسلمین همچون تعداد دیگری از نسل قدیمی ها، عمیقاً تحت نفوذ سلفی هاست. دلیل این امر آن است که بادی از بدو انتخاب به عنوان رهبر اخوان، در دوران پیش از انقلاب، اعلام کرده بود که بر اصل «دعوت» تمرکز خواهد کرد. — وجود چنین گرایشی به سلفی ها اجازه داده است که از سال های ۱۹۷۰ به این سو، نقش بسیار بزرگتری را زیر چتر اخوان ایفا کنند. سلفی ها همچنین در موفقیت های سازمان در دوران مبارک، بویژه در انتخابات در مناطق روستایی سهمیم بوده اند.

Advanced Computer



انواع خدمات کامپیوتری در محل کار و منزل

فروش، تعمیر و تدریس

New & used

By Appointment only

نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

- خدمات و کرایه سیستم صوتی
- عکسبرداری و فیلمبرداری از جلسات و مراسم
- XBOX 360 & Ps3
- تعمیر و فروش اکس پکس و پلی استیشن
- LCD projector, Camera & Sound Systems Rental



بابک یزدی

جنب پلازای ایرانیان

تلفن های تماس:

(416) 759-3396

(416) 471-7138

6061 Yonge St Suit: 1004

Website: www.advancedcomputer.info

Email: advanced.computer@live.com

or babakyazdi@yahoo.com

بیراهه های انقلاب

تحلیل هائی در مورد بهار عربی بخش چهارم

انقلاب دمکراتیک و انقلاب بورژوایی

سیامک ستوده



که اتفاقاً مردم به همین دلیل بیکاری و گرانی، و در عکس العمل به رایانه های قطع شده و قیمت های بالا بود که شورش می کنند، و بعد حبیب بورقیه. سفیر خودش را که همین بن علی بود، از ورشو فرا می خواند و او را مأمور برقراری امنیت می نماید. او هم در مقام وزیر کشور، با مشت آهنین، دست به سرکوب اتحادیه ها و فعالین و جنبش می زند و وقتی که در جریان سرکوبی این جنبش ها صاحب قدرتی می شود، خود بر علیه حبیب بورقیه کودتا و قدرت

همان طوری که می دانید آنچه که در کشور های عربی در جریان است در حال حاضر، بیشتر حالت جنبش های همگانی را دارد. معمولاً جنبش های انقلابی با این جنبش های همگانی شروع می شوند. البته گاهی هم با اعتصابات کارگری و گسترش این اعتصابات آغاز می شوند. ولی به هر حال در جایی حتی اگر به شکل اعتصابات کارگری هم شروع شوند، باید خود را به خواست های همگانی متصل کنند تا بتواند وسیع ترین نیروها را برای سرنگونی و عقب راندن رژیم های حاکم جمع آوری کنند.

جنبش های همگانی جنبش هایی هستند که حول شعار های همگانی شکل می گیرند. شعارهایی که طبقات مختلف اجتماعی در آن ها مشترک اند.

در مصر، جنبش همگانی حول برکناری حسنی مبارک که مورد درخواست طبقات مختلف، حتی بخشی از طبقه سرمایه دار می باشد شکل گرفت و بعد حتی کم و بیش به خواست کشورهای که قبلاً شریک و همکار وی بودند ولی با گسترش جنبش اعتراضی ماندنش را در قدرت به نفع نظام نمی دانستند، تبدیل شد.

بنابر این می بینید که جنبش های همگانی که حول خواست های عمومی شکل می گیرند، می توانند نیروی وسیعی را بسیج کنند. نیرویی که برای اولین حرکت انقلابی و اولین تغییر در ساختار سیاسی که معمولاً کار بسیار دشواری است ضروری می باشد. ولی این جنبش ها همین که خواست شان بر آورده می شود وارد مرحله جدیدی می گردند. این مرحله عبارت از این است که بین نیروهای متشکله این جنبش های همگانی شکاف ایجاد می شود و این امر هم بسیار طبیعی و حتی ضروری است.

شما توجه بکنید که مثلاً اگر در مصر، حسنی مبارک از اریکه قدرت کنار گذاشته بشود و یا پایین بیاید چه اتفاقی خواهد افتاد؟ اولاً بخش هایی از معترضین از جنبش همگانی جدا خواهند شد. همان بخش هایی که خواستار هیچگونه تغییری در ساختار نظام نمی باشند و بالعکس برای حفظ این نظام است که خواستار تغییرات جزئی و منجمله کنار گذاشته شدن حسنی مبارک شده اند. این ها در همین نقطه متوقف شده و دیگر با جنبش همراهی نمی کنند و حتی در برابر پیشروی بیشتر آن می ایستند.

البته، در فردای روزی که این اتفاق بی افتد طبیعتاً بخشی از مردم هم باشتباه فکر می کنند که بسیار خوب اگر حسنی مبارک عامل این جنایات و خفقان و دیکتاتوری بوده، پس با کنار رفتن او به هدف خود رسیده اند و بهتر است به خانه های خود بروند. این در حالیست که بخش هایی از جنبش هم همچنان با خواست های فراتر به مبارزه و مقاومت ادامه می دهند.

بهر حال یک شق اینست که وقتی حسنی مبارک از قدرت کنار رفت، دولتی را معرفی بکنند و این دولت ارتش را به خیابان ها بفرستد و به مردم بگویند، بسیار خوب، شما می خواستید حسنی مبارک برود، حالا برگردید به خانه های خودتان و هر کسی هم که مقاومتی بکند، ارتش دست به سرکوب او می زند، و بعد هم بگیر و ببندد شروع و قال قضیه کنده شود.

این یک حالت، که حالت غیر احتمالی نیست، هرچند که خیلی بعید است که اتفاق بیافتد. شما اگر به تونس توجه بکنید، آنچه که در حال حاضر اتفاق افتاد، کما بیش، بیست و سه سال پیش هم اتفاق افتاده بود. در زمان حبیب بورقیه، بیست و سه سال قبل، شورش و قیامی برپا می شود بنام انتفاضیه ی نان

را به دست می گیرد.

ابتدا برای خواباندن جنبش دست به اصلاحاتی هم می زند، زندانیان سیاسی را آزاد می کند، شکنجه را ممنوع می نماید و خلاصه، به زور سرکوب و اصلاحات، جنبش را متوقف می نماید و مردم حالا به زور یا با اختیار به خانه های خودشان باز می گردند.

می خواهم بگویم که این امکان پذیر است، ولی آنچه که معمولاً اتفاق می افتد اینست که بعد از این که خواست اولیه جنبش همگانی محقق می شود، یعنی مثلاً در تونس بن علی کنار می رود و یا در مصر چند روز دیگر ممکن است حسنی مبارک کنار برود، شکافی بین نیروهای متشکله جنبش بوجود می آید. بین آنها که از جنبش کنار می کشند و آنهایی که می خواهند ادامه بدهند.

مثلاً، در مصر بخشی خاموش نمی شوند و خواستار این می شوند که سران ارتش و تمام همکاران حسنی مبارک دستگیر و یک سلسله اصلاحات انجام بگیرد. از جمله خواستار تغییر نظام سیاسی و ساختار قدرت در مصر می شوند و به عنوان بخش انقلابی و سرنگونی طلب جنبش در برابر بخش دیگر که خواستار توقف جنبش است قرار می گیرند.

این شکاف در هر جنبش اعتراضی پس از برآورده شدن خواست های اولیه اش رخ می دهد و شکافی ضروری و مثبت است. کسانی که این قواعد و مسائل را در نظر نمی گیرند و صحبت از این می کنند که آپوزیسیون باید متحد و همه با ید با هم یکی بشوند کسانی اند که درک درستی از قواعد انقلاب ندارند. واقف بر این اصل نیستند که هر پدیده ای بر اساس تضادهای درونی خودش حرکت می کند.

در جنبش سبز هم موسوی و کروبی بصورت عناصر ارتجاعی که متعلق به خود طبقه حاکم و نظام سیاسی حاکم هستند، به خاطر اختلافاتی که با آن پیدا کردند، به جنبش آپوزیسیون پیوستند. حالا فرض بگیرید اگر در ایران جنبش سبز موفق می شد که ولایت فقیه را به عقب بنشانند که انتخابات مجدد برقرار کند و یا رژیم را مجبور نماید موسوی را برنده اعلام کند و در نتیجه احمدی نژاد کنار می رفت و موسوی سر کار می آمد، مسلماً بخشی از جنبش همگانی، یعنی موسوی و کروبی و هوادارانشان از جنبش خارج می شدند و در برابر آن قرار می گرفتند. ولی بخش سرنگونی طلب جنبش به مبارزه اش ادامه می داد.

بنابر این می بینیم که این شکاف به وجود می آید. برای پیش روی جنبش باید هم بوجود بیاید. این شکاف ها و تضادها جزو ضروری هر پدیده ای و لازمه تحول و پیشروی آن هستند. حالا کسی که این ها را در نظر نمی گیرد و صحبت از این می کند که آپوزیسیون باید یکی بشود، دست از اختلافاتش بردارد و وحدت پیدا بکند، باید گفت که در تخیلات شیرین خودش زندگی می کند. بعد از برآورده شدن خواست هر جنبش همگانی، درجنبش شکاف بوجود می آمد. تضاد جزو ذاتی جنبش است. نمی توان به آن بی اعتنا بود و نادیده اش گرفت. این تضاد اینست که بخش هایی از جنبش می خواهند آن را متوقف کنند و بخش هایی می خواهند که آن را به جلو برانند. این قانون تضاد است که در این جنبش ها عمل می کند. — این که آیا بخش انقلابی و متضاد جنبش قادر به پیش بردن این جنبش است، قادر به ادامه آن است یا جنبش متوقف می شود این دقیقاً بستگی به آگاهی مردم و درجه نفوذ عناصر و احزاب پیشرو در جنبش دارد، یعنی اگر توده مردم ندانند که گام های بعدی در انقلاب چیست، اگر توده مردم در مصر در این سطح پایین آگاهی باشند که فکر بکنند که معضل اصلی فقط حسنی —

در حال حاضر همین جناح چپ در اعتراض به حمله به دفتر اتحادیه در 15 ژانویه در استان قفصه توسط عناصر رژیم بن علی که هنوز خرابکاری می کنند، در بیست و شش ژانویه در استان الکاف، برای چهار روز اعلام اعتصاب می کند که ما از نتیجه آن مطلع نیستیم. ولی مسلم است که اگر این تلاش های جناح های انقلابی و چپ مورد حمایت مردم قرار نگیرد، تلاش برای عقب راندن بیشتر حکومت موقت که همان ادامه حکومت بن علی به کمک وزرای ناشناس و باصطلاح خوشنام می باشد، به نتیجه نخواهد رسید و متوقف خواهد شد. ولی اینکه این اعتصاب رخ بدهد و اینکه چه تعداد از کارگران از این فراخوان دفاع بکنند، دقیقاً بستگی به این دارد که تا چه اندازه از این قوانین مطلع باشند، یعنی مطلع باشند که با رفتن تنها بن علی کار از پیش نمی رود، و رفتن بن علی باید مقدمه تغییر کل نظام سیاسی باشد. اگر یک جامعه دموکراتیک می خواهند، باید قوای مسلح را منحل بکنند و قوای مسلحی را که تحت کنترل خود مردم است بوجود بیاورند و قص علی هذا.

آن چه که من می گویم اینست که در حال حاضر در تونس مبارزه شدیدی بین جناح های متفاوتی که هر کدام می خواهند مسیر انقلاب را به عقب و جلو ببرند، در جریان است. در زندان های تونس، طبق خبر لیبراسیون، یک قتل عام صد نفره انجام گرفته، از چندین هزار زندانی در تونس فقط 1800 نفر آن ها آزاد شده اند و سه هزار نفر از آنان هنوز تحت عنوان تروریست حفظ شده اند. بنابر این خواست های آزادی همه زندانیان سیاسی هنوز محقق نشده است.

خلاصه، آنچه که می خواهم بگویم این است که در هر جنبش همگانی پس از تحقق شعارهای اولیه، بین جنبش شکاف می افتد. بین جناح هایی که می خواهند به جنبش ضربه بزنند و آن را متوقف کنند و جناح هایی که می خواهند آن را به پیش ببرند. اما اینکه این جناح ها آیا موفق به این کار بشوند یا نشوند، دقیقاً بستگی به میزان آگاهی و شناخت مردم دارد.

باز اجازه دهید به سراغ مصر برویم. ما در مصر، یک حزبی داریم به نام اخوان المسلمین. این حزب 83 سال پیش تأسیس شده بود، با ایده های افراطی و سیاست هایی که ما در ایران با آن آشنا هستیم. این حزب در سال های 50 و 60 به شدت توسط حکومت، بخصوص بعد از این که متهم به ترور انورسادات شد، مورد قلع و قمع قرار گرفت و سرکوب شد. بعد در همان سال های 50 و 60 این حزب نه تنها در اثر این قلع و قمع ها، بلکه در اثر انشعابات داخلی نیز تضعیف شد.

در حال حاضر این حزب، همان طور که در اخبار می بینیم، در تظاهرات ها و جنبش های و تجمعات میدان التحرير خودش را بروز نمی دهد. این دو دلیل ممکن است داشته باشد، یکی این که هنوز مطمئن به پایان کار حسنی مبارک نیستند و برای این که دوباره قلع و قمع نشوند، نیروهای خودشان را آشکار نمی کنند. ولی مسلماً بعد از کنار رفتن حسنی مبارک و گسستن قید و بندهای نظام حاکم آن ها با تمام نیرویشان به حرکت در خواهند آمد.

دومین دلیل می تواند این باشد که اینها به خاطر این ضربات و انشعابات تغییر سیاست داده، دیگر آن حزب قبلی نیستند و اصولاً با عدم حضور و نمایش خودش در این حرکت ها و جنبش ها می خواهد راه را برای سازش با باقی مانده های رژیم حسنی مبارک باز بکند. در مصاحبه ای که اخیراً

توده مردم دارد. یعنی اگر توده کارگران تونس در این سطح نا آگاهی باشند که فکر کنند با رفتن بن علی همه چیز درست می شود طبیعتاً اعتلاف جناح میانه و چپ هم نمی تواند کاری از پیش ببرد. چون کارگران اکثراً به دنبال جناح راست می روند، بالعکس اگر یک کارگر، در اثر افشاگری و آگاه گری قبلی این مسائل را تشخیص بدهد، و درک درستی از گام های بعدی انقلاب و اوضاع و احوال جامعه داشته باشد، این جناح رادیکال است که می تواند نقش آفرین باشد و دولت موقت را به عقب براند و تغییرات اساسی تری در ساختار جامعه به وجود بیاورد.

شما همین بحثی را که ما طی چند جلسه قبل آنقدر بر آن تأکید کردیم و گفتیم که این حساب دو دوتا چهارتا است که تا زمانی که در جامعه نیروی مسلح خارج از کنترل جامعه وجود داشته باشد، چیزی به نام دموکراسی معنا ندارد را در نظر بگیرید. یعنی اگر شما در جامعه ای همه آزادی های سیاسی را هم برقرار بکنند، یعنی دموکراتیک ترین جامعه باشد، ولی تا زمانی که نیروی ارتش در پادگان ها لم داده است، حتی اگر از جنبش حمایت هم بکند، این دموکراسی پیشیزی ارزش ندارد. چون هر آینه در آینده، این ارتش می تواند حرکت کند و تمام دست آورد های دموکراتیک را پس بگیرد.

این چیزی است که ما آنقدر روی آن تأکید می کنیم. یعنی مسئله دموکراسی را به نیروی مسلح ربط می دهیم و در این مورد تمام تاریخ را هم به شهادت می کشیم. از جمله اینکه ما در نظام قبیله ای، همان طور که من قبلاً هم گفته ام، چیزی به نام دیکتاتوری و سرکوب نداشته ایم. چرا؟ برای اینکه ما نیرو و قوای مسلح جدا از مردم نداشتیم. همه اعضای قبیله مسلح به شمشیر بودند. ولی همین که مالکیت خصوصی بوجود می آید و انباشت ثروت شکل می گیرد و افرادی این توان اقتصادی را پیدا می کنند که برای خودشان ارتش مزدور اجیر بکنند، می توانند این ارتش مزدور را بر علیه دیگران به کار ببرند و دیکتاتوری خودشان را برقرار کنند.

بنابر این، از این دوران به بعد، از دورانی که جامعه طبقاتی شکل می گیرد، هر جا که آزادی های مردم از میان می رود و مردم برای کسب این آزادی ها قیام می کنند، با این نیروی سرکوبگر پاسدار، بسیج، لباس شخصی و ارتش مواجه می شوند و تا این نیرو را در هم نشکنند، نمی توانند رژیم را عقب بنشانند چون این نیروها نیروهای دفاعی طبقات دارا هستند. و تازه وقتی که نیروها را در هم می شکنند، چه اتفاقی می افتد؟ این اتفاق می افتد که اگر نیروها منحل هم بشوند و بعدش دولت جدیدی هم سر کار بیاید، اگر این دولت دوباره بخواهد ارتش را سازمان بدهد و آن را آماده سرکوب نگه دارد، خب، وقتی انقلاب تمام شد و مردم فکر کردند که به خواست های خودشان رسیدند و به خانه های خود رفتند، این نیروی مسلح می آید و دوباره شروع به دستگیری و سرکوب مخالفین می کند.. اول فعالین را می گیرد. بعد اتحادیه ها و شوراها را منحل می کند، بعد تشکل زنان را و بعد هم شما را، که دیگر کسی نمانده که از شما دفاع بکند و باین ترتیب خفقان اولیه دوباره برقرار می شود.

همان طور که گفتیم این چیزی است که دقیقاً در تونس بیست و سه سال قبل رخ داد و در حال حاضر هم در هر کدام از این کشورها می تواند دوباره اتفاق بیافتد. در تونس، تلاش های جناح های چپ و انقلابی برای ادامه انقلاب و پیشروی بیشتر آن اگر با حمایت توده مردم مواجه نشود، با شکست مواجه خواهد شد و دوباره دیکتاتوری باز خواهد گشت.

مبارک است و با کنار رفتن آن جامعه در مسیر درستی قرار می گیرد، خب طبیعی است که این جنبش پس از کنار رفتن حسنی متوقف می شود. و اگر یکی دو نفر هم مطرح بکنند که مسئله فقط حسنی مبارک نیست بلکه ساختار نظام سیاسی باید عوض بشود این ها مورد حمایت قرار نمی گیرند و مردم دنبال جریانات سازشکار می روند و ارتش هم می آید به خیابان ها و نظم را برقرار و هر مقاومتی را خنثی می کند.

بنابر این، اهمیت آگاهی بخشی هایی که امثال ما انجام می دهیم، در همین است. سرنوشت انقلابات به مقدار زیادی قبل از آن ها تعیین می شود. یعنی به درجه ای که ما قبل از وقوع انقلابات و قبل از شروع حوادث پی در پی و سرگیجه آور انقلابی بتوانیم آگاهی به توده مردم بدهیم و برای آنها مسیر گام های بعدی را روشن بکنیم، این آگاهی است که در لحظات مشخصی برای پیش روی انقلاب تعیین کننده می شود.

شما الان در تونس دقت بکنید. قسمت اعظم این فعالیت هایی که انجام گرفت توسط اتحادیه کارگری معروف تونس بود. این اتحادیه در حال حاضر دارای سه جناح است. جناح راست، جناح میانه، و جناح چپ. این اتحادیه نقش مهمی در استقلال تونس داشته، با این حال در طی دوران بن علی، یک عده از کمونیست ها و افراد رادیکال هم بطور ناشناخته در پیرامون آن فعالیت می کردند که در حال حاضر جناح چپ آنرا تشکیل می دهند.

این اتحادیه در حال حاضر، دچار همان شکافی است که من گفتم هر جنبشی پس از تحقق خواستهای اولیه اش دچار آن می شود. جناح راست اتحادیه که رهبران اتحادیه هستند، و قبلاً هم عضو حزب حاکم بن علی بودند و دست در دست او داشتند، بلافاصله پس از تشکیل دولت موقت، وزرای خودشان را که سه چهار نفر بودند، وارد آن کردند. منتها زیر فشار بدنه اتحادیه که خواستار بیرون رفتن همه همکاران بن علی از دولت موقت بود و با ائتلافی که بین جناح میانه و چپ رخ داد، ناچار شدند وزرای خودشان را بیرون بکشند.

گفتم که جناح راست رهبران اتحادیه هستند که اصولاً از متحدین بن علی بودند و سه یا چهار وزیر را وارد کابینه دولت موقت کرده بودند. جناح میانه، سندیکالیست هایی هستند که اصولاً علاقه ای ندارند که اتحادیه وارد مسائل سیاسی بشود و خواستار این هستند که اتحادیه صرفاً به خواست اقتصادی کارگران، به خواست هایی مانند افزایش مزد کارگران بپردازد و به صورت نیروی سیاسی وارد صحنه نشود و جناح چپ این اتحادیه ها که بیشتر کمونیست ها و افراد انقلابی و سیاسی هستند، عقیده دارند که نه، اتحادیه باید با تمام وزن خودش بعنوان یک نیروی سیاسی وارد معرکه شده، از جنبش زنان و جنبش های دیگر حمایت کند و نقش رهبری سیاسی را ایفا بنماید.

این سه جناح دارای سه برنامه متفاوت که کاملاً از هم متمایزند می باشند. در جریانات اخیر هم همان طور که گفتیم جناح چپ و میانه توانستند بر سر بیرون کشیدن نیروهای خودشان از کابینه اتفاق نظر پیدا بکنند و جناح راست را به عقب بنشانند که نتیجه اش بیرون آمدن وزرای اتحادیه از کابینه و بعد زیر فشار مردم، خارج شدن همه همکاران بن علی از مقامات دولتی شد. پس ببینید که این شکاف ها چگونه بعد از هر جنبش همگانی بوجود می آید، و این که در این شکاف ها نیروها و گرایشات سیاسی برنامه های خودشان را برای گام های بعدی انقلاب مطرح می کنند،

پیروزی جناح های رادیکال که خواستار پیشبرد انقلاب و اصلاحات رادیکال تر هستند به مقدار زیادی بستگی به آگاهی

سی ان ان، با سخنگوی این حزب انجام داد، کاملاً روشن بود که این حزب از نظر سیاسی با آن چه که ما از جریانات اسلامی در کشور خودمان و جریان خمینی می شناسیم و آشنایی داریم متفاوت است. سخنگوی این حزب اعلام کرد که ما خواستار تغییر قانون اساسی نیستیم، جز بند هایی از آن، بر اساس همین قانون اساسی می شود انتقال نظام به قدرت را انجام داد.

البته آنها هم مثل بقیه قبل از هر چیز خواستار آن هستند که حسنی مبارک کنار برود ولی اعلام کردند که طبق همین قانون اساسی، وقتی خلع قدرتی به عمل می آید، این دادگاه عالی مصر است که وظیفه دارد بجای رئیس جمهور هیئت دولت جدیدی را معرفی کند که این هیئت دولت جدید با یک انتخابات، دولت منتخب مردم را بر سر کار می آورد و به بحران خاتمه می دهد. این سیاستی است که مورد تأیید اخوان المسلمین است و این همان سیاستی است که آمریکا دنبال آن هست. یعنی انتقال نظام مند قدرت. اجازه بدهید که من توضیح بدهم این انتقال نظام مند قدرت چیست؟

در جامعه سرمایه داری یک نظامی وجود دارد که این نظم با تکیه به سه قوه موجود در حاکمیت برقرار می شود. قوه مقننه که یک سلسه قوانین را در دفاع از نظام موجود و نظام سرمایه داری وضع می کند، قوه قضائیه که هر کس که از این قوانین تخلف کند او را محکوم و مجازات می کند، و قوه مجریه که مجازات را اجرا می نماید. این نظامی است که در هر جامعه سرمایه داری وجود دارد. قوه قضائیه، قوه مقننه و قوه اجراییه. مجری این نظم نیروی ارتش و پلیس است. بدون آن همه نظم ها به هم می خورد. درست؟ بنابر این وقتی که دولت آمریکا صحبت از انتقال نظام مند قدرت می کند، صحبت از انتقال مسالمت آمیز را می کند، یعنی ارتش که ستون فقرات و مجری نظم است، باقی بماند، و بدون این که این نظم و استراکچر به هم بخورد، یک دولتی برود و دولت دیگری سر کار بیاید. یعنی در واقع هیچ چیز تغییر نکند. چرا اخوان المسلمین باید چنین سیاستی را اتخاذ بکند؟ برای اینکه مسئله اش رسیدن به قدرت است و اتفاقاً دولت مصر که مسلماً با تأیید و فتوای آمریکا عمل می کند هم دعوت کرده است از اخوان المسلمین برای این مذاکره که آنها نپذیرفتند. زیرا که شرط اول شان این است که حسنی مبارک کنار برود.

بنابر این همان طور که می دانید این اخوان المسلمین، آن اخوان المسلمین اولیه نیست. سیاست های آن بسیار متفاوت شده است و در واقع اکنون به موازات سیاست های ارتجاعی حاکمه و امپریالیستی حرکت می کند که این مایه خوشبختی است. برای این که یکی از دلایل موفقیت خمینی این بود که توانست با ضدیت های هرچند ارتجاعی ولی تند و ضد حاکمیت اش خود را با رادیکالیزم جنبش هماهنگ کند و در رأس آن قرار بدهد. در حالی که جنبش مصر، با آن شرکت و دخالت عظیم توده ای، ممکن است چنین سیاست هایی را که اخوان المسلمین پیش گرفته، کنار بزند و این باعث رسوایی اخوان المسلمین بشود. ولی خب در مصر جریانات رادیکال اسلامی مثل حزب التحریر هم وجود دارند که دنبال همان سیاست های تند و ارتجاعی هستند و معتقدند که تمام دنیا باید تحت نظام خلافت عمل بکند. همین هفته پیش هم در اسکندریه اعلامیه های خودشان را پخش کردند و خیلی هم فعال هستند.

بهرحال، غرضم از طرح این مسائل این است که بعد از این که جنبش همگانی محقق می شود، تازه شکاف ها خودشان را نشان می دهند، احزاب و گروه ها شکل می گیرند و بیرون می آیند و برای گام های بعدی نظر و برنامه می دهند.

. با اینحال، این که گام بعدی که عملاً توده ها بر میدارند کدام است، دقیقاً بستگی به این دارد که توده جامعه، توده کارگران، چقدر آگاهی دارند و از کدام یک از این جریانات حمایت می کنند.

من در جلسات قبل برای شما گفتم، در تونس وقتی که نیروی

پلیس یعنی سپر دفاعی مقدم طبقه حاکمه در هم شکست و عقب نشینی کرد، خلاء قدرتی به وجود آمد که در سایه آن، شوراهای کارگری و شوراهای محله و شهر در نقاط مختلف شکل گرفتند.

این شوراها در مصر هم در حال شکل گرفتن هستند. چون در مصر هم جنبش مردم نیروی مسلح پلیس را به عقب رانده، و در خلاء قدرتی که به وجود آمده ما شاهد پیدایش یک سلسله تشکلات توده ای ابتدایی و نطفه ای هستیم، مثل کمیته های محله که اداره محلات را به عهده گرفته اند. برای اینکه آن نظامی که من صحبتش را کردم همین که خدشه دار می شود، همین که طبقات حاکمه نمی توانند در اداره سرکوبگرانه جامعه نقش ایفا کنند، خلاء قدرتی به وجود می آید که بلافاصله توده مردم این خلاء را پر می کنند و با ابتکارات ویژه خودشان، با تشکیل سازمان ها و نهادهای مردمی، سعی می کنند اداره و مدیریت خودشان را جایگزین آن کنند، ولی در این شورهایی که به وجود می آید، طبیعتاً گرایش های مختلف به صورت خط مشی ها و برنامه های متفاوت وارد مبارزه با یکدیگر می شوند و این مبارزه یک امر طبیعی است. این شکاف یک امر طبیعی است. این شکاف ضرورت هر جامعه ای است که می خواهد با تصمیم آزاد خودش یک گام به جلو بگذارد و راه درست را انتخاب کند.

در شوراهای کارگری در انقلاب 57 هم ما این را بچشم خود دیدیم. دیدیم که حزب الهی ها یک گرایش بودند، کمونیست ها یک گرایش دیگر. این گرایش های مختلف در برابر هم قرار می گرفتند. این اتفاق در اینجا، در مصر، هم اتفاق خواهد افتاد. در حال اتفاق افتادن است.

بنابر این اگر در مصر ما شاهد این عقب نشینی و سپس شکل گیری این شوراها باشیم، مسلماً یکی از جناح های این شوراها اسلامی ها خواهند بود، حالا چه حزب التحریرباشد، چه اخوان المسلمین. بهرحال، درجه روی آوری مردم به این احزاب ارتجاعی و انقلابی مسیر بعدی را تعیین می کند. اگر مثل آن چه که در سال 57 اتفاق افتاد، که در شورای کارکنان پالایشگاه نفت بزور حزب الله ها شیر نفت را به درخواست خمینی باز کردند، در مصر هم چنین خواهد شد. چون در این شورا اولاً یک جناح حزب الهی بود و یک جناح کمونیست. منتها کمونیست ها بیشتر هواداران چریک های فدایی و نسبت به خمینی متوهم بودند. برای همین سرانجام با این پا و اون پا کردن سرانجام خواست او را پذیرفتند و شیر های نفت را باز کردند و در نتیجه، آن چه را که دیدیم اتفاق افتاد.

آنچه مسلم است در مصر هم با کنار رفتن حسنی مبارک و ایجاد فضای باز سیاسی، در تشکلات توده ای، در پارلمان، و در شوراها گرایش های مختلف در برابر هم قرار خواهند گرفت و این درجه آگاهی مردم است که تعیین می کند کدام گرایش قادر خواهد بود جنبش را به مسیر مورد دلخواه خود ببرد.



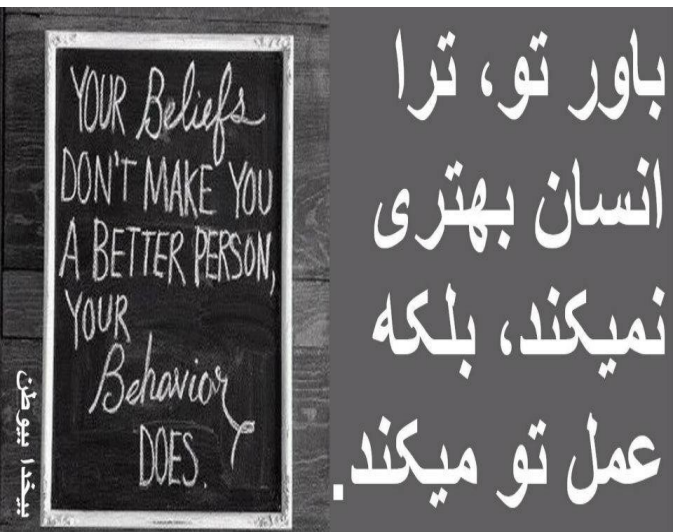
دنباله مطلب از ص 20 در غرب چه می گذرد؟

متأسفانه علیرغم بحث ها و هشدارهای فراوان درمورد قتل های ناموسی هنوز بسیاری از مسئولین کمونها نسبت به سرنوشت این دختران و تهدیداتی که علیه آنها میشود احساس مسئولیت نمیکند و اقدامات پیشگیرانه لازم را برای نجات جان آنها به عمل نمی آورند. اگر تهدیدات جانی علیه ماریا جدی گرفته میشد و اگر او را به خانه امنی منتقل می کردند او امروز زنده بود.

در سوئد ما فقط از راسیسم رنج نمیبریم بلکه از راسیسم وارونه نیز رنج میبریم. این راسیسمی است که انسانها را بر حسب اینکه از کجا آمده اند، چه باور مذهبی ای دارند و یا فرهنگشان چیست دسته بندی میکند و به آنها اجازه می دهد که تحت عناوین مذهب و فرهنگ و برخلاف ارزشهای انسانی هر کاری دلشان خواست انجام دهند. قوانینی که بنا بوده به یکسان شامل شهروندان شود تو گویی که در مورد این انسانها صدق نمی کند. در این نوع راسیسم حقوق جهانشمول چنین انسانهایی نادیده گرفته می شود و به حقوق افراد ایرانی، افریقایی و یا مسلمان تنزل پیدا می کند. طبق این راسیسم شما مجازید که دختر زیر سن را به عقد دیگری در آورید چون فرهنگ خودتان است!!

شما محقید که طبق تعالیم مذهبی، کودکی را مورد آزار جسمی و روحی قراردهید تا جن را از بدنتش بیرون کنید چرا که این جزو اعتقاداتتان است و باید بدان احترام گذاشت!! این نوع راسیسم به اندازه راسیسم رایج ضدانسانی است. تفاوت در این است که راسیسم رایج از سوی دیوانگان سیاسی نمایندگی می شود ولی راسیسم وارونه در میان روشنفکران و نخبگان سیاسی جامعه مقبول است و توسط آنها نمایندگی می شود. حتی جنبش فمینیستی که خود را در قبال قتل های ناموسی بی وظیفه میداند ومعمولاً دراین موارد سکوت میکند آغشته به این نوع راسیسم است. یک شرط مقابله با قتل های ناموسی و کودک و زن آزاری تحت نام مذهب، ایدئولوژی و یا فرهنگ این است که این راسیسم وارونه عمیقاً نقد و افشا شود.به نظر ما از جمله راه مقابله با چنین تراژدیهای، چنین است:

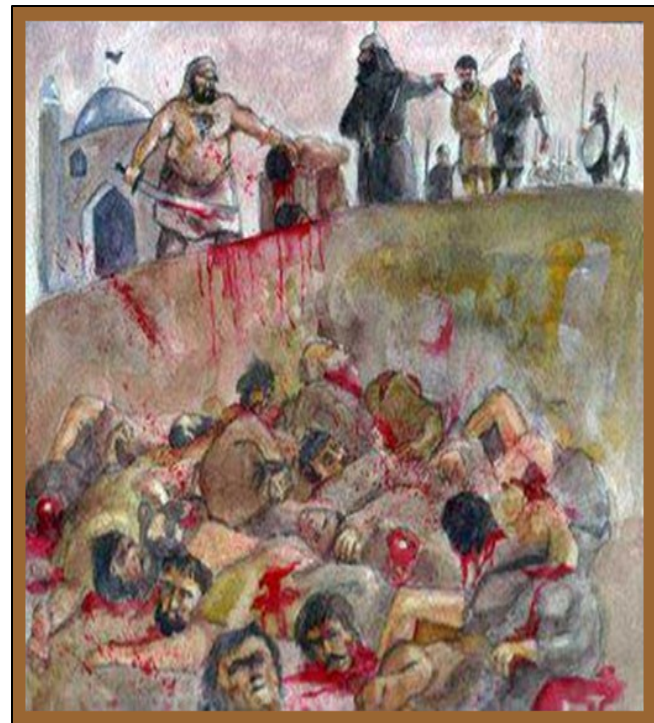
- ۱- جنایی کردن ازدواج کودکان و ازدواج اجباری و مجازات کسانی که مبادرت به انجام این کار می کنند. قوانین موجود سوئد در این زمینه صریح نیستند و لذا مدافع قاطع کسانی که در معرض چنین تعدیات قرار می گیرند، بحساب نمی آیند.
- ۲- قانون باید از مصونیت افراد زیر شانزده سال از هر نوع مداخله مادی و معنوی مذهب و نهادهای مذهبی دفاع کند.
- ۳- موقعیت دختران و یا پسران جوانی که بدلیل انتخاب نرم های زندگی خود از سوی بستگانشان مورد تهدید قرار می گیرند، بطور جدی دنبال شود. خانه امن در اختیار آنها قرار گیرد و تهدیدات از سوی پلیس پیگیری شود. *****



تاریخ اسلام

حماسه های بنی قریظه

سیامک ستوده



واقعہ بنی قریظہ بی شک از جملہ وقایع تراژیکی به شمار می آید که مایه نفرت و شرم بشریت بوده و خواهد بود و لکه ننگ آن برای همیشه بر دامن اسلام و هر مسلمانی که با وجود اطلاع از این جنایات همچنان خود را مسلمان می داند باقی می ماند. این واقعه هرچند به خاطر تسلیم قریظیان حماسه نبود، ولی در دل خود وقایعی را داشت که بی شباهت به داستان های حماسی نبودند. حماسه هایی که بازیگران آن نه قهرمانان بزرگ، بلکه انسان های عادی بودند.

از جملہ این وقایع، داستانی است که عایشه نقل میکند. وی میگوید: يك زن از بنی قریظہ که کشته شد، پیش من بود. سخن میکرد و می خندید و پیمبر در بازار، مردان بنی قریظہ را می کشت، و چون نام او را بگفتند گفت: "به خدا منم" گفتم: "چکارت دارند؟" گفت: "مخواهند بکشندم." گفتم: "چرا؟" گفت: "برای کاری که کرده ام." عایشه می گفت: "هرگز او را از یاد نمیرم که می دانست او را می کشند اما خوشدل و خندان بود." او "بنانه"، تنها زن از بنی قریظہ بود که گردن زده شد. چرا که با انداختن سنگ آسیاب از فراز قلعه بر سر یکی از محاصره کنندگانِ مسلمان به نام "خَلاد بن سُوید"، او را به قتل رسانده بود.

آنگاه "حُئی بن أخطَب" را آوردند. او سالار قوم بنی نضیر بود که در جریان چپاول قوم خود به دست محمد، همراه با "سلام بن ابی الحقیق" و مردم بنی نضیر به سوی قلعه های خیبر (در شمال مدینه و محل گروه دیگری از مردم یهود) کوچ و در آنجا ساکن می شوند. همانطور که دیدیم در جنگ خندق، وقتی "حُئی بن أخطَب" به نزد "کعب بن اسد" رئیس بنی قریظہ برای قانع کردن وی به رها کردن محمد و پیوستن به قریشیان رفته بود، به او که نگران انتقام محمد بود، قول داده بود که "اگر قریش و غطفان بازگشتند و به محمد دست نیافتند در قلعه تو جای گیرم تا هرچه به تو میرسد به من نیز رسد". وقتی که قریظیان تحت محاصره محمد قرار می گیرند، او که خود را مسئول می داند، برای اجرای عهدش، داوطلبانه و با پای خود، به محاصره شدگان می پیوندد تا همانطور که قول داده بود خود را در سرنوشت آنها سهیم گرداند. طبری می گوید:

"و چون حُئی بن أخطَب را بیاوردند حله ای فاخر به تن داشت که همه جای آن را دریده بود که از تن وی بر نگیرند و داستان وی را با ریسمان به گردن بسته بودند و چون پیمبر را بدید گفت: " به خدا هرگز از دشمنی تو پشیمان نیستم، ولی هر که شکست خورد شکست خورد". آنگاه رو به کسان کرد و گفت: "از فرمان خدا چاره ای نیست، مکتوبی است و تقدیری که بر بنی اسرائیل رقم زده اند". آن گاه بنشست و گردنش بزدند."

داستان دیگر به نقل از ابن شهاب زهری است. وی نقل می کند: " "ثابت بن قیس شماس" پیش "زبیر بن باطا" رفت که کنیه او ابو عبدالرحمن بود و چنان بود که به روزگار جاهلیت، زبیر، بر "ثابت بن قیس" منت گذارده بود و چون ثابت پیش وی رفت پیری فرتوت بود و بدو گفت: "ای ابو عبدالرحمن، مرا می شناسی؟" گفت: "چطور ممکن است ترا نشناسم." ثابت گفت: "می خواهی منتهی را که بر من داری عوض دهم؟"

زبیر گفت: "جوانمرد جوانمرد را عوض می دهد."

آن گاه ثابت پیش پیمبر آمد و گفت: "ای پیمبر خدای، زبیر را بر من منتهی هست دوست دارم که او را عوض دهم و خون او را به من بخشی."

پیمبر گفت: "او را به تو بخشیدم."

ثابت پیش زبیر رفت و گفت: "پیمبر خون ترا به من بخشید."

زبیر گفت: "پیری فرتوت بی زن و فرزند با زندگی چه کند؟"

ثابت پیش پیمبر رفت و گفت: "ای پیمبر خدای! زن و فرزند او را هم به من ببخش."

گفت: "آن ها را نیز به تو بخشیدم."

و باز پیش زبیر رفت و گفت: "پیمبر خدا زن و فرزند ترا نیز به من بخشید که به تو می بخشم."

زبیر گفت: "خاندانی در حجاز بی مال برای چه بمانند."

ثابت پیش پیمبر رفت و گفت: "ای پیمبر خدای! مال او را نیز به من ببخش."

پیمبر گفت: "مال او را نیز به تو بخشیدم."

پیش زبیر رفت و گفت: "مال ترا نیز به من بخشید که به تو می بخشم."

گفت: "ای ثابت، آن که چهره اش چون آینه چینی بود که صورت خود را در آن می دیدم چه شد؟" منظورش "کعب بن اسد" (بزرگ بنی قریظہ) بود.

ثابت گفت: "کشته شد."

گفت: "سالار شهری و بدوی "حیی بن اخطب" (بزرگ بنی نضیر) چه شد؟"

ثابت گفت: "کشته شد."

گفت: "پیشاهنگ و حامی ما "عزال بن شمویل" چه شد؟"

ثابت گفت: "کشته شد"

گفت: "پسران کعب بن قریظہ و عمرو بن قریظہ چه شدند؟"

ثابت گفت: "همگی کشته شدند."

گفت: "ای ثابت به حق همان منتهی که بر تو دارم مرا به دنبال آن ها بفرست که پس از آن ها زندگی خوش نیست. می خواهم هر چه زودتر با دوستان دیدار کنم." گوید: و ثابت او را پیش آورد و گردنش بزد. پس از گردن زدن همه مردان و پسران بالغ بنی قریظہ به گفته ابن اسحاق:

"پیمبر خدا صلی علیه و سلم، اموال و زنان و فرزندان بنی قریظہ را تقسیم کرد و اسبان را سهم داد و مردان را سهم داد و خمس(يك پنجم كل غنائم) را (برای خود) برداشت، سوارسه سهم گرفت؛ دوسهم برای اسب و یکی برای مرد و مرد بی اسب يك سهم گرفت."

از جملہ سهم محمد از غنائم، "ریحانه" دختر "عمرو بن —

جنانه" و همسر یکی از کشته شدگان بنی قریظہ بود که محمد وی را از میان زنان اسیر برای خود انتخاب کرد و به کنیزی خود در آورد. کنیزان زنانی بودند که پس از آن که در جنگ ها به دنبال کشته شدن شوهران یا پدران شان اسیر می شدند به عنوان برده جنسی و کاری مورد استفاده، تجاوز جنسی و لذت جوئی صاحبان جدیدشان قرار می گرفتند. محمد نیز علاوه بر زنان عقدی که تا کنون تعداد آن ها به 6 تن رسیده بود، بعضی زنان اسیر را نیز به عنوان کنیز، برای لذت جوئی جنسی خود، نگه می داشت. ریحانه نیز از جملہ این زنان اسیر بود.

جنگ بنی المصطلق

علت این جنگ این بود که به محمد خبر می دهند که طایفه "بنی المصطلق" تحت رهبری "حارث بن ابی ضرار" آماده جنگ با او می شوند. از این رو، محمد پیش دستی می کند و بی خبر بر سر آن ها تاخته آنان را غافلگیر می کند و پس از کشتار بسیاری از آن ها، اموال به جای مانده و "زن و فرزند ایشان جمله به غارت" برده می شوند. عایشه می گوید:

"وقتی پیمبر اسیران بنی المصطلق را تقسیم می کرد "جویریه"، دختر حارث (رئیس قوم بنی المصطلق)، جزو سهم "ثابت بن قیس" یا پسر عموی وی شد و دختری نمکین و شیرین حرکات بود و هر کس او را می دید مجنوب می شد، و با صاحب خود قرار مکاتبه نهاد، یعنی مالی بدهد و آزاد شود، و پیش پیمبر آمد تا در کار پرداخت مال از او کمک بخواهد. گوید: چون وی را بر در اطاق خود دیدم از او بیزار شدم که دانستم پیمبر دلبسته او می شود و چون به نزد پیمبر آمد گفت "ای پیمبر خدای من جویریه دختر "حارث بن ابی ضرار" سالار قوم هستم و به بلیه ای افتاده ام که دانی و در سهم ثابت بن قیس بن شماس یا پسر عموی وی افتاده ام و قرار مکاتبه نهاده ام و آمده ام که در پرداخت مال مکاتبه با من کمک کنی؟"

پیمبر گفت: "می خواهی که کاری بهتر از این کنم؟"

گفت: "ای پیمبر خدا بهتر از این چیست؟"

گفت: "مال مکاتبه را بدهم و ترا زن خویش کنم."

جویریه گفت: "آری"

پیمبر گفت: "چنین کردم."

اکنون که محمد به جای کنیز کردن جویریه او را زن خود کرده و در نتیجه با ازدواج با جویریه با قبیله او خویشاوند شده بود بنابراین زنان و دختران قبیله او که قبلاً اسیر شده و میان سپاه تقسیم شده بودند می توانستند با پرداخت فدیہ از طرف اقوام شان آزاد گردند. ولی پستی اخلاقی مسلمانان تا حدی بود که هیچ یک حاضر نبودند بدون کام جویی از زنان و دختران بی نوا از سر آنان بگذرند. از این رو قبل از پس دادن آنان به اقوام شان، همگی آنان را مورد تجاوز قرار می دهند و در این مورد تایید محمد را نیز به دست می آورند. ابو سعید خدری، داستان را این طور نقل می کند:

"ما در شهوت نزدیکی با زنان بودیم و عَزَبیت بر ما سخت گران آمده بود، از این رو می خواستیم با زنان عمل "عزل" (Coitus Interruptus) (عملی که در آن اعراب برای جلوگیری از بارداری، در لحظه نهائی، آلت خود را خارج می کردند) کنیم... ما از پیمبر در مورد آن سؤال کردیم و او گفت: شما هیچ اجباری ندارید از این کار خودداری کنید... بعدا کسانی که دنبال زنان و کودکان خود به مدینه آمدند فدیہ آنان را پرداختند و آن ها به کشور خود رفتند و حتی یک تن از آن ها هم نخواست که در مدینه بماند، هر چند اگر می خواست می توانست."

در راه بازگشت واقعه دیگری رخ می دهد که حائز اهمیت است. هنگام آب دادن اسب ها میان یکی از انصار و یکی از مهاجرین بر سر مسلمانی که در جنگ به اشتباه به دست یکی از انصار کشته شده بود، نزاع و گفتگوی سختی در می گیرد. عبدالله بن اُبی سعی می کند تا از این مسئله استفاده نموده انصار را بر علیه محمد و مهاجرین بشوراند. او که در محل نزاع حضور داشته با خشم رو به انصار کرده می گوید:



سران جمهوری اسلامی در بهشت موعود

دخترانی که از شهوت سیر نمیشوند عُرْبا عترابا و شما را دائم به همخوابگی تشویق میکنند و پسرانی که در زیبایی بی نظیرند و بر گرداگرد شما می چرخند و شاید حس همجنسگرایی را در شما تلنگر بزنند و یا شاید در هوسبازی با دختران بهشتی با شما همراه و هم بوسه گردند تا کیف شما و لذت و فضای شهوانی موجود را با حضور خود دوچندان نمایند آیا براستی از این آیات نتیجه و براینده دیگری نیز بجز در مسیر شهوت میتوان داشت؟ آیات بسیاری در زمینه چگونگی سکس و شهوترانی در بهشت و حتی اشکال و طرق آن در قرآن موجود است که از آن به نام کامیابی بزرگ یاد شده است ولی صحبت این است که خارج از بحث ارزشهای اخلاقی و فضیلت ها و کمال و معرفت که محمد مدعی آن بوده چگونه ذهنیتی میتواند چنین محصولی و تصویری روشن از شهوت و طریقه و شکل خاص از روابط جنسی را در چنین قالبی ارائه دهد . آیا محمد بن عبدالله روابط جنسی را در چنین چهار چوبی که در قرآن به شرح آن پرداخته را می پسندیده است آیا پسندیدن چنین روابط جنسی خارج از هر چهار چوبی فقط از دیدگاه محمد و الله او جایز و صحیح است و داشتن چنین دیدگاهی بر دیگران عیب و ناپسند و موجب کفر ؟ آیا محمد و الله او که بزرگترین کامیابی و رستگاری را در سکس و قالبی بدون مرز از شهوت می بینند و آخرت را محلی برای رسیدن به این هدف متعالی می دانند بجز ذهنیتی از سکس و شهوت و هوسبازی در باطن آنان می توان متصور شد؟

ادامه مطلب تاریخ اسلام از ص 27

"چون مهاجر به پیش ما آمدند، درویش بودند و مال دادیم و عاجز بودند و ما ایشان را شوکت و قوت دادیم، اکنون خود را باز نمی شناسند و به ما باز گردیده اند و بر ما جفا می کنند و این همان مثل است که عرب به پیش از ما گفته اند: سگ خود را فربه کن تا ترا بخورد، لکن فردا که به مدینه باز رویم و ایشان را از مدینه بیرون کنیم."

این خبر به گوش محمد می رسد و عمر که نزد وی بوده است طبق معمول خود که می خواهد همه مسائل را با درندگی و از راه خشونت حل کند می گوید:

"یا رسول الله، عباد بن پسر را بفرمای تا این منافق را گردن بزند و شر وی از مسلمانان کفایت کند".

البته، محمد که از عمر بسیار محتاط تر و دوراندیش تر بوده، با توجه به نفوذ ابی در میان انصار و امتناع انصار از تایید این که ابی چنین چیزی گفته است، برای جلوگیری از دو دستگی میان مسلمانان، با پیشنهاد عمر مخالفت کرده به او می گوید، "نشاید ای عمر، که آن گاه مردم ندانند، گویند محمد اصحاب خود می کشد".

- طبری، جلد سوم، فارسی، ص 1072.

- همان جا، ص 1089.

- همان جا، صص 1089-1091.

- همان جا، ص 1103

- Vaghedi, vol. 1, translated by Jones, p. 413. In Rodinson Maxime, mohammad, in English, p. 197.

- ابن هشام، جلد دوم، فارسی، ص 777.

- همان جا، ص 778.

- همان جا.

روانشناختی محمد بن عبدالله

سکس آزاد وبدون واسطه

شادان

سوره طور آیه ۱۷ الی ۲۵:

بدرستیکه پرهیز کاران در بهشتها ونعمتها هستند وتکیه زده بر تختهای بهم پیوسته وجفت کردیم ایشان را با حوریان فراخ چشم و گردش می کند بر ایشان پسرانی زیبا که گویا آنها مرواریدی هستند نورانی. این آیات قران که یا بر فرض از طرف الله آمده باشد و یا ندا وخواهش درونی محمد که درهرصورت تفاوتی در اصل قضیه ندارد مبین اوج دیدگاه محمد به دایره سکس و شهوت است او سکس گروهی و همخوابگی گروهی را در این آیات به شنونده القا میکند دخترانی درشت چشم و پسرانی زیبا و جامهای پر شراب همه وهمه تصویری از یک سکس جمعی و آمیختگی گروهی دارد، ذهنیت محمد و یا الله او در ضمیر پنهان او از سکس و شهوت در این آیات به شکلی جذاب و جالب خود نمایی می کند اما آیا این پسران زیبا برای لواط وهمجنس بازی در بهشت هستند و یا برای همخوابگی گروهی و یا برای بالابردن احساسات جنسی و تحریک مومنان به سکس ولی مطلب مهم دیدگاه محمد است نسبت به سکس و ذائقه او در این مورد اما چرا محمد از سکس پسران نیز در آیات استفاده نموده مگر دختران و زیبایی آنان برای مسلمانان و تحریک آنان کافی نبوده آیا مابین مسلمانان و اصحاب محمد همجنسگرا نیز وجود داشته و یا محمد شخصا نسبت به بیان سکس پسران علاقه مند بوده؟

سوره دهر آیه ۱۹ الی ۲۱:

و در بهشت چشمه هایی است بنام سلسبیل و گردش می کنند بر مومنان پسرانی جاودانی که چون بینی ایشان را پنداری مرواریدی هستند از نور. بر راستی نقش سکس و لذت سکس را از منظر محمد دختران بهشتی بصورت کامل نمی توانسته انجام دهند که برای تکمیل سکس و لذت جنسی محمد از پسران بهشتی نیز کمک گرفته اند اگر این آیات را از عالم غیب فرض کنیم می بینیم که الله نیز به نوعی گرایش شدید سکس آنها از نوع مختلط و در هم و باز معتقد است و چنین شرایطی را به پرهیزکاران و عده داده است مهم این نیست که این وعده از عالم غیب است یا ساخته محمد مهم طرز نگرش این مکتب و این طرز فکر نسبت به سکس ومبانی جنسی می باشد، محمد با بزرگ نمایی رفتار جنسی در بهشت و سکسی که از هیچ قاعده و قانونی پیروی نمیکند و حد و مرزی برای آن متصور نیست آیا بر راستی پرده از ذهنیت جنسی و تفکرات شهوانی محمد پرده بر نمی دارد می دانیم که محمد در اواخر عمر خود دهها همسر وکنیز داشته واین تعدادهمسر گزینی جزیی از سنت حسنه اوست آیا هم خوابگی با چندین همسر بصورت دائم وهمزمان نشانه ای از هوسرانی و شهوترانی نیست و آیا وجود بهشتی با این اوصاف نمادی از نوعی هرزگی از دیدگاه یک جامعه مذهبی نیست که در این باغ بزرگ پسران زیبا و دختران برجسته پستان زیبا به تعبیر قرآن با جام های شراب در کنار پرهیز کاران به عیش و عشرت و لذت بپردازند و هیچ مرز و ملاکی بر این روابط وجود نداشته باشد ؟ آیا محمد خواستار چنین اجتماعی بوده آنها دائمی و جاویدان؟

سوره واقعه آیه ۱۱ الی ۳۸:

در بهشت تکیه زنند بهشتیان روبروی هم و می گردند بر ایشان پسرانی زیبا با قدح های شراب و دخترانی درشت چشم چون مروارید و این است پاداش برای آنچه میکردند پس گردانیم این دختران را باکره ها و علاقه مند به هوس بازی که همه هستند هم سن. سوره واقعه یکی از سوره های سکسی و شهوت آور قران است که تامل و تدبر در آن فضایی از تفکرات شهوانی وسلیقه کاریهای جنسی را به شکلی خاص ومبتکرانه و خلاقانه به تصویر کشیده است ذهن محمد و الله او در این تصویر خیالی اما پرمعنا از نظر جنسی بسیار با انسانهایی که سکس را بدون حصار وبدون قاعده می پذیرند نزدیک است، —

آنچه در مورد سکس و مسائل جنسی بیان شده بسیار است و دانشمندان و محققین و روانشناسان بسیاری در مورد نقش سکس و شهوت در زندگی فردی و نقش آن در جامعه نظرات و مباحثات زیادی داشته اند و هر کدام از دیدگاه خود به این مقوله پرداخته و اثرات آن را از جوانب مختلف مورد کنکاش قرار داده اند اما اسلام مسئله سکس را به گونه ای دیگر بیان کرده و با نگاهی به احکام و دستورات دینی می بینیم که سکس و شهوت از دیدگاه محمد و یا الله بسیار دوگانه و متضاد است به اینگونه که علیرغم میل باطنی محمد و آن آرزوی قلبی او سکس وموارد جنسی بسیار بسیار محدود ومحصور وبشکلی ممنوع گردیده است ممنوع به این معنی که هرگونه ابراز و نمایش وجلوه سکس ممنوع است وحجاب واساس حجاب یعنی اختفاء وانحصار سکس در هر حد و هر میزان ومحدودیت آن یعنی اجرا واعمال سکس در چهارچوبی مشخص ومعین و با نظارت ومجوز به این معنی که یک دختر بالغ بدون اجازه ورضایت پدر، حق هیچگونه ابراز واعمال ورفتار سکسی وجنسی را با شخص دلخواه خود ندارد واز آن گذشته بدون در انحصار قرارگرفتن و در ملکیت قرارگرفتن مردی حق داشتن روابط جنسی از او گرفته شده است وبه شکلی سعی شده به شدید ترین شکل آزادی عمل در زمینه سکس ومسائل جنسی از انسانها گرفته شود.

وحتی ارتباط جنسی بین مردان و زنان خارج از این مقررات با احکامی همچون شلاق و تعزیر و گاهاسنگسار روبرو می باشد البته این محدودیتها نه تنها برای دختران که برای پسران نیز به شکلی اجرا میگردد و در کل سعی گردیده است که ارتباط این دو جنسیت در حد امکان محدود و ممنوع باشد مگر تحت شرایطی و نظارتی مشخص و خاص اما آیا بر راستی محمد بن عبدالله از دیدگاه تفکری و از منظر قلبی در مورد سکس آرزو وایده ای دیگر داشته ولی تحقق آن را نا ممکن میدانسته است؟ محمد بن عبدالله یا الله او در کتاب قرآن آرزوها و آمال جنسی خود را اینگونه بیان میکنند وظاهرا هدف از زندگی دنیا را رسیدن به چنین منزلگاهی می دانند وبهترین ارزشها وکامیابیهارا در بهره مندی از سکسی آزاد وعریان وبدون واسطه ودرهم می بینند ومکرر این فوض عظیم را گوش زد می نمایند و آرزوی قلبی خود را این چنین بر زبان و بر قلم جاری نموده

سوره نبا آیه ۳۱ الی ۳۶:

بدرستیکه پرهیزکاران را جای کامیابی است درباغهای انگور ودختران برجسته پستان که همه هم سن میباشند وجام های پر شراب واین است پاداشی از الله وبخششی کافی. این آیات دنیای آخرت را به باغی بزرگ ودخترانی زیبا وبرجسته پستان وهم سن وجامهای شراب وعده داده است ما میدانیم برجستگی پستان که اینجا بیان شده صراحت به سکس وشهوت بالا دارد یعنی تبلیغی هیجان آور و شراب نیز که مکمل یک سکس کامل است هم مورد اشاره است این آیات باچنین طرزبیانی شهوت آلود در دو حالت میتوانسته بیان شده باشد یا برای تحریص مسلمانان به اطاعت از محمد و اهرمی برای تشویق آنان ویا از طینت و آمال شخصی محمد سرچشمه می گرفته است ولی آنچه مشخص است اینکه در هر دومورد صادق بوده یعنی هم مسلمانان را تحریک مینموده و هم از رفتار و زندگی محمد میتوان دریافت که وی بسیار زیاد به سکس و هوس جنسی علاقه مند بوده وداشتن دهها زن و کنیز در سن بین پنجاه وسه سالگی تا شصت وسه سالگی معرف این واقعیت است. محمد آنچنان محو وعلاقمند به سکس و همخوابگی بصورت باز و آزاد بوده که در جایی از قرآن چنین آورده



مربوط به اسلام و تروریسم را زیر سلطه خود دارد. گزارش مرکز پیشرفت آمریکا می‌گوید که آقای امرسون، که مرتباً در فاکس نیوز پیدایش می‌شود، از بنیادهای مذکور مبلغ هنگفتی برای تولید تبلیغات نفرت آمیز در مورد اسلام در رسانه‌ها دریافت کرده است.

من شک دارم که آقای امید وار تو انسته باشد سالیان سال تبلیغات نفرت آمیز خود و برنامه‌های کوبیدن مسلمانان را بدون نوعی برخورداری از پشتیبانی مالی صاحبان قدرتمند منافع انتشار دهد. اگر آقای امیدوار چنین برنامه‌های توهین آمیزی را در باره یهودیت تولید و میزبانی می‌کرد بلافاصله از پخش آن‌ها جلوگیری می‌شد. درواقع، یقین دارم که پخش یکی از برنامه‌های او توسط یکی از سازمانهای رسانه ای عمده انگلیسی زبان -سی آن ان، آن بی سی و غیره- افشاگری بسیار پر بیننده ای خواهد بود از وسعت سامی ستیزی (انتی سمیتیزم) در ایالات متحده. سرانجام باید به انگیزه آقای امیدوار بپردازم. آقای امیدوار غالباً ادعا می‌کند که اسلام را به منزله وسیله‌ای برای «رهائی» ایران، که گاهی آن را «کشورمان» می‌نامد، هر چند بدبختانه ایران هرگز متعلق به ما نبوده است، «افشا» می‌کند. اما برنامه او تنها تأثیری که می‌تواند داشته باشد تأثیری معکوس است و به دلایل مختلف، من فقط یک دلیل را ذکر خواهم کرد. همه ما می‌دانیم که تبعیض نسبت به اسلام و مسلمانان این روزها تنها غرض ورزی مجاز و حتی مد روز است. از آنجا که اسلام و مسلمانان تحت محاصره اند، آدمهائی مثل خود من که به اسلام اعتقادی ندارند نوعی احساس همدردی نسبت به مسلمانان می‌کنند، چرا که هدف حملات کینه توزانه و غیر عادلانه نفرت مدارانی مانند امیدوار می‌باشند. *

پاسخ سردبیر به نامه

دوست عزیز من فقط می‌توانم از مجموعه مطالبی که گفته اید، به بعضی از آنها که نظرم را جلب کرده اند، اشاره ای داشته باشم و بقیه را به قضاوت خود خوانندگان بگذارم. شما در جایی گفته اید که معتقدید که "که احترام به تمام مذاهب امری پراهمیت است". بنظر من مطلقاً چنین چیزی نیست. وقتی که من معتقدم اسلام مانند همه مذاهب یکتاپرست زشت ترین و غیر انسانی ترین مکتبی است که تاکنون بشریت بخود دیده است، چگونه می‌توانم به ان احترام بگذارم. از همینجا می‌توانم پی ببرم شما آنقدرها هم که ادعا می‌کنید ادم سکولاری نیستید. چون انسان باید در یک مکتب چیزهای مثبتی دیده باشد که به آن احترام بگذارد. آنچه که ما باید به آن احترام بگذاریم نه مذاهب و عقاید دیگران، بلکه حق آنها به هر عقیده ایست که دارند. شاید شما ایندو را با هم اشتباه گرفته اید.

بنابراین، اگر آقای امیدوار گفته است که اسلام پدیده ای زشت و جنایتکارانه است حتی اگر این گفته مخالف عقیده من هم باشد- که نیست- به حق او در اظهار عقیده اش احترام می‌گذارم و فکر می‌کنم که شما هم باید احترام بگذارید، و گر نه شما هرگز یک فرد سکولار نخواهید بود. همینطور، پاره کردن قرآن، هر چند بنظر من شیوه درستی برای مبارزه با مذهب نیست، ولی حق فردیست که می‌خواهد به این طریق احساس و عقیده خود را به یک کتاب ابراز کند و یک ادم سکولار باید به حق آزادی بیان او احترام بگذارد. همچنانکه من هم که آقای امیدوار را فردی ناسیونالیست و بغایت مرتجع می‌دانم، ولی این مانع از آن نمی‌شود که از حق او در بیان نظراتش دفاع نکنم.

نامه های رسیده از شما

متحده هستند. گزارش مرکز پیشرفت آمریکا نشان داده است که هفت مؤسسه هستند که مبلغ 43 میلیون دلار به این پنج نفر داده‌اند تا در مورد مسلمانان اطلاعات منفی تولید کنند.

این پنج متخصص -با استفاده از کمک مالی هفت مؤسسه یادشده- چندین سال است که «گزارشهایی» (اوراقی تبلیغاتی) منتشر می‌کنند تا امریکائی‌ها را متقاعد کنند که حضور مسلمانان در ایالات متحده یک تهدید است. برای مثال، فرنک گفنی، یکی از سردمداران نومحافظه کاران، که رئیس «مرکز سیاست امنیتی» است، گزارشی منتشر کرده است که حاکی از حضور تهدید خزنده شریعت در آمریکا است و اینکه مساجد جنان رادیکالیزه شده‌اند که محصولشان تروریسم است. با توجه به اینکه این گزارش‌ها از «مرکز سیاست امنیتی» در می‌آیند این توهم را به وجود می‌آورند که گویا مبنائی تحقیقاتی دارند در حالی که اصلاً چنین نیست و این «گزارشها» اوراقی صرفاً تبلیغاتی هستند.

بعضی از این بنیادها که به این پنج «متخصص» کمک مالی می‌کنند، مثل بنیاد ریچارد ملون اسکانیفه جزو سازمانهای محافظه کار تر از اولند. ریچارد ملون اسکانیفه به تحقق تعدادی از آرمانهای محافظه کاران کمک مالی کرده است، و در بنیاد هربیتیج که از اندیشگاه های (تینک تنک) سردمدار محافظه کار است مشارکت داشته است. آقای اسکانیفه در دهه 90 به خاطر رهبری من بر آنم که برنامه‌های آقای امیدوار از پشتیبانی سیاسی و مالی برخوردار است، در غیر این صورت آقای امیدوار نمی‌توانست شب پشت شب و سال پشت سال به توهین‌های خود به اسلام از رسانه‌های همگانی ادامه دهد. درواقع، تأمین مالی اسلام ستیزی در آمریکا سالهاست که تبدیل به فعالیتی عمده شده است. همین تازگی مرکز پیشرفت آمریکا (سنتر فور امریکن پروگرس) گزارشی تحت عنوان «ترس، شرکت سهامی: ریشه‌های شبکه اسلام ستیزی در ایالات متحده» منتشر کرده است. این گزارش نشان می‌دهد که چگونه پنج فرد - «متخصصینی» خودخوانده- برخوردار از پشتیبانی انبوهی از اعانه دهندگان دست‌اندرکار اشاعه ترس و دشمنی نسبت به مسلمانان در ایالات متحده هستند. گزارش مرکز پیشرفت آمریکا نشان داده است که هفت مؤسسه هستند که مبلغ 43 میلیون دلار به این پنج نفر داده‌اند تا در مورد مسلمانان اطلاعات منفی تولید کنند. این پنج متخصص -با استفاده از کمک مالی هفت مؤسسه یادشده- چندین سال است که «گزارشهایی» (اوراقی تبلیغاتی) منتشر می‌کنند تا امریکائی‌ها را متقاعد کنند که حضور مسلمانان در ایالات متحده یک تهدید است. برای مثال، فرنک گفنی، یکی از سردمداران نومحافظه کاران، که رئیس «مرکز سیاست امنیتی» است، گزارشی منتشر کرده است که حاکی از حضور تهدید خزنده شریعت در آمریکا است و اینکه مساجد جنان رادیکالیزه شده‌اند که محصولشان تروریسم است. با توجه به اینکه این گزارش‌ها از «مرکز سیاست امنیتی» در می‌آیند این توهم را به وجود می‌آورند که گویا مبنائی تحقیقاتی دارند در حالی که اصلاً چنین نیست و این «گزارشها» اوراقی صرفاً تبلیغاتی هستند. بعضی از این بنیادها که به این پنج «متخصص» کمک مالی می‌کنند، مثل بنیاد ریچارد ملون اسکانیفه جزو سازمانهای محافظه کار تر از اولند. ریچارد ملون اسکانیفه به تحقق تعدادی از آرمانهای محافظه کاران کمک مالی کرده است، و در بنیاد هربیتیج که از اندیشگاه های (تینک تنک) سردمدار محافظه کار است مشارکت داشته است. آقای اسکانیفه در دهه 90 به خاطر رهبری کوششهایی که برای استیضاح بیل کلینتن صورت می‌گرفت شهرتی به هم زد. بنیاد آقای اشکانیفه یکی از سازمانهاییست که به سازمان فرنک گفنی کمک مالی می‌کرده است. استیو امرسون یکی دیگر از «متخصصان» خود خوانده ایست که امواج رادیویی و تلویزیونی -



سردبیر گرامی :

می‌خواستم در مورد برنامه هائی که به میزبانی آقای امیدوار در کانال E 2 اجرا می‌شود مسائلی را مطرح کنم.

برنامه آقای امیدوار که در کانال E 2 اجرا می‌شود. ظاهراً می‌خواهد اسلام و مسلمانان را مورد «بحث» و «بررسی» قرار دهد. اما برنامه های آقای امیدوار، بجای تحلیل اسلام به شیوه ای بیطرفانه و عینی، یکسره و منحصرأ به محکوم کردن و تحقیر اسلام با توهین آمیزترین روش اختصاص یافته است. ه

نخست اجازه می‌خواهم بگویم که گرچه من در خانواده ای مسلمان بدنیا آمده ام، اما ناباور به خدا و شدیداً سکولار هستم. من، به رغم بی‌دین بودنم، معتقدم که احترام به تمام مذاهب امری پراهمیت است. به نظر من، روش پرخاش جویانه و توهین آمیزی که ضمن آن آقای امیدوار در طی سالهای گذشته اسلام و مسلمانان را مدام مورد حمله قرار می‌دهد برای این طراحی شده که ترس از اسلام و مسلمانان را جا بیندازد. من حقیقتاً متحیرم که آقای امیدوار چگونه می‌تواند به پیکار خصمانه و نفرت آمیز خود بر علیه اسلام و مسلمانان ادامه دهد. یادم هست که زمانی، دور وبر سپتامبر 2010 کشیشی در فلوریدا می‌خواست قرآن را آتش بزند. هنگامی که این تصمیم کشیش جونز در رسانه‌های آمریکا اعلام شد هیاهوی عظیمی پیا شد. این کشیش از سوی همگان محکوم شد و توسط رسانه‌ها و دولت آمریکا مورد نکوهش قرار گرفت. نمی‌خواهم بگویم که عمل دولت و رسانه های آمریکا را تحسین می‌کنم. رسانه‌های امریکائی آن رهبران کشورهای غربی را که مسئول حمله، اشغال و قتل عام بسیاری از مسلمانان در جنگهایی هستند که بر علیه دو کشور مختلف راه انداختند، به ندرت محکوم می‌کنند. با اینهمه، رسانه های آمریکا آتش زدن قرآن را جرمی بزرگ دانستند. می‌توان نتیجه گرفت که دولت و رسانه‌های امریکائی برای معصوم نمائی، به منظور تبلیغات و به دلایل تاکتیکی، از آنجا که عمل کشیش جونز «مأموریت» نیروهای امریکائی را در کشورهای آن سوی اقیانوس در معرض مخاطره قرار می‌داد، به انتقاد از کشیش جونز پرداختند.

هر چند کشیش جونز در رسانه‌های امریکائی به علت اینکه می‌خواست قرآن را آتش بزند به صلابه کشیده شد، اما آقای امیدوار از هرگونه کند و کاوی برکنار مانده است. من آقای امیدوار را دیده‌ام که در برنامه اش صفحات قرآن را یک به یک پاره می‌کند و به طور منظم با زشت ترین و موهن ترین زبان به اسلام توهین می‌کند. با وجود این برنامه‌های آقای امیدوار، که از امریکا پخش می‌شود، بدون هیچ اعتراضی از طرف دولت یا رسانه‌های امریکائی همچنان ادامه دارد. من بر آنم که برنامه‌های آقای امیدوار از پشتیبانی سیاسی و مالی برخوردار است، در غیر این صورت آقای امیدوار نمی‌توانست شب پشت شب و سال پشت سال به توهین‌های خود به اسلام از رسانه‌های همگانی ادامه دهد. درواقع، تأمین مالی اسلام ستیزی در آمریکا سالهاست که تبدیل به فعالیتی عمده شده است. همین تازگی مرکز پیشرفت آمریکا (سنتر فور امریکن پروگرس) گزارشی تحت عنوان «ترس، شرکت سهامی: ریشه‌های شبکه اسلام ستیزی در ایالات متحده» منتشر کرده است. این گزارش نشان می‌دهد که چگونه پنج فرد - «متخصصینی» خودخوانده- برخوردار از پشتیبانی انبوهی از اعانه دهندگان دست‌اندرکار اشاعه ترس و دشمنی نسبت به



است، به عبارت دیگر، او حقوق بگیر دولت آمریکا است. اما سهمی را به خاطر دستمزد گرفتن در آمریکا مورد توهین قرار می دهد. بگویی که کار کردن در دانشگاه به عنوان استاد شیمی جرم است. چه رونی! آقای فروزنده، پس کی آدمهائی مثل شما و علیرضا میبیدی در مورد ایرانیان قدری انصاف، تعادل و مروت خواهید داشت و از آرزوهای بر حق آن‌ها پشتیبانی خواهید کرد؟ منظورم از ایرانی ها آن‌هائی نیستند که ثروتهای ایران را غارت کرده‌اند و آنرا به آمریکا آورده‌اند و شب و روز دعا می‌کنند که مردم ماتم زده ایران بمباران شوند. منظورم ایرانیهای ساکن ایران است که مدتهاست تحت حاکمیت یک رژیم جنایتکار رنج می‌برند.

مسعود جوادى

ادامه پاسخ سردبیر به نامه ای در مورد امیدوار در ص 29

اینکه گفته اید برنامه آقای امیدوار برای این طراحی شده است که ترس از اسلام و مسلمانان را جا بیندازد، باید بگویم خود مسلمانان با جنایات وحشتناکی که بخشی از آنها مانند جمهوری اسلامی، طالبان و القاعده مرتکب شده‌اند، این ترس را در دل مردم جهان انداخته‌اند. بعلاوه، مگر خود قرآن در آیه 123 از سوره توبه از مسلمانان نمی‌خواهد که با شدت عمل خود در مورد دیگران در دل آنها ترس و وحشت ایجاد کنند؟ "ای کسانی که ایمان آورده اید کافرانی را که نزد شمایند بکشید تا در شما درشتی و شدت را بیابند و بدانند که خدا با پرهیزکاران است"

اگر آنچه را که گفتیم قبول داشته باشید- که غیر این هم نمی‌تواند باشد - آنوقت از این قسمت از گزارش فرانک گفنی ی نو محافظه کار که "حاکمی از حضور تهدید خزنده شریعت در آمریکا است و اینکه مساجد چنان رادیکالیزه شده‌اند که محصولشان تروریسم است"، متعجب نمی‌شوید. بنظر من هم هر جا که مسلمانان یا مسیحیان و اصولاً افراد مذهبی دست به فعالیت های مذهبی، حتی از نوع ملایم و غیر افراطی آن بزنند باید احساس خطر کرد. چون قوانین شریعت که مورد قبول همه مسلمان است همه جا آزادی و سلامت جامعه انسانی را تهدید می‌کند و مذهب بطور کلی همچون غده سرطانی است که رشد آن در هر شرایطی باعث گمراهی و تباهی بشریت می‌شود.

من البته کاری به پولهایی که بنظر شما دولت آمریکا بر علیه اسلام و مسلمانان خرج می‌کنند ندارم. آنها نیز تجاوزکارانی هستند که مانند گروه های اسلامی که کرور کرور پول خرج تبلیغات خود بر علیه دشمنان خود منجمله مسیحیان می‌کنند، دست به این کار می‌زنند. توقعی جز اینهم از آن نمی‌رود. هر چند باید شما را در اینمورد نیز کمی اصلاح کنم که اقدامات آنها هر دو، تاکنون، عملاً، نه تنها منجر به تضعیف طرف مقابل نشده، بلکه آنها تقویت کرده است. باین معنا که آمریکا با اقدامات تجاوزکارانه و امپریالیستی خود به اسلامی ها فرصت اینرا داده که خود را مدافع ملل مسلمان در برابر امپریالیسم وانمود کنند، و اقدامات تجاوزکارانه اسلامی ها به آمریکا فرصت اینرا داده که خود را مدافع آزادی و دموکراسی جلوه دهد.

با تشکر سیامک ستوده

نامه های رسیده از شما

نفر از خانه هایشان گریخته‌اند و دیگر به عراق برنگشته‌اند. از آغاز جنگ در سال 2003 کمیسوین عالی پناهندگان سازمان ملل این رقم را بالا تر و آن را معادل 4/7 نفر ارزیابی می‌کند. درست است 4/7 میلیون. به علاوه، تقریباً 4 میلیون نفر در عراق امنیت غذایی ندارند. 25 در صد کودکان دچار سوء تغذیه مزمن‌اند، و از هر 3 کودک تنها یک نفر به آب آشامیدنی سالم دسترسی دارد. با این همه و برغم نسل‌کشی و جنایات بر علیه بشریت، نوری زاده بدون رو دروایی از جنگ عراق دفاع می‌کند و می‌گوید که چون حدود 140 روزنامه در عراق منتشر می‌شود، جنگ ارزشش را داشته است. 140 روزنامه یا حتی یک میلیون روزنامه، به چه درد می‌خورد وقتی که این همه انسان به قتل رسیده، بی‌خانمان، و آواره شده‌اند. چه کسی خواهان چنین دموکراسی‌ای است؟ صرفنظر از این دروغ که حدود 140 روزنامه در عراق به چاپ می‌رسد خود این مایه شگفتی است که نوری زاده از آزادی سخن و از آزادی مطبوعات دفاع کند: با توجه به اینکه او دست به سانسور مخالفان خود می‌زند. البته با کمکهای ذیقیمت شما -و با توجه به شیوه پر چوش و خروشی که او از حمله به ایران پشتیبانی می‌کند -. آیا چنین فردی به راستی به آزادی و عدالت معتقد است.

شایان توجه است که نوری زاده از یکسو مدعی است که از نوری المالکی و حکومت عراق منتفر است و از سوی دیگر آزادی گفتار و مطبوعات آزاد آن‌ها را می‌ستاید. به نظر می‌رسد که او هر طرف و هر آماري را که در وقتی خاص به مصلحت باشد و دم دستش باشد انتخاب می‌کند. آیا شما چنین فردی را یک دانشمند می‌دانید؟

چهارم: نوری زاده یکبار دیگر از برنامه سلاح های هسته ای اسرائیل دفاع کرد. من قبلاً به تفصیل در ای میل قبلیم به این مسأله پرداخته‌ام. نیازی به تکرار گفته‌هایم نیست. کافیسست بگویم که دفاع نوری زاده از برنامه سلاح های هسته ای اسرائیل کاملاً چرت است. اما واضح است که نوری زاده از خود صهیونیستها علاقه بیشتری به دفاع از دولت جنایتکار اسرائیل دارد. چه خوب بود که آقای نوری زاده یک دهم علاقه‌ای که به رژیم صهیونیستی و به جنایتکاران صهیونیست دارد به مردم ستمدیده ایران می‌داشت.

پنجم: نوری زاده هر گونه توهین شخصی زشتی را که توانست نثار سهمی کرد و شما به سهمی وقت و فرصت پاسخگونی ندادید و در عوض با دادن این اجازه به نوری زاده که آخرین صحبت کننده باشد، به او امکان دادید که در مورد لجن پراکنی هایش در امان بماند و حساب پس ندهد.

در میان توهین‌های زشتی که نوری زاده نثار سهمی کرد این بود که او از آمریکا پول می‌گیرد. نوری زاده مدعی شد که او (نوری زاده) از آمریکا حتی یک پنی هم در یافت نکرده است در حالی که سهمی از آمریکا پول می‌گرفته است.

چنین اتهامی از سوی نوری زاده آدمی، که مدتهای مدیدست مواجب بگیر سازمانهای اطلاعاتی اسرائیل، بریتانیا و آمریکا است، اتهامی غریب است. با آنجا که من می‌دانم، سهمی حقوق بگیر یو اس سی، یک دانشگاه خصوصی، است؛ و نه دولت آمریکا. محض اطلاع شما، باید بگویم که زندگی کردن و کار کردن در آمریکا و درعین حال انتقاد کردن از سیاست خارجی دولت آمریکا اصلاً جرم نیست. ملیونها آمریکائی چنین می‌کنند. به این می‌گویند آزادی گفتار. و این همان چیزی است که نوری زاده در مورد عراقی ها آن را مغتنم می‌شمارد اما وقتی که از سوی یک دانشمند ایرانی که در دانشگاه یو اس سی مهندسی شیمی تدریس می‌کند بکار بسته شود مورد اخم و تخم آقای نوری زاده قرار می‌گیرد.

نوری زاده، برخلاف سهمی، نمی‌تواند در یک دانشگاه شغلی دست و پا کند و ناچار است که در یک اندیشگاه (تینک تنک) دست راستی، مثل مرکز مطالعات عربی و ایرانی، که از سوی دولت بریتانیا و محافظه کاران دست راستی تأمین مالی می‌شود به کار بپردازد. به علاوه، نوری زاده دائماً مشغول برپا کردن به اصطلاح "کفرانس ها" ایست که هزینه اش را سازمانهای جاسوسی اسرائیل، آمریکا و انگلیس می‌پردازند. توجه کنید که سهمی هرگز از دولت آمریکا پولی نگرفته است. درحالی که نوری زاده سالیان سال است که با کمال افتخار مواجب بگیر آمریکا، اسرائیل و انگلیس است. او مدام مشغول پخش دروغهایش از رادیو صدای آمریکا



سلام آقای ستوده

مقاله من در ارتباط با گفتگویی است که در کانال تلویزیونی اندیشه در دو هفته در دو یکشنبه صورت گرفته است. اگر مایل باشید می‌توانید چاپش کنید. متشکرم، مسعود

آقای فروزنده

من یکی دیگر از بحثهای میان دوست خوب شما و دانشمند بر جسته، نوری زاده!، و دکتر سهمی را تماشا کردم. آقای قروزنده برای اینکه گزارشگر و میزبان خوبی در تلویزیون باشید لازمست که منصف و بی‌طرف باشید. متأسفانه باید بگویم که شما شخص بی‌طرف و منصفی نیستید. به این دلایل:

یکم: در برنامه قبلی نوری زاده پس از اینکه دروغهای معمول خود را تحویل داد راهش را کشید و رفت، و شما به سهمی اجازه ندادید به دروغهای نوری زاده پاسخ دهد. شما بلافاصله به موضوعات دیگر پرداختید. خلاصه سخن اینکه شما به نوری زاده فرصت دادید که آخرین حرف را بزند.

دوم: امروز شما به د کتر سهمی اجازه دادید صحبت کند. سپس به دوستان نوری زاده اجازه صحبت کردن دادید. شما به نوری زاده وقت بیشتری دادید. وقتی که دکتر سهمی اعتراض کرد که به نوری زاده وقت بیشتری داده اید شما گفتید: "نه، در واقع نوری زاده دو دقیقه کمتر داشته است." این حقیقت ندارد. اگر ویدئوی این مناظره را تماشا کنید خواهید دید که این حرف درستی نیست. نوری زاده از دکتر سهمی بیشتر صحبت کرد. از این گذشته شما به دکتر سهمی اجازه ندادید که به توهین‌های شخصی و دروغهای زشت نوری زاده جواب دهد. وقتی دکتر سهمی درخواست کرد که به او اجازه دهید به آن‌ها جواب بدهد گفتید که نمی‌خواهید این موضوع را کش بدهید و بلافاصله موضوع دیگری را پیش کشیدید باز هم، برای دومین بار، نوری زاده آخرین حرف را زد. شما احازه ندادید که به دروغهای نوری زاده برخورد شود. آیا شما به این می‌گویند صداقت و انصاف؟ من حقیقتاً از روشهای غیر منصفانه شما که بر علیه اشخاصی که دیدگاهی متفاوت با دیدگاه شما و امثال نوری زاده دارند در شگفتم!

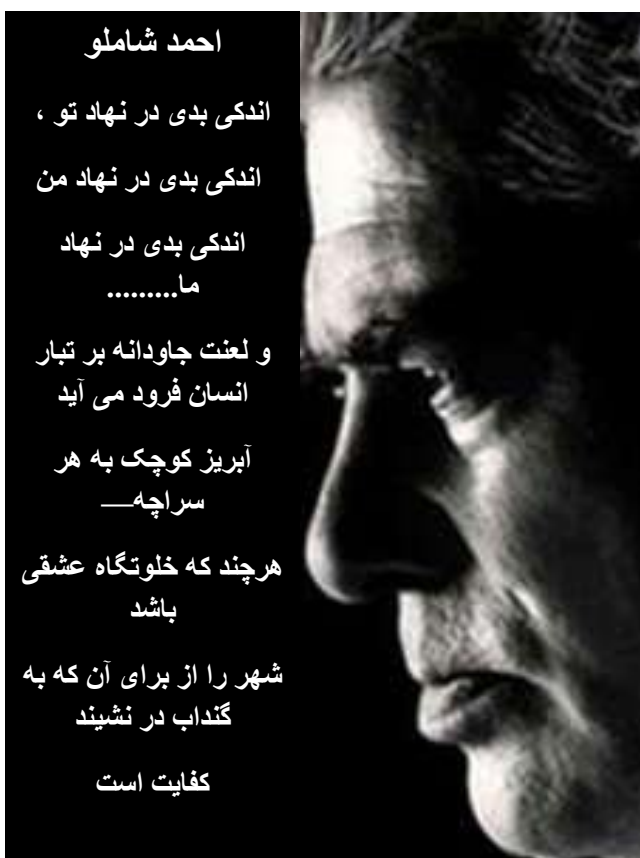
سوم: نوری زاده نقش کاملاً افشا شده اش را به عنوان یک جنایتکار جنگی بی‌کم وکاست اجرا کرد. او با کمال افتخار تکرار کرد که از جنگ عراق پشتیبانی کرده است و همین امروز هم هنوز از آن پشتیبانی می‌کند. چه مخنی! تصورش را بکنید که کسی که برای جنگی که باعث مرگ و نابودی میلیونها انسان بی‌گناه شده از نظر فکری پشتیبانی فراهم کند و از این دست‌آورد بی‌نظیر (!) بخود ببالد و این طور شادی کند و کیفور باشد! برای این‌جور آدمها در جهنم جای ویژه ای هست. نوری زاده همین‌طور الکی پلکی گفت که فقط دویست هزار نفر در این جنگ کشته شده‌اند و اضافه کرد که مایه مباحات است که 140 روزنامه (تعداد دقیقش را نمی‌دانم) در عراق منتشر می‌شود.

نوری زاده مثل همیشه دروغ می‌گوید و می‌داند که دروغ می‌گوید و شما هم، آقای فروزنده به خوبی آنرا می‌دانید. مجله "بررسی تحقیقات نظر سنجی"، که یک نشریه مستقل سیاسی است برآورد کرده است. که تنها در فاصله زمانی مارس 2003 و اکتبر 2007 تعداد 1/2 میلیون نفر به قتل رسیده‌اند. چشمه‌ایتان را باز کنید و خوب نگاه کنید: 1/2 میلیون انسان! برای خیلی از آن عراقی‌هائی که از جنگ جان بدر برده‌اند وضع طوری است که اگر می‌مردند بهتر بود. موشسه مطالعات بین المللی دانشگاه براون گزارش می‌دهد که 3.5 میلیون نفر آواره شده‌اند. درست است 3.5 میلیون-



حرف زدن و تنها سفر کردن و پوششی که آزادانه تر از زنان افغان بود و زنانگی کمتر سرکوب شده، آنها را به تماشاهای طولانی مدت می خواند و این رفتار به محض این که کمی می خواستم، به رفتاری حمایت گرانه تبدیل می شد. کیسه خواب داشتم. شب سختی بود. خوابیدم در میان هیاهوی مردانی که از سالن می آمد، در حالی که ساعت ۳ صبح باید برای ادامه سفر به کابل راه می افتادیم.

یک هفته قبل، تهران - خیابان عباس آباد - سفارت افغانستان بماند که مسوول تحویل مدارک در سفارت افغانستان مدارک من را تحویل نمی گرفت. چون در فرم نوشته بودم روزنامه نگار. می گفت سفر به افغانستان برای یک خبرنگار خطرناک است. بماند که فرم را عوض کردم و این بار شغل را نوشتم خانه دار، اما من را شناخت و باز هم قبول نکرد... به اتاق جانشین سفیر رفتم تا موضوع را با او مطرح کنم. بسیار آرام و دوستانه به من جلفوزه تعارف کرد و توصیه کرد از افغانستان هم بخرم. به مسوول مربوط زنگ زد و گفت مدارک را تحویل بگیرد. چون من برای کار به کابل نمی روم بلکه برای دیدن می روم. گفت از این که یک ایرانی به افغانستان سفر کند خیلی هم خوشحال می شوند. آیا روزی در سفارت ایران چنین جمله ای به یک افغان گفته شده؟



احمد شاملو

اندکی بدی در نهاد تو ،

اندکی بدی در نهاد من

اندکی بدی در نهاد

ما.....

و لعنت جاودانه بر تبار

انسان فرود می آید

آبریز کوچک به هر

سراچه—

هرچند که خلوتگاه عشقی

باشد

شهر را از برای آن که به

گنداب در نشیند

کفایت است

'خوشحالم که یک ایرانی به افغانستان سفر می کند'

نسیم نجفی فیلمساز

نسیم نجفی در سالهای اخیر، چند بار به افغانستان سفر کرده است

پدرش آمد داخل اتوبوس و گفت پیاده شویم. کاروانسرا یک سالن بزرگ بود پر از مسافرانی که مثل ما برای خواب شب توقف کرده بودند. شلوغ بود و وقتی وارد شدم سفره ای از این سر تا آن سر پهن بود و هرجایی بشقابی دیده می شد که در آن گوجه و پیاز بود، با مقداری نان، و لابد قبلش غذایی که حالا خورده شده بود.

زندگی کوتاه شبانه در کاروانسرا دسته جمعی بود. همه با هم غذا می خوردند و با هم تلویزیون تماشا می کردند و با هم در سالن می خوابیدند. تلویزیون ابتدا سروصدای مبهمی بود که صفحه کوچک و نور ضعیف آن می گفت خودت را با تماشای من خسته نکن.

صاحب کاروانسرا که دید من نمی توانم بین دیگران در سالن بخوابم قبول کرد اتاقش را که ته سالن بود به من قرض بدهد.

در انتظار صاحب کاروانسرا ایستاده بودم تا برای قرض کردن اتاق، کلیدش را بگیرم. دیدم تلویزیون فیلم یک عروسی در ایران را پخش می کند،



از همین فیلم های عروسی که عروس و داماد برای یادگاری می گیرند. مجلس عروسی مختلط بود و جوان ها با لباس های امروزی می زدند و می رقصیدند. چه چیز این فیلم خصوصی برای شان جالب است؟

مجلس شادی ایرانی ها که به طور پنهانی و دور از چشم ماموران انتظامی برگزار می شود، برای افغان ها تفریح بود. آنها نمی توانند چنین مجلسی بگیرند، چون این نوع آزادی در لباس پوشیدن و رقصیدن مرد و زن در کنار هم چیزی است که هنوز عرف آنها نمی تواند قبول کند.

اما قانون شان آزادتر از قانون ماست. آنها در حالی که محدودیت قانونی ندارند چنین مجلس هایی نمی گیرند و ما که ممنوعیت قانونی داریم به شکل زیرزمینی و پنهانی برگزارشان می کنیم.

صاحب کاروانسرا کلیدش را آورد. گفت تلفنم شارژ ندارد و باید به خانواده ام خبر سلامتی ام را بدهم. تلفن کاروانسرا را جلویم گذاشت.

نمی دانم چون زن بودم از من حمایت می کرد یا اگر مردی هم جای من بود همین طور رفتار می کرد. رفتار مردان افغان با من به عنوان زن ایرانی برایم قابل تامل بود. آزادانه

سوار ماشین شده ام که به نظر توپوتا استیشن است. تاکسی های اینجا توپوتا هستند. روی صندلی تاکسی چیزی شبیه قالی یا گلیم پهن شده. به خاطر سفارش دوست افغانم سعی می کنم تنها در شهر نگرمد. اما چون اینجا زندگی نمی کنم خطر را به اندازه او درک نمی کنم و حرفش را خیلی جدی نمی گیرم. گاهی بدون او در خیابان های اطراف هتل می گردم.

داخل تاکسی چندان تمیز نیست. غیر از من دو مرد دیگر در ماشین هستند، یکی کنار من نشسته و دیگری کنار راننده. از مردی که کنارم نشسته آدرس می پرسم. می خواهم به کارته سخی بروم. آدرس را می گوید و می پرسد ایرانی هستی؟ می گویم بله.

یاد خانمی می افتم که دیروز در باغ زنانه از من این سوال را پرسید. اینجا زیاد با این سوال مواجه می شوم. وقتی لهجه ام را می شنوند حتما می پرسند. مرد چند دقیقه بعد می گوید رسیدی، پیاده شو. وقتی می خواهم کرایه را بپردازم نمی گذارد، می گوید مهمان من هستی.

کابل - باغ - بازار زنانه

نوروز، روز اول فروردین. رفتم تا پیک نیک کردن زنان در باغ زنانه را تماشا کنم. این رسم زنان افغانستان در روز اول بهار است که تنها با به همراه بچه هاشان به این باغ می روند و چند ساعتی را با لباس ها و آرایش دل بخواه، به دور از مردان به هواخوری و تفریح می گذرانند.

پیک نیک رنگارنگی بود پر از صدای زنانی که آرام در آفتاب نشسته بودند، صدای زنانی که با بچه هایشان سرگرم بودند و برای آنها سفره غذا و خوراکی پهن می کردند، صدای زنانی که دور هم دست می زدند و می رقصیدند، صدای زنانی که به عکس گرفتن من اعتراض می کردند و زنانی که برای دوربینم ژست های خوشگل می گرفتند.

وارد بازی چند پسر بچه شده بودم و با آنها حرف می زدم که خانمی ۴۵ ساله پرسید: ایرانی هستی؟

- بله

- من هم ایران بودم، ایران را خیلی دوست دارم، نمی خواستم برگردم.

- کجا زندگی می کردین؟

- نمی دانم، یک صاحبخانه داشتیم خیلی مهربان بود.

- اسمش چی بود؟

- حاج خانم. یک پسرش علی آقا یک پسرش محمد آقا.

- من هم اینجا را خیلی دوست دارم.

- نه اینجا همه خیابان هاش خاک و گل است.

به کفش هاش نگاه کردم که روز اول عید برای رفتن به مهمانی زنانه شهری، پاهایش را با سرخوشی در آنها سرانده بود و حالا خاک و گل خیابان های آسفالت نشده کابل اجازه نمی داد نو بودن را به رخ بکشند. گفتم: اما من اینجا رو دوست دارم دلیل این خانم برای دوست داشتن ایران فقط مهربانی حاج خانم بود. گفتم چطور انتظار داری کابل را به خاطر خیابان های گلی اش دوست نداشته باشم.

دو روز قبل، اتوبوس - در راه هرات به کابل

غروب بود که به قندهار رسیدیم. راننده حاضر نبود مسیر پرخطر را در شب تاریک ادامه دهد، به همین خاطر در مقابل کاروانسرای بیرون قندهار ایستاد تا شب را صبح کنیم. مردان همه پیاده شدند تا ببینند کاروانسرا جا برای مسافران دارد یا نه.

با زنی که موقع فیلم گرفتن من رویش را از دوربین بر می گرداند تنها ماندم. پرسیدم وقتی فیلم می گیرم از چه ناراحت می شود. گفت ناراحت نمی شود و فقط نگران است.

برقع را بالا زد و پرسید برای چی به افغانستان آمده ام. گفتم برای دیدن افغانستان. گفت که شوهرش در ایران مرده و برادر شوهرش می خواسته با او ازدواج کند. برای همین از پدرش خواسته به دنبالش بیاید و او و بچه را با خود به افغانستان ببرد. پس او هم مثل من از ایران با اتوبوس راه افتاده بود و سه روزی می شد که در راه بود.

ROWSHANGAR

روشنگر

برنامه های تلویزیونی

سیامک ستوده

هر شنبه

در کانال پارس

8.30 تا 9.30 شب بوقت ایران

9 تا 10 صبح بوقت لس آنجلس

و ساعت 3 بعد از ظهر

به وقت اروپا

تکرار: دوشنبه ها 3.30 عصر بوقت ایران

4 بامداد بوقت لس آنجلس

در کانال

پیام افغان

جمعه 8.05 و یکشنبه 7 شب بوقت ایران

تکرار : پنج شنبه 1.30

و

جمعه 2.30 عصر بوقت ایران

تکرار همه برنامه ها در طول هفته

www.mardomtv .com



اگر کوسه ها آدم بودند!

برتولت برشت



اگر کوسه ها آدم بودند،
در قلمروشان البته هنر هم وجود داشت:
از دندان کوسه تصاویر زیبای رنگارنگ می کشیدند،
دهان و گلو کوسه ها را

به شکل زمین بازی و تماشاخانه در می آوردند
ته دریا نمایشنامه هایی روی صحنه می آوردند که

در آن ماهی کوچولو های قهرمان

شاد و شنگول به دهان کوسه ها شیرجه می رفتند.
همراه نمایش، آهنگهای محسور کننده یی هم مینواختند

که بی اختیار ماهیهای کوچولو را

به طرف دهان کوسه ها میکشاند.

در آنجا بی تردید مذهبی هم وجود داشت

که به ماهیها می آموخت

"زندگی واقعی در شکم کوسه ها آغاز میشود"

اگر کوسه ماهیها آدم بودند

ماهی کوچولو ها دیگر برابر نبودند"

گروهی عالی مقام و صاحب منصب بر دیگران فرمان
می راندند،

ماهی هایی که بفهمی نفهمی بزرگتر از بقیه بودند

اجازه داشتند کوچکترها را میل کنند

و این خودش به نفع کوسه ها بود

چون از این راه برای خود آنها

لقمه های بزرگتری آماده می شد

از این مهم تر،

ماهی هایی که معلم بودند،

یا رئیس یا مهندس یا قوطی ساز،

مدام به ماهی های دیگر امر و نهی می کردند

مطلب را درز بگیرم:

اگر کوسه ماهی ها آدم بودند

زیر دریا هم تمدن وجود داشت. *

دختر کوچولوی صاحبخانه از آقای "کی" پرسید:
اگر کوسه ها آدم بودند، با ماهی های کوچولو مهربانتر میشدند؟
آقای کی گفت : البته ! اگر کوسه ها آدم بودند،
توی دریا برای ماهیها جعبه های محکمی میساختند،
همه جور خوراکی توی آن می گذاشتند،
مواظب بودند که همیشه پر آب باشد.
هوای بهداشت ماهی های کوچولو را هم داشتند.
مثلا وقتی یک ماهی کوچولو باله اش را زخمی می کرد
بهش می رسیدند تا زود و بی هنگام نمیرد
برای آنکه هیچوقت دل ماهی کوچولو نگیرد،
گاهگاه مهمانی های بزرگ بر پا میکردند،
چون که: گوشت ماهی شاد از ماهی دلگیر لذیذتر است !
در آن جعبه های بزرگ برای ماهی ها مدرسه هم می ساختند
در آن مدرسه ها به ماهی کوچولوها یاد میدادند
که چه جوری به طرف دهان کوسه ماهی شنا کنند
ماهی کوچولوها می بایست جغرافیا هم یاد بگیرند
تا بتوانند کوسه ماهی هایی را که این طرف و آن طرف

لم داده اند پیدا کنند

درس اصلی ماهیهای کوچولو اخلاق بود

به آنها می قبولاندند

که زیبا ترین و باشکوه ترین کارها

برای يك ماهی کوچولو این است

که خودش را در نهایت خوشوقتی تقدیم يك کوسه ماهی کند

به ماهی های کوچولو یاد میدادند

که چطور به کوسه ماهی ها معتقد باشند

و از آن مهم تر، چه جوری خود را برای يك آینده زیبا مهیا کنند

آینده یی که فقط از راه اطاعت به دست می آید

ماهی کوچولو ها می بایست از همه اندیشه های مادی

و از تمایلات مارکسیستی پرهیز کنند، و اگر یکی شان دچار چنین

گرایشاتی بشود دیگران وظیفه شان حکم میکند که کوسه ها را

خبر کنند

Tel : (905) 237-6661

نشریه روشنگر متعلق به شماسست

با پشتیبانی مالی خود به ادامه انتشار آن یاری رسانید